

# موجہ موضعی مقاومت

محسن آویین سید هاشم آقاجاری  
حسین بشیریه محمد رضا تاجیک  
حمدی رضا چلاخه پور سعید حجاریان  
علیرضا علوفی تبار







# عبور از خاتمی

## مجموعه مقالات

مهندس محسن آرمین

دکتر سید هاشم آقاجری

دکتر حسین بشیریه

دکتر محمدرضا تاجیک

دکتر حمیدرضا جلایی پور

دکتر سعید حجاریان

دکتر علیرضا علوی تبار



موسسه نشر و تحقیقات ذکر



## موسسه نشر و تحقیقات ذکر

تهران، انقلاب، فلسطین جنوبی، محتشم، ش. ۳۰، طبقه اول

تلفن ۶۴۱۰۰۴۱ / دورنگار ۶۴۶۸۲۶۳

صندوق پستی ۱۳۱۸۵/۹۹۱

●

### عبور از خاتمی

مجموعه مقالات

طرح روی جلد: بیژن صیفوردی

حروفچینی: کارگاه گرافیک فاصلی

لیتوگرافی و چاپ جلد: سیعون / چاپ متن و صحافی: رویداد

هسکار فنی: کارگاه گرافیک فاصلی

●

چاپ اول، زمان ۷۹ / شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

شابک: ۹۶۴-۳۰۷-۱۳۹-۱ ● ۹۶۴-۲۰۷-۱۲۹-۱

---

ستوده، امیر رضا، ۱۳۴۰ - ، گردآورنده

عبور از خاتمی؛ مجموعه مقالات / گردآوری

امیر رضا ستوده - تهران: ذکر، ۱۳۷۹.

ISBN ۹۶۴-۳۰۷-۱۳۹-۱۲۲

فهرستویسی بر اساس اطلاعات نیا، کابنامه.

۱. ایران - سیاست و حکومت - ۱۳۷۸ - .

۲. جناحهای سیاسی - ایران. ۳. خاتمی، محمد، ۱۳۲۲.

۴۲ ع دس / ۱۷۱۶ DSR ۰۸۴۴/۱۰۰

کتابخانه ملی ایران ۱۳۷۹-۲۲۴۹۱

---

## فهرست

فهرست .....	۵
مقدمه ناشر .....	۷
انتخابات ۸۰؛ بهترین رفراندوم اصلاحات .....	۱۱
انسداد سیاسی یا راهبندان سیاسی؟ .....	۲۹
پایان یک پروژه .....	۴۰
عبور از خاتمه .....	۵۴
آینده جنبش دوم خرداد .....	۹۷
بحaran دوگانگی در قدرت .....	۱۰۸
تакتیک و استراتژی اصلاح طلبان .....	۱۲۷



## مقدمه ناشر

دوم خرداد ۱۳۷۶ نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران به شمار می‌آید. این برهه تاریخی را می‌توان روز تولد عمیق‌ترین جنبش اصلاح طلبانه ایران معاصر خواند. این حرکت با شعارهایی چون قانونگرایی، شایسته‌سالاری، مردم‌سالاری دینی، جامعه مدنی، توسعه سیاسی، توسعه فرهنگی، تکثیر و چند صدایی پاگرفت و ریشه دوامد و اکنون چشمها در انتظار به بار نشستن آن‌اند.

بی‌تردد این حرکت، نخستین حرکت اصلاح طلبانه تاریخ معاصر ایران محسوب نمی‌شود، اما وجودی چند آن را از حرکتهای پیشین متمایز می‌کند و به آن جایگاهی ویژه می‌بخشد که در این مجال اندک، تنها می‌توان به مهمترین آنها اشاره‌ای کرد و بحث جامع در این زمینه را به اندیشمندان صاحب نظری سپرد که باید با فراغ بال و فرصت کافی بدان پردازند.

نخست آنکه خواسته‌ها و اهداف جنبشها و حرکتهای اصلاحی پیش از دوم خرداد، عموماً محدود بوده و معمولاً بیش از یک عرصه را در برنگرفته است؛ اما دوم خرداد، همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را بستر اصلاحات می‌داند و وسعت نظر و همه سونگری ویژه‌ای آن را متمایز می‌سازد. دوم آنکه حرکتهای اصلاح طلبانه پیشین، غالباً از «اپوزیسیون»

آغاز شده‌اند و در نهایت، خواستار تغییر نظام حاکم بوده‌اند؛ اما حرکتی که ما از آن سخن می‌گوییم، با تشکیل جبهه‌ای از احزاب و سازمانهای مدافعان نظام جمهوری اسلامی و از موضع حفظ، تقویت، بازسازی و افزایش کارایی و توانمندی و مشروعیت نظام سازمان یافت که بعدها «جبهه دوم خرداد» نام گرفت.

پرچمدار این حرکت اصلاح طلبانه، حجت‌الاسلام والملمین سید محمد خاتمی است که حمایت گسترده و پرنشاط مردمی از او، پس از چند سال رکود و بی‌تحرکی فضای سیاسی ایران، شگفتی جهانیان را برانگیخت. شکی نیست که حرکت اصلاح طلبانه دوم خرداد، هویت حرکتی شخصیت پرستانه و قائم به فرد را ندارد، اما نمی‌توان در این نکته نیز تردید کرد که نقش ویژگیهای شخصیتی سید محمد خاتمی در جلب حمایت عظیم مردمی برای جبهه اصلاحات، به هیچ وجه کم اهمیت و قابل چشمپوشی نیست.

اکنون در میان مردم و معافل سیاسی، پرسش درباره آینده جنبش اصلاحی دوم خرداد پیدا شده است که پاسخ آن، هم برای مدافعان اصلاحات اهمیتی حیاتی دارد و هم برای جبهه ضد اصلاحات و مخالفان شعارهای دوم خرداد؛ نقش خاتمی در آینده این جنبش چه خواهد بود؟

نخستین واکنشها در برابر این پرسش، پیش از شیوع آن بروز کرد، چهره‌ها و گروههایی از مخالفان حرکت اصلاحی اخیر، به سید محمد خاتمی پیشنهاد کردند که همچون نلسون ماندلا، زمام اصلاحات را به دیگران سپارد و خود را از این عرصه کنار بکشد. سپس برخی از چهره‌های جبهه دوم خرداد نیز با تکیه بر قائم به شخص نبودن اصلاحات، از گزینه‌های احتمالی برای جایگزینی خاتمی سخن به میان آوردند. اکنون تنوع دیدگاه‌ها و اهمیت موضوع، مسئله «عبور از خاتمی» را به یکی از مهمترین و پرتنش‌ترین بحثهای روز همه معافل سیاسی و مطبوعاتی تبدیل کرده است.

موسسه نشر و تحقیقات ذکر، با عنایت به حسایت این موضوع، به گردآوری آراء و نظریات تنی چند از صاحبان نظر و فرهیختگان و اندیشمندانی پرداخت که وزن تلاشهای فکری آنان، همواره مایه پشتگرمی جبهه مدافعان اصلاحات بوده است. امیدواریم این مجموعه، در حد خود بتواند به نیاز فوری جامعه برای طرح عمیق‌تر این مباحث در برهه تاریخی کنونی و در چارچوب ضرورتهای آنی پاسخ دهد.

همین‌جا فرصت را غنیمت می‌شماریم و از همه عزیزان و بزرگوارانی که ما را در این امر یاری دادند، به ویژه سرورانی که با نوشن مقالاتی خاص این مجموعه و نیز پاسخ به پرشتهای ناشر در گفت و گوی رویارویی، بر غنای آن افزودند، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم. باشد که خداوند مستعال، خود ارجگزار این زحمات باشد و ناشر را نیز از لطف خویش و توفیق استمرار خدمت محروم نسازد.

موسسه نشر و تحقیقات ذکر



## انتخابات ۸۰؛ بهترین رفراندوم اصلاحات

مهندس محسن آرمین

● آقای آرمین! اگر اجازه بدیدم می‌خواهیم با عقبگردی به دوم خرداد ۷۶ مصاحبه را آغاز کنیم و اینکه دوم خرداد تا چه اندازه موفق شد روند شکاف دولت و ملت را محدودتر کند؟

- من هم با این مسئله موافقم. تا پیش از دوم خرداد ۷۶ متأسفانه به دلیل سیاستهای جاری که در آن زمان در دستور کار قرار داشت، همچنین به دلیل عدم توجه به مطالبات اجتماعی و در نتیجه انباشت تدریجی مطالبات و خواسته‌های مردم، شکاف دولت - ملت هرچه بیشتر و عمیق‌تر می‌شد. به خصوص اینکه این شکاف موجب بروز پدیده‌ای به نام «انقطاع نسلی» یا «گست نسلی» می‌شد. یعنی ما به تدریج شاهد پیدایش نسلی با دنیا یعنی متفاوت، خواسته‌های متفاوت و بیگانه با حال و هوای فرهنگ و اندیشه و منطق انقلاب بودیم. نسلی که دارای کمترین میزان همزبانی با نسل اول انقلاب بود و این مسئله بسیار خطرناک، اساس نظام را تهدید می‌کرد. از سوی دیگر نامیدی و یأس و سرخوردگی در سطح نیروهای اجتماعی و همچنین عدم توجه بخش حاکمیت به عرصه سیاسی هرگونه امیدی را به اصلاح امور به تدریج زایل می‌کرد. یعنی ما شاهد نوعی نامیدی و یأس از اصلاح امور در سطح نیروهای اجتماعی بودیم. حساسه دوم خرداد به این

وضع خاتمه داد و این روند را معکوس کرد به طوری که پیوندها و روابط میان ملت - دولت را به شدت تقویت کرد و در جهت ترمیم این شکاف حرکت کرد. نوعی امیدواری به آینده و احساس داشتن آینده مطلوب و خوب در جامعه گسترش پیدا کرد و این مسئله موجب بروز یک نوع شادابی، نشاط و فعالیت و تکاپوی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در سطح نیروهای اجتماعی شد.

ولی این روند پایدار نماند به طوری که ما اکنون شاهد کند شدن این روند و حاکم شدن دوباره فضای یأس و نامیدی نسبت به اصلاح امور و اساساً بهبود اوضاع و شرایط هستیم.

این احساس ناشی از چالشها<sup>۱</sup> است که ما در عرصه سیاست با آن مواجه هستیم. یعنی یک طرف جریان دوم خرداد قرار گرفته که می‌کوشد با ظرفیت سازی و پاسخ دادن به مطالبات اجتماعی این نگرش را که در درون نظام و در چارچوب نظام می‌توان به آینده‌ای بهتر و مطلوب‌تر اندیشید، در جامعه تقویت کند و در نتیجه زمینه‌های استحکام، ثبات و تعمیق پایگاهها و پشتوانه‌های مردمی نظام را فراهم آورد و با ایجاد مناسبات و مکانیزم‌های دمکراتیک و مردمسالار زمینه‌های مشارکت مردم را در فرآیندهای تصمیم‌گیر و تأثیرپذیر هرچه بیشتر ایجاد کند، در یک کلام به تحقق ظرفیتهای قانون اساسی بپردازد. در طرف دیگر جبهه مخالف اصلاحات را داریم که در طول سه سال و نیم گذشته از هیچ تلاشی برای متوقف کردن پروژه توسعه سیاسی و جریان اصلاحی خودداری نکرده است.

● یعنی می‌خواهید بگویید جبهه، مخالف اصلاحات چنان تأثیرگذار بوده که جریان اصلاح طلبی تدریجاً از تحقق بخشیدن به اهداف خود فاصله گرفته است؟

- نه! من فکر می‌کنم این چالشها و مواجهه دو جناح حتی نتایج مطلوب و خوبی نیز داشته است. بهر حال نهادهای مدنی تا حدود زیادی تقویت شده و شکل گرفته‌اند. نهادهای مدنی اعم از احزاب، انجمنها، اصناف و کانونهای صنفی که در واقع به یک قدرت قابل توجه اما نامرئی تبدیل شده‌اند که می‌توانند از مصالح و منافع اقشار مختلف اجتماعی دفاع کنند. انتخابات مجلس ششم برگزار شد و در عمل مجلس شورای اسلامی از دست جناح محافظه‌کار و مخالف اصلاحات خارج گردید. نهاد شوراهای اسلامی شهر و روستا به عنوان مهمترین نهاد مدنی بعد از ۲۰ سال تشکیل شد و همه اینها در واقع دستاوردهایی بود که جریان اصلاح طلبی در طول سه سال و نیم گذشته شاهد آن بود.

● آقای آرمین! تمام این موقفيتها به قبل از استقرار مجلس ششم باز می‌گردد، اما بعد از استقرار اصلاح طلبان در مجلس به نظر می‌رسد این جریان برنامه مشخصی نداشته و تمام هم و غم خود را فقط مصروف فتح کرسیهای مجلس کرده است.

- بینید از مقطع پس از انتخابات ۲۹ بهمن با توجه به تغییرات تاکتیکی و راهبردی و جهت‌گیریهای جبهه مخالف اصلاحات شاهد نوعی ایستایی در فضای سیاسی کشور هستیم که من از آن تعبیر به «قفل شدن شرایط سیاسی» یا «راهیندان سیاسی» می‌کنم. از این مقطع به بعد جریان مخالف اصلاحات سعی کرد از تمام امکانات و ظرفیتهای موجود، با پشتیبانی محافل قدرت یا پایگاههای نفوذ خود در سطح حاکمیت و با اتخاذ شیوه‌های به ظاهر قانونی و در واقع غیرقانونی علیه جریان اصلاح طلبی استفاده کند که این مسئله آثار بسیار سوئی بر عرصه سیاسی به خصوص افکار عمومی و نیروهای اجتماعی گذاشت. واقعیتی که ما با آن رو به رو هستیم، این است که جناح راست در

واقع نامید از هرگونه توفیقی در عرصه رقابت‌های سیاسی سعی می‌کند فقط فضای به سمت بسته‌تر شدن و قفل شدن شرایط کامل سیاسی پیش ببرد.

● در صورت قفل شدن شرایط سیاسی جریان مخالف اصلاحات چه استفاده‌ای می‌برد. من فکر نمی‌کنم این قفل شدن شرایط کمکی به این جریان بکند، چون مردم حتی در صورت نامیدی از اصلاح طلبان باز به این جناح روی نخواهند آورد.

- ببینید مشکلی که در خصوص جناح راست وجود دارد این است که این جناح هیچ وقت و در هیچ شرایطی نتوانسته است استراتژیک فکر کند. چه در شرایطی که در موقعیت حاکمیت قرار داشت و فقط به حفظ وضعیت موجود می‌اندیشد و هدف این جناح فقط ایجاد مانع و مشکل بر سر راه جریان اصلاحگرا و کسب تضمینی برای حفظ موقعیت و جایگاه خودش بود و چه الان که در موضع اپوزیسیون قرار گرفته است، بازهم این جناح فاقد یک نگاه راهبردی، استراتژیک و بلند مدت که متضمن مصالح عمیق‌تر و درازمدت‌تر است، می‌باشد. این جناح الان در موضع اپوزیسیون نیز در فکر کسب و گسترش پایگاه اجتماعی خودش نیست و به تنها چیزی که می‌اندیشد، به قول عربها تجمیل وضعیت سیاسی موجود و قفل شدن شرایط است. همین که جریان اصلاحات نتواند پیش برود، حالا در مقابل چه چیزی عاید این جناح می‌شود، برای آنان مهم نیست! حتی خود جریان ضد اصلاحات به خوبی می‌داند که در صورت نامید شدن مردم این جناح گزینه مطلوب و منتخبی برای جامعه نخواهد بود و اگر مردم، اصلاح طلبان - را به فرض اینکه توفیقی به دست نیاورده‌اند - کنار بگذارند، هرگز گزینه محافظه کار و ضد اصلاحات را نخواهند پذیرفت. اما این جناح به چنین چیزی فکر نمی‌کند و نگاه راهبردی و دراز مدت ندارد.

● از صحبت‌های شما می‌توان این گونه نتیجه گرفت که برای جریان مخالف اصلاحات افکار عمومی کوچکترین اهمیتی ندارد.

- دقیقاً همین طور است. شما می‌بینید که این جریان چگونه از تمام ظرفیتها و امکانات موجود به طرق قانونی و غیرقانونی، در صدا و سیما و سایر نهادهای رسمی که جنبه اجتماعی و ملی دارند، علیه اصلاح طلبان استفاده می‌کنند.

● در مقابل جبهه دوم خداداد و جریان اصلاح طلبی چه تمہیداتی اندیشیده است تا از قفل شدن شرایط سیاسی جلوگیری کند؟

- جبهه دوم خداداد همچنان در قالب احزاب و گروههای سیاسی دوم خداداد و مجلس اصلاحگرا در جهت تحقق وعده‌ها و تعهداتی که در قبال جامعه دارد و همچنین در جهت پاسخگویی به مطالبات برق حق جامعه تلاش می‌کند.

● اما این تلاشها هیچ نمودی ندارد.

- ببینید این تلاشها مخصوصاً در سطح مجلس دائماً با دشواری برخورد می‌کند. از سوی دیگر جریان ضد اصلاحات با استفاده از نفوذ خود تهاجمات گسترده‌ای را علیه اصلاح طلبان سامان می‌دهد. همان گونه که ما این مسئله را در تعطیلی مطبوعات، بازداشت و محاکمه روزنامه نگاران و نویسنده‌گان شاهد بوده‌ایم. با نگاهی گذرا می‌بینید که بیشترین بازداشت‌ها، دستگیریها و توقيف مطبوعات و... عمدتاً بر اساس شکایت مدعی‌العموم صورت می‌گیرد. به محض اینکه مطلبی در یکی از نشریات دوم خدادادی نوشته می‌شود که مطابق میل و سلیقه مدعی‌العموم نیست، یک دفعه می‌بینید مدعی‌العموم شروع به شکایت کردن می‌کند و ده - بیست شکایت ردیف می‌کند. اما در

طرف مقابل می‌بینید وقتی نشریات جناح مقابله بدترین و بیشترین خلافهای قانونی را مرتکب شده و صریح‌ترین اهانتها را نثار رقیب می‌کنند به هیچ وجه مورد بازخواست قرار نمی‌گیرند و شکایتهای اصلاح طلبان علیه تخلفات و اهانتهای آنها مسکوت گذارده می‌شود. این نشان می‌دهد که جناح مخالف اصلاحات نفوذ و قدرت بسیار مؤثری در قوه قضائیه دارد و تمامی مشروعیت و اعتبار و وجاهت این قوه را هزینه حفظ موجودیت خود می‌کند. این مشکل را متأسفانه به تدریج در شورای نگهبان هم شاهد هستیم. رد مکرر و پی در پی مصوبات مجلس توسط شورای نگهبان بیانگر این واقعیت است که جناح ضد اصلاحات به امکانی به نام شورای نگهبان در جهت جلوگیری و مقابله با پیشرفت جریان اصلاح طلبی کاملاً طمع کرده و علاوه بر این قادر هم است که از چنین امکانی استفاده کند. چنین وضعیتی قطعاً به نفع هیچ کس نیست و جناح مخالف اصلاحات اساساً ظرفیت و استعداد لازم را برای درک این واقعیت - که یأس و سرخوردگی مردم و ادامه این روند هیچ پیروزی نخواهد داشت و متضرر و بازنده اصلی این ماجرا اصل نظام خواهد بود - ندارد.

● جبهه دوم خرداد در مواجهه با این وضعیت برای پیشبرد اصلاحات باید چه استراتژی را در پیش گیرد؟

- جبهه دوم خرداد طبعاً به سمت کشف ظرفیتها و امکانات و توانمندیهای قانونی جدید می‌رود تا به هر نحو ممکن بتواند پروژه اصلاحات و توسعه سیاسی را پیش ببرد و با توجه به اینکه دو قوه مهم مجلس و دولت را در اختیار دارد، به تدریج خواهد کوشید از ظرفیتها و امکانات بیشتر و مؤثرتری که در این دو نهاد وجود دارد استفاده کند. در واقع آنچه که جبهه دوم خرداد به دنبال آن است کاهش شکاف دولت - ملت و پاسداری از خصلت

مردم‌سالارانه نظام است. متنه انجام این تکلیف به نحو احسن بستگی به ظرفیت سیاسی خود نظام دارد.

● منظورتان از ظرفیت سیاسی نظام چیست؟

- بینید بخشی از این قضیه مربوط به جریان اصلاح طلبی است و تا آنجایی که مربوط به این جریان می‌شود، کوشش این جریان در جهت بسط و گسترش ظرفیتهاي نظام برای تصحیح مناسبات و به فعلیت رساندن ظرفیتهاي موجود در قانون اساسی و حاکم کردن مناسبات صحیح است و در یک کلام ظرفیتسازی در درون نظام برای مواجهه با مشکلاتی که یک نظام سیاسی در جهان امروز با آن مواجه است. اما همان‌طور که گفتم انجام این تکلیف و مسئولیت به شکل مطلوب زمانی ممکن است که در درون نظام سیاسی ما، ظرفیتهاي لازم برای چنین حرکتی وجود داشته باشد.

● یعنی نظام ما چنین ظرفیتهايی ندارد؟

- اینکه آیا چنین ظرفیتی در این نظام وجود دارد یا خیر، واقعیتی است که ما در آینده شاهد آن خواهیم بود. نتیجه روند وضعیت موجود و چالش بین جریان اصلاح طلبی و جریان مخالف اصلاحات در آینده نشان خواهد داد که آیا نظام ما دارای چنین ظرفیتی هست یا خیر.

ما پس از دوم خرداد ۷۶ شاهد حمله جریان مخالف اصلاحات به مطبوعات بودیم و طی سه سال گذشته مطبوعات اصلاح طلب از گزند این جریان در امان نبودند. بعد از مطبوعات، این جریان جنبش دانشجویی را نشانه گرفت و به طور مشخص نوک حملات خود را به جانب دفتر تعییکیم وحدت نشانه رفت و اکنون شاهد هستیم مخالفان اصلاحات حمله به احزاب را در دستور کار خود قرار داده‌اند، و بازهم به طور مشخص سازمان

مجاهدین انقلاب اسلامی را نشانه رفته‌اند. بحث انفجار نخست وزیری را پیش کشیده و صریحاً بهزاد نبوی را متهم می‌کنند. خوب، یک تصوری در جناح راست وجود دارد مبنی بر اینکه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی دارای موقعیت ویژه‌ای در مجموعه نیروهای اصلاح طلب است و مسئولیت و نقش هدایتگری تئوریک و ترسیم دیدگاه‌های راهبردی را برای جریان دوم خرداد بر عهده دارد، به عبارتی به زعم آنها سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نقش مغز متفکر یا راهنمای جریان دوم خرداد ایفا می‌کند. براساس چنین تحلیلی آنها فکر می‌کنند اگر سازمان را بزنند و در واقع این مغز و کانون را فلنج بکنند، جریان دوم خرداد از تفکر باز خواهد ماند.

● می‌خواهید بگویید سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی چنین نقشی را در جبهه دوم خرداد ایفا نمی‌کند؟

- نخیر! این تلقی از اساس تصور غلطی است. جریان مخالف اصلاحات مانند بقیه موارد در این زمینه هم خوشبختانه و یا متأسفانه دارای تحلیل درست و واقع بینانه‌ای نیست. در خصوص بحث نخست وزیری هم، این مسئله نشان دهنده عدم صداقت سیاسی و عدم پایبندی به حداقل‌های اصول سیاسی و عدم التزام به قواعد رقابت سالم سیاسی است. ماجرای نخست وزیری خیلی روشن‌تر از این حرفهایی است که الان مطرح می‌کنند و این ادعاهای نوعی جوک و لطیفه در عرصه سیاسی است.

● بر من گردم به سؤال قبلی ام. بحث حمله به مطبوعات و سپس حمله به جنبش دانشجویی و اکنون هم احزاب را چگونه تحلیل می‌کنید؟

- ما در عرصه سیاسی شاهد جنگ تبلیغاتی هستیم. پروژه‌ای که جریان مخالف اصلاحات در پیش گرفته، پروژه بحران سازی مستمر و مداوم است.

بعضی این جریان به این نتیجه رسیده است که برای تداوم راهبندان سیاسی، دائماً باید پروژه‌های بحران را تعریف کند. حمله به مطبوعات، جنبش دانشجویی و احزاب نیز از این مسئله ناشی می‌شود. این پروژه‌های مکرر بحران‌سازی دو خاصیت برای این جناح دارد. یکی تداوم راهبندان سیاسی است و دیگر اینکه بدنۀ سیاسی و پایگاه اجتماعی خود را همواره به صورت آماده‌باش در صحنه نگهدارد. یعنی هدفی که این جریان دنبال می‌کند این است که به هر نحوی بتواند فضای را به سوی هر چه نظامی‌تر شدن پیش ببرد و به آن نقطه بحرانی نهایی نزدیک کند. بنابراین تمامی این جنگهای تبلیغاتی و سیاسی که ما در عرصه سیاسی می‌بینیم، در همین چارچوب قابل تحلیل است.

● آیا استراتژی آرامش فعال که اکنون جریان اصلاح طلبی آن را پیش گرفته است، در مقابل این سناریو کارساز است؟

- ببینید جریان مخالف اصلاحات از حماسه دوم خرداد تاکنون هموارد تبلیغ می‌کند که جریان اصلاح طلب در واقع جریانی استحاله‌جو است که در صدد استحاله و تغیر نظام است. آنها تا آنجا پیش می‌روند که حتی از ابتکارات جریان اصلاح طلب تحت عنوان استراتژی آرامش فعال را که در مقابل بحران سازیها اتخاذ شده است به استراتژی برآندازی خاموش تعبیر می‌کنند، و به همین دلیل تمامی رویکردهای انتقادی جریان اصلاحات را نسبت به برخی از نهادها به نوعی چالش و نوعی مقابله جریان اصلاح طلبی با اساس نظام و عناصر اصلی نظام تبلیغ و ترویج می‌کنند. به طور مثال می‌بینید انتقادات اصلاح طلبان از قوه قضائیه و بنیاد مستضعفان، نیروی انتظامی، شورای نگهبان، صدا و سیما و برخی از نهادهای نظامی مانند سپاه را بلا فاصله حمل بر این می‌کردند یا چنین تبلیغ می‌کردند که اصلاح طلبان نهادهای تحت

نظرارت رهبری را هدف گرفته‌اند و مقصود اصلی اینها از زدن این نهادها، تضعیف رهبری است. یعنی سعی می‌کردند نوعی تقابل بین رهبری نظام با جریان اصلاح طلبی ایجاد کنند. همان‌طور که کوشیده‌اند در طول این مدت تقابلی بین اسلامیت و مردم‌سالاری در درون نظام ایجاد کنند.

● من مجبورم باز این سؤال را مطرح کنم که شما در مقابل چه تدبیری اندیشیده‌اید و چه خواهید کرد؟

- من فکر نمی‌کنم خیلی نیازی باشد ما نشان دهیم یا ثابت کنیم این حرکتها، حرکتهای تبلیغاتی سطحی و سخیفی است و... اگر برخی از ساده‌لوحان هنوز هم گرفتار این تبلیغات هستند، کوچکترین دقیقی کنند، می‌بینند برخلاف گذشته، اکنون هیچ انتقادی از طرف اصلاح طلبان نسبت به نیروی انتظامی و یا بنیاد مستضعفان صورت نمی‌گیرد.

● ممکن است این بحث را باز کنید؟

- ببینید اتفاقی که در این دو نهاد افتاده این است که در سطح مدیریت یا فرماندهی این دو نهاد تغییراتی صورت گرفته و افرادی جایگزین مسئولان و فرماندهان قبلی شده‌اند که مصالح این نهادها را بر منافع خطی و سیاسی ترجیح می‌دهند و می‌کوشند که فارغ از گرایشات سیاسی و جناحی به مصالح نظام، کشور و خود این نهادها فکر کنند. مثلاً بنیاد جانبازان و مستضعفان از تیول هیئت‌های مؤتلفه خارج شده و کاملاً مستقل از جریان‌های سیاسی و خطی عمل می‌کند. فرماندهان نیروی انتظامی هم به جای اینکه علیه یک جریان خط و نشان بکشند، در جهت افزایش قابلیت‌های این نیروهای برای حفظ آسایش و امنیت مردم فکر می‌کنند. بنابراین می‌بینید که این دو نهاد به هیچ وجه مورد انتقاد جریان اصلاح طلبی نیستند و این نمونه به روشنی نشان می‌دهد

که انتقادات اصلاح طلبان به نهادهای دیگر فقط به دلیل آلوده شدن مدیریت این نهادها به شانبه‌ها و گرایشات خطی، سیاسی و جناحی است. نهادهایی که علی القاعده می‌باید فراتر از عرصه سیاسی موجود و در سطح ملی و اجتماعی قرار داشته باشند، به دلیل مدیریت‌های جناحی و خطی تا سطح عرصه رقابت‌های جناحی و سیاسی تنزل کرده‌اند و این همان چیزی است که مورد انتقاد جریان اصلاح طلبی بوده است.

● با این اوصاف فکر می‌کنید سناریو بعدی مخالفان اصلاحات چه خواهد بود؟

- من فکر می‌کنم با توجه به مشکلی که بین مجلس و شورای نگهبان پیش آمده است، مجمع تشخیص مصلحت نظام نهادی است که محافظه‌کاران مدنظر قرار داده‌اند. یعنی آنها خود را آماده می‌کنند تا همان‌گونه که از قوه قضائیه، صدا و سیما و شورای نگهبان برای حفظ منافع و موقعیت خود هزینه کرده‌اند، از نهاد مجمع تشخیص مصلحت نظام هم در همین جهت هزینه کنند. بنابراین از تمامی امکانات و نفوذ خودشان استفاده خواهند کرد تا مجمع تشخیص مصلحت نظام در اختلاف بین شورای نگهبان و مجلس اصلاح طلب رأی بد نفع شورای نگهبان بدهد و به این ترتیب مجمع تشخیص مصلحت را هم به سرنوشت نهادهای دیگری که گفتم دچار کند. از سوی دیگر طبعاً چنین موضع مختصی توسط مجمع تشخیص مصلحت، انتقادی را از طرف جریانهای سیاسی دوم خرداد به دنبال خواهد داشت.

● و این انتقادات هم بلاfacile دستمایه یک حرکت تبلیغاتی خواهد شد و مجمع تشخیص مصلحت در معرض تهاجم جریان اصلاحات معرفی می‌گردد.

- بله! اما آنچه می‌تواند جلو چنین اتفاقی را بگیرد، درایت و تدبیری است که رئیس و مجموعه اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌تواند به خرج

بدهند و از افتادن مجمع به چنین دامی جلوگیری کنند و اجازه ندهند اعتبار این نهاد ملی و فراجنایی دستخوش مطامع سیاسی و جناحی جبهه مخالف اصلاحات شود.

● با توجه به این اوصاف فکر می‌کنید چند ماهه باقیمانده به انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ شرایط و فضای سیاسی کشور چگونه خواهد بود؟

- دو رویکرد مشخص را ما شاهد هستیم. یک رویکرد سعی می‌کند به راهبندان سیاسی خاتمه دهد و شرایط قفل شده سیاسی را باز کند و با ایجاد یک نوع تحرک و پویایی و تکاپوی سیاسی در عرصه سیاسی - اجتماعی، جامعه را برای انتخابات آینده آماده کند. جریان دیگر سعی می‌کند با پیچیده‌تر کردن فضا و استفاده از روش‌هایی مانند بحران سازی‌های مستمر و مکرر در عرصه سیاسی همچنان فضا را قفل و بسته نگهدارد و به پیچیده‌تر شدن فضا کمک کند تا بدین ترتیب آقای خاتمی را از اعلام کاندیداتوری برای انتخابات ۸۰ وادرار به تردید کند. برای این جریان اصلاً مهم نیست که انتخابات آینده با حضور و مشارکت مردم برگزار شود یا نه. آنچه که برای این جریان مهم است این است که سعی کند آقای خاتمی را از حضور در رقاتهای انتخاباتی منصرف کند و باستن فضا و ایجاد موانع مختلف فضای را پیش ببرد تا انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ در چنین فضایی و در غیاب مردم برگزار شود و کاندیدای این جریان برنده شود. چون طبیعی است اگر خاتمی به میدان نیاید، مردم از انتخابات استقبال نخواهند کرد و به پای صندوقهای رأی نخواهند آمد.

● پس ما در ماههای آینده شاهد بحران سازی‌های بیشتر خواهیم بود؟

- بله ما باید شاهد بحران سازیها و اجرای پروژه‌های تعریف شده‌ای که تشنج و بحران و آشوب را در دستور کار خود قرار داده‌اند باشیم و این البته بستگی به درایت و هوشیاری جریان دوم خرداد دارد که این بحرانها را کنترل کرده و اجازه ندهد تأثیر تعیین کننده‌ای در واقعیت انتخابات داشته باشد.

● فکر من کنید جریان دوم خرداد توان مهار و کنترل این بحرانها را دارد؟

- در صورتی که اصلاح طلبان بتوانند از تمامی ظرفیتها و امکانات خود با یک مدیریت صحیح استفاده کرده و با آگاهی دادن به جامعه از گسترش یأس و نامیدی در سطح توده‌های اجتماعی جلوگیری کنند، قادر خواهند بود این نیروی اجتماعی را همچنان برای دوره آینده به پای صندوقهای رأی بیاورند و بحرانها را مهار کنند. اما به هر حال نباید فراموش کرد که جریان مخالف اصلاحات از هر حربه‌ای برای منصرف کردن آقای خاتمی از شرکت در انتخابات استفاده می‌کند.

● من فکر نمی‌کنم این جناح انتخابات را تحریم کند. به نظر من آنها از تاکتیک دیگری استفاده خواهند کرد که کمتر هزینه بپردازند. مثلاً شاید از آقای خاتمی حمایت کنند.

- با توجه به اطمینانی که از پیروزی آقای خاتمی وجود دارد، این احتمال نیز است که آنها از ایشان حمایت کنند اما این مسئله به نظر من نشان دهنده نوعی اصول فروشی سیاسی است و به این ترتیب این جناح باقیمانده اعتبار و آبرویش را در بین نیروهای اجتماعی خودش از دست خواهد داد و به هیچ وجه نخواهد توانست پاسخگوی سؤالات و ابهاماتی که در بدنه اجتماعی خودش به وجود می‌آید باشد.

● آقای آرمین! همه این احتمالات در شرایطی است که آقای خاتمی در

انتخابات کاندیدا شوند. اگر ایشان تحت هر شرایطی حاضر به شرکت در انتخابات نشوند، در آن صورت شرایط چگونه خواهد بود؟

– من فکر می‌کنم این فرض اساساً فرض تحلیلی نیست. آقای خاتمی، راد ایشان، شعارها و اهداف ایشان تنها راه فراروی نظام ماست و اگر این نظام بخواهد بماند و با قدرت هم بماند و در دنیای امروز از سطح مطلوبی از کارآمدی برای اداره امور و مواجهه با مشکلات بربور دار باشد، هیچ دیدگاه و راهی جز راهی که آقای خاتمی ترسیم کرده و آن را نمایندگی می‌کند فراروی نظام وجود ندارد. در واقع باید بگوییم اکنون مجموعه حاکمیت به آقای خاتمی نیاز دارد.

● نیاز نظام و مجموعه حاکمیت به آقای خاتمی باز هم دلیل نمی‌شود که ایشان در انتخابات آتی کاندیدا شوند.

– آقای خاتمی که فقط متعلق به خودش نیست. البته برای ایشان شخصاً بهترین انتخاب با توجه به اینکه ایشان به بحثهای مدرسی و نظری تئوریک علاقه فراوان دارند، این است که مثل آن دوره‌ای که رئیس کتابخانه ملی بودند بروند و یک گوشه‌ای بنشینند و کتاب بخوانند و به دانشگاه باز گردند. اما باید توجه داشت که آقای خاتمی حالا دیگر متعلق به خودشان نیستند، آقای خاتمی الان متعلق به یک ملت است و نیروهای اجتماعی با اطمینان و اعتمادی که به ایشان داشتند، پرچم را به دست ایشان سپرده و راهی را فراروی ایشان باز کرده‌اند و در طول این راه هم همواره از ایشان حمایت کرده‌اند. آقای خاتمی در شرایطی نیست که این پرچم را در نیمه راه بر زمین بگذارد.

● آقای آرمین! می‌خواهیم بدترین وضعیت را تعسیم بکنیم. اگر آقای خاتمی

کاندیدا نشود، تکلیف جریان اصلاح طلبی چیست؟

- در یک وضعیت غیرمتربقه و پیش‌بینی نشده اگر فرض بخنیم به هر دلیل غیرمحتملی آقای خاتمی کاندیدا نشوند، جریان اصلاح طلبی چهره‌ها و آلترا ناتیو‌های متعددی دارد که وارد صحنه کند. چهره‌هایی که از محبوبیت و پشتوانه مردمی برخوردار هستند و در حال حاضر مخالفان اصلاحات هیچ کاندیدایی که بتواند یارای مقاومت با آنها را داشته باشد در اختیار ندارد. اما اساساً من فکر می‌کنم این فرض، فرض غیر محتملی است که اتفاق نخواهد افتاد.

● آقای آرمین! با توجه به محبوبیت آقای خاتمی و پایگاه اجتماعی ایشان طبعاً هیچ کاندیدایی یارای رقابت با ایشان را ندارد. به همین دلیل این نگرانی وجود دارد که ما شاهد انتخابات پر شوری مثل انتخابات دوم خرداد ۷۶ نباشیم و مردم شرکت ۳۰ میلیونی پای صندوقهای رأی نداشته باشند.

- ما باید تمام تلاش خود را به عنوان نیروهای دوم خرداد برای به صحنه کشیدن مردم و فراهم آوردن زمینه مشارکت مردم در انتخابات فراهم کنیم. من فکر می‌کنم اگر جریان دوم خرداد بتواند رقابت بین نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری را به رقابت بین برنامه‌ها و دیدگاههای دو جریان تبدیل کند، می‌تواند به رقابتی تر شدن فضای انتخابات کمک کند. جریان اصلاح طلب باید بتواند انتخاب آینده را به انتخاب دو دیدگاه و دو برنامه تبدیل کند نه انتخاب بین آقای خاتمی و رقیب انتخاباتی او که در این صورت مشخص است نتیجه انتخابات چیست. اما علیرغم این ما اساساً باید انتظار داشته باشیم انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ با همان شور و گسترده‌گی و مشارکتی که انتخابات دوم خرداد برگزار شد برگزار شود.

● چرا؟

- انتخابات دوم خرداد یک پدیده بود. یک حماسه و نکته یک چنین اجتماعی بود. ما نباید انتظار داشته باشیم در انتخابات ۸۰ همان میزان از مشارکت با همان شور و هیجان و خروش وجود داشته باشد. چون عوامل، زمینه‌ها و شرایطی که پیدا شده حماسه دوم خرداد را ایجاد کرد در انتخابات سال ۸۰ وجود ندارد. شما در انتخابات سال ۸۰ شاهد یک رقابت جدی و حاد نیستید در حالی که در انتخابات ۷۶ شاهد یک رقابت بسیار حساس بین دو چهره و دو شخصیت بودید. یک شخصیت حاشیه‌ای و پیرامونی نظام که اکثریت قریب به اتفاق جامعه از او حمایت می‌کردند و یک چهره‌ای که بخش قابل توجهی از حاکمیت، تمامی انرژی و توان خود را پشت آن گذاشته بود که او انتخاب شود. در حالی که در انتخابات ۸۰ چنین وضعیتی وجود ندارد.

● آیا جبهه دوم خرداد به این اجماع رسیده که در کنار آقای خاتمی کاندیدای دیگری را مطرح کند؟

- جبهه دوم خرداد، رقبی را در کنار آقای خاتمی معرفی کند؟!

● شما گفتید رقابت دو دیدگاه و...

- دیدگاه اصلاح طلبی و دیدگاه ضد اصلاح طلبی. منظور من این است.

● پس جبهه دوم خرداد در کنار آقای خاتمی کاندیدای دیگری معرفی نخواهد کرد؟

- نخیر.

● در صورت ادامه این شرایط سیاسی که شما از آن تحت عنوان قفل شدن شرایط سیاسی یاد کردید و می‌توان از آن تعبیر به انسداد سیاسی کرد، اما

اکنون در صورت انجام رفاندوم چالش مذکور تا چه اندازه جدی خواهد بود؟  
- من با تعبیر انسداد سیاسی موافق نیستم چون فکر نمی کنم که الان شرایط،  
شرایط بن بست سیاسی است. ما به بن بست سیاسی نرسیده ایم، بن بست  
سیاسی زمانی است که ما از تمام ظرفیتها و امکانات خودمان استفاده کرد و  
در هیچ زمینه ای هم امکان پیشرفت نداریم در حالی که ما هنوز از تمام  
ظرفیتهای سیاسی مان استفاده نکرده ایم. شرایطی که ما در آن هستیم، یک  
نوع قفل شدن است. مثالی بزنم. اگر شما شطرنج بازی کرده باشید، با این  
وضعیت مواجه شداید که در یک شرایطی بازی قفل می شود یعنی شرایط  
یک جوری می شود که امکان تحرکات دو طرف محدود می شود. نه این طرف  
می تواند حمله ای کند و نه آن طرف، هیچ کدام نمی توانند حمله سازمان  
یافته ای را علیه هم داشته باشند در حالیکه می توانند در درون زمین  
خودشان به جایه جایی مهره ها و مستحکم کردن مواضع خودشان بپردازند.  
خروج از این وضعیت قفل شده در یک شرایط خاصی ممکن است. یا یک  
طرف دست به اشتباه بزند و یک حرکت اشتباهی کرده یا یک ریسکی کند و یا  
اینکه بتواند با تعکیم مواضع خودش امکان ظرفیت لازم را برای حرکت و  
پیشروی در یک جبهه ای برای خودش فراهم کند. یک چنین شرایطی قفل  
شدن بازی است که ما الان در آن شرایط قرار گرفته ایم، این یک راهبندان  
سیاسی است و تصور می کنم که گذشت زمان و ابتکار جدیدی که قطعاً ما  
شاهد آن خواهیم بود نتایج سوء و نامطلوبی که تحرکات جریان ضد اصلاحات  
در حال انجام آن هست، به باز شدن این شرایط انجماد سیاسی یا راهبندان  
سیاسی کمک خواهد کرد. یعنی حرکتی که الان جناح راست انجام می دهد،  
همان اشتباهی است که نهایتاً قفل این شرایط را باز خواهد کرد و این  
راهبندان و ترافیک سنگین را به سود جریان اصلاح طلبی حل خواهد کرد.

● پس بعث رفاندوم اصلاحات زیاد جدی نیست؟

نه من اصلاً نیازی به طرح آن بحث در شرایط فعلی نصیبیم چون اگر منظور از رفراندوم روشن شدن افکار عمومی باشد، افکار عمومی در انتخابات دوم خرداد و ۲۹ بهمن نظر خودشان را داده‌اند. یعنی ما در واقع یک رفراندوم کرده‌ایم، ما چند بار تا حالا رفراندوم کرده‌ایم، اشکالی ندارد. می‌توانیم انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ را به یک رفراندوم جدید تبدیل بکنیم. من با رفراندوم مخالف نیستم ولی می‌گوییم ما هیچ ضرورتی برای آن نداریم. ما اگر نیازی به رفراندوم هم ببینیم، انتخابات ۸۰ بهترین رفراندوم خواهد بود. ما باید رقابت انتخابات ۸۰ را به رقابت دو دیدگاه تبدیل کنیم. نه رقابت بین دو شخص معین. ما باید در سطح جامعه به شکلی تبلیغات کنیم که وقتی مردم پای صندوقهای رأی می‌آیند، بین جریان اصلاح طلبی و جریان ضد اصلاحات یکی را انتخاب کنند، این همان رفراندوم است.

## انسداد سیاسی یا راهبندان سیاسی؟ دکتر سعید هاشم آقاجری

هر حرکت اجتماعی - سیاسی، صرف نظر از سازمان و تشکیلات، از چهار عنصر تئوری و هدف غایی، تحلیل خاص از شرایط خاص، استراتژی و برنامه‌ها و تاکتیکها تشکیل می‌شود. در این میان تحلیل شرایط هر مرحله از حرکت اجتماعی - سیاسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. چرا که بر پایه چنین تحلیلی است که تئوری و هدف غایی، درکاربست مشخص خود به اهداف مرحله‌ای، خط مشی و تاکتیکهای دستیابی به آنها تبدیل شده و دستورالعملهای عینی عاملان سیاسی و اجتماعی را تعیین می‌کند. اگر استراتژی و تاکتیکهای اجرایی، شیوه تحقیق تئوری و اهداف آن را بیان می‌کند، تعیین و تدوین خط مشی بدون درک درست شرایط و تحلیل دقیق هر مرحله ممکن و میسر نیست و در این میان هر نیروی سیاسی اگر در تحلیل شرایط مرتکب خطأ گردد و به ادراک نادرستی از واقعیت نایل شود، ناگزیر در اتخاذ خط مشی‌ها، تاکتیکها و راهکارها نیز مرتکب خطأ و خطأ خواهد شد و در دستیابی به اهداف و عنوان بندی هر موقعیت ویژه‌ای نیز چیزی جز تلخیص و فرمول بندی تحلیلها و در نتیجه تحت تأثیر قرار دادن استراتژی و تاکتیکها نیست. اکنون مدتی است که تحلیل آخرین وضعیت سیاسی - اجتماعی جامعه و ارزیابی شرایط و مسائلی که جنبش مدنی و اصلاح طلبی

دوم خرداد با آن مواجه است، به یکی از دلمشغولی‌ها و مباحثه‌های جذبی اصلاح طلبان تبدیل شده است. برخی از افراد، شاید بدون تأمل در باب مبانی و لوازم و باگونه‌ای سهل انگاری و عدم دقیقت از پدیده و مفهومی به نام «انداد سیاسی» سخن گفته‌اند، عنوانی که جناح ضد اصلاحات نیز با ذوق‌زدگی فراوان آن را گرفته و از طریق تأکید و بزرگنمایی، می‌کوشد که اهداف خاص و محافظه کارانه – اقتدارگرایانه خود را بدان وسیله پیش ببرد. جبهه ضد اصلاح طلبی در هفته‌های اخیر با نوعی بدل کاری و از طریق فرافنکی امیال و منویات خویش تلاش ورزیده تا به انتساب نظریه انداد سیاسی به جبهه دوم خرداد اراده معطوف به ایجاد انداد سیاسی خود را پنهان کند و با تبلیغ بر روی آن به تحمیل احساس انداد سیاسی بر مردم و اصلاح طلبان پردازد. هدف آنان از چنین تبلیغ و ترویجی آن است که اقتدار خویش را به اثبات رسانند، مخالفان خود را مأیوس سازند و به آنها القا نمایند که چاره‌ای جز گردن گذاردن به حکم محافظه کاران و اقتدارگرایان ندارند. اگر جنبش اصلاح طلبی در دام چنین توهمند و پندار نادرستی گرفتار آید و بواقع باور کند که جاده اصلاحات به پایان بن بست خود رسیده و همه درها بر روی او بسته شده و هیچ راهکار قانونی، مدنی و مسالمت‌آمیزی برای گشودن راه فروبسته خود در پیش رو ندارد، به ناگزیر در جبر میان دو گزینه ارزواجوبی – انحلال طلبی یا افراط گرایی – آناتاگونیسم گرفتار خواهد آمد. دو گزینه‌ای که در هر حال به سود مخالفان اصلاحات در ایران است و پذیرش بن بست یا انداد سیاسی به معنی مأیوس شدن از نظریه و جنبش اصلاح طلبی است. چنانچه در شرایط کنونی مردم دچار یأس شوند، جامعه ما گزینه ارزوا و انفعال را پیشه خواهند کرد و در رابطه خود با جبهه دوم خرداد و اصلاحات دچار بیگانگی سیاسی – اجتماعی می‌شوند و همراه با بخشی از نخبگان، روشنفکران و دانشجویان آلترناتیوها و بدیل‌های انحلال طلبی را بر

خواهند گزید. گزینه انحلال طلبی و تاپیگیری مطالبات و مسیر اصلاحات نیز چیزی جز تسلیم طلبی در برابر اراده محافظه کاران و اقتدار گرایان نیست، همچنان که آثار و ضعی مایوس شدن نخبگان، روشنفکران و بهویژه دانشجویان نیز عمدتاً به جمع بندی‌های آتاق‌گونیستی و تبدیل تضادهای سازش پذیر به تضادهای سازش‌ناپذیر در عرصه سیاسی - اجتماعی منجر خواهد گردید. آتاق‌گونیستی شدن شکافها و تضادهای موجود در روی آوری به شیوه‌های آنارشیستی، براندازانه، غیر قانونی و قهرآمیز نیز مقدمه‌ای است که جبهه ضد اصلاحات برای برهمندان قواعد دموکراتیک رقابت و مبارزه سیاسی و مسالمت‌آمیز و توسل به شیوه‌های سرکوب و نظامیگرانه، به آن مبحث به مقدمه‌ای واجب و لازم می‌نگرد.

آنان مترصد نشته‌اند تا با متهم کردن اصلاح طلبان به براندازی و به خطر انداختن نظم جامعه و امنیت نظام و در شرایطی که در عرصه رقابت آزاد و قانونی، گرفتار عقب نشینی و شکست شده‌اند، زمینه‌های روانی - سیاسی مناسب را برای هیلتاریستی کردن فضای اجتماعی - سیاسی فراهم آورند و هدف نهایی خود را که همانا ایجاد انسداد سیاسی و امحای جمهوریت و دموکراسی در نظام جمهوری اسلامی است، جامعه عمل پیوشاًند. صرف نظر از نیت و انگیزه مدعیان «انسداد سیاسی»، اما در یک مواجهه نظری و تحلیل و بررسی تئوریک باید مفهوم و دلالتهای مورد نظر از چنان عنوان و منطقی را مورد تأمل و چالش قرار داد و از استعمال کنندگان عبارت انسداد سیاسی پرسید که مقصود چیست؟ اگر مراد آنان این است که از ۲۹ بهمن ۷۸ و به دنبال پیروزی مردم و اصلاح طلبان در انتخابات مجلس ششم، جبهه ضد اصلاحات دور تازه‌ای را در هجوم به جنبش دوم خرداد آغاز کرده است و با توسل به حربه‌های گوناگون و از جمله ابزار شبه قانونی کوشیده و می‌کوشد که در جاده اصلاحات گردنگیری کند و در مسیر آن

سنگ اندازی و مانع تراشی کند، قطعاً امری مقبول، بلکه مشهود است که نگاه سریع و سطحی به وقایع اتفاق افتاده در ماههای اخیر آن را به اثبات می‌رساند.

تردیدی نیست که موج جدید اصلاح طلبی در ماههای اخیر، فشارهای تازه‌ای را بر جنبش مدنی و اصلاح طلبانه ملت ایران وارد آورده و می‌آورد. تلاش محافظه کاران برای استفاده از برخی نهادها و قوای کشور از قبیل شورای نگهبان و قوه قضائیه علیه دستاوردها و برنامه‌های اصلاح طلبان، در ماههای اخیر به گونه‌ای آشکار خود را به نمایش گذاشته است. چنان‌که تعطیلی مطبوعات، بازداشت‌های روزنامه نگاران و اصلاح طلبان و انجام محاکمات بدون رعایت ظوابط قانونی و نیز افزایش تهدیدها و فشارها برای جلوگیری از سخنرانی روشنفکران و چهره‌های اصلاح طلب و ناممکن بودن تداوم اصلاحات در کشور را به برخی اذهان القا کرده است. موضوعی که خود از جمله اهداف جبهه راست ضد دوم خرداد به شمار می‌رود. اما هیچ‌یک از مانع تراشی‌ها و سنگ اندازیهای مذکور را نمی‌توان به عنوان دلایل پایان کار سیاست ورزی و رسیدن به بن‌بست و انسداد سیاسی قلمداد کرد. این گونه کوشش‌های مقابله جویانه و تحریکات ایدزایی، به صورت‌های مختلف از دوم خرداد هفتاد و شش، جریان داشته و امری تازه و خاص ماههای اخیر نیست. هر چند که بر خلاف گذشته که کمتر در قالب نهادها رسمی قدرت انجام می‌گرفت، در دوره جدید، تلاش شده و می‌شود که نهادها و قوای رسمی حاکم را به میدان مقابله با اصلاحات بکشانند و شاید همین تاکتیک هم بوده است که در ذهن برخی افراد اصلاح طلب، شایه بروز بن‌بست و انسداد سیاسی را دامن زده است. یکی از کوشش‌های جبهه دوم خرداد از آغاز تاکنون جلوگیری از استحاله ولايت فقيه از اصل و نهادی قانونی و دموکراتیک به اصل و نهادی فرآقانونی بوده است. در برابر تلاشهای فکری و

عملی ضد اصلاح طلبی برای خارج کردن اصل و نهاد رهبری از جایگاه قانونی، مشروط و مقید به مبانی مردم سالارانه و پاسخگوی آن، اصلاح طلبان کوشیده و همچنان باید بکوشند که در عرصه تئوریک و پراتیک، به فرایند دموکراتیزاسیون اصل و نهاد ولایت فقیه ادامه دهند و مانع تحقق استحاله طلبان استبدادگرا شوند. استحاله طلبانی که با مبانی جمهوریت و مردم سالارانه قانون اساسی و نظام مخالفند و در پی تبدیل جمهوری اسلامی به حکومت و خلافت اسلامی بوده و هستند. مفهوم «انسداد سیاسی» جز بدین معنا نمی‌تواند باشد که ظرفیت اصلاح‌پذیری و رفرمالیته نظام سیاسی به پایان رسیده و همه رگها و مجاری فعالیت قانونی و آرام و درون سیستمی آن بسته و مسدود گشته است. همچنان که در رژیم پهلوی با به پایان رسیدن ظرفیتهای اصلاح‌پذیری و مسدود شدن همه راههای دموکراتیک و قانونی مبارزه با انحرافات و گزی‌ها، راه دیگری جز انقلاب باقی نماند و خواسته و ناخواسته استراتژی انقلاب جایگزین اصلاح گردید و به گونه‌ای ضرورت آمیز در واقعیت خارجی یا به صورتی اراده‌گرایانه و تجویزی، برآندازی تمامیت نظام در دستور کار مردم و نخبگان اپوزیسیون قرار گرفت. باید دانست که سکته و مرگ فرد پس از انسداد کامل عروق قلب و مغز او، امری ناگریز و محقق خواهد بود و چنانچه ارزیابی ما انسداد و گرفتگی کامل رگهای حیاتی یک سیستم سیاسی باشد، اثباتاً یا ثبوتاً باید منتظر واژگونی و مرگ سیستم بود و امید به اصلاح آن موضوعی واهی و ناممکن می‌شود.

انقلاب سیاسی نتیجه و لازمه منطقی انسداد سیاسی است. فرد یا گروهی سیاسی که در یک نظام همچنان راهها و مجراهایی برای فعالیت درون سیستمی، قانونی و مسامت‌آمیز می‌شناسد و خود را ملتزم به رعایت قواعد رقابت می‌داند، نمی‌تواند پذیرنده یا مدعی انسداد سیاسی باشد. مگر آنکه این اصطلاح را با تسامح و بی‌دقیقی به کار گیرد و «در صدد طرح و بیان

راه بندان‌ها و موانعی باشد که نیروهای مخالف بر سر راه چنان رقابتی ایجاد کرده‌اند. در چنین وضعی، با توجه به بار معنایی واژه شایسته است که برای بیان مقصود از عناوین و مفهوم‌سازی‌هایی بهره جوید که ضمن وصف واقعی شرایط، از توالي فاسد معنایی به دور باشد و راه را بر سوء ادارک یا سوء‌غرضها بیند و خود و مخاطبان را گرفتار مغالطه‌ها و مناقشه‌هایی بی‌حاصل نگرداند. همان‌گونه که محافظه کاران و اقتدارگرایان خواسته‌ها و طرحهای خود را در پشت واژگان انسداد سیاسی پنهان می‌کنند، احتمال دارد که برخی از افراد وابسته به جبهه اصلاح طلبی نیز عنوان فوق را برای توجیه ضعفها و کم کاری‌های خود استعمال کنند و بدین وسیله برای فرار از مسئولیت‌های ناشی از کار دشوار اصلاح طلبی و وظایف سنگین و خطیر حاصل از آن به وسیله خویش، سرپوش گذارند. حال و وضع چنین کسانی، افراد مایوس، سرخورده و ناتوانی را می‌ماند که از کشاکش و چالش با سختی‌های زندگی، احساس عجز و رنج می‌کنند و تنها راه آسودگی و رهایی از مبارزه دشوار و ایفای مسئولیت‌ها را در انتحار و خودکشی می‌بینند. صور تبندی تحلیل موقعیت سیاسی کنونی جامعه ذیل منطق و مفهوم «انسداد سیاسی» صرفاً مقدمه‌ساز دو استراتژی نظامی و قهرآمیز می‌باشد، از یک سو استراتژی راستگرایان افراطی و سرکوبگر در درون سیستم علیه جنبش مدنی - اصلاحی دوم خردداد و از سوی دیگر استراتژی تروریستی نیروی بر انداز بیرون از سیستم. تنها این دو استراتژی و نیروهای آن هستند که ایجاد و القای انسداد سیاسی در نظام جمهوری اسلامی را به سود خود می‌دانند و در صورت توفیق در تحقق آن، بالاشتراف خواهند توانست در عزای جنبش اصلاح طلبی جشن شادی بر پا کنند و حلوای شیرین آن را میان خود تقسیم نمایند. مشی جنبش دوم خردداد، سیاسی است و حوزه سیاست نیز، حوزه عقلانیت ارتباطی و تفاهمی است و حداقل جنبش مدنی - اجتماعی دوم خردداد به مشابه جنبشی

اصلاح طلب، می‌تواند با عقلانیت ارتباطی - انتقادی مطالبات خود را به پیش ببرد و از طریق سیاست ورزی پروژه مورد نظر خویش را تحقیق بخشد. آنجا که سیاست به پایان راه رسیده و حوزه ارتباطی، تفاهمی، انتقادی دچار انسداد و بن بست گردد، دم زدن از اصلاح طلبی و انجام تغییرات پیرایشی - آرایشی در درون نظام سیاسی معنا و مفهومی نخواهد داشت. واقعیت‌های موجود در جامعه و نظام جمهوری اسلامی این حقیقت را همچنان ابرام و اثبات می‌کند که راد سیاست ورزی و انجام کنش‌های انتقادی - اصلاحی در چارچوب قانون اساسی و نظام همچنان گشوده است.

علیرغم سنگ اندازی‌ها، مانع تراشی‌ها و راه بندانهایی که در مسیر جاده اصلاحات ایجاده شده است، ظرفیتهای خالی جنبش اصلاح طلبی چه در حوزه نهادی (دولت - مجلس) و چه در حوزه اجتماعی (مردم - نخبگان) هنوز قابلیتها فراوانی را برای اصلاح طلبان در جهت تداوم حرکت و پیگیری مطالبات و اهداف باقی گذاشته است. اصلاح طلبان می‌توانند موانعی چون شورای نگهبان یا بخشی از قوه قضائیه را که محافظه کاران و اقتدارگران در مسیر حرکت اتومبیل‌های ظریف و عقلانی سیاست قرار داده‌اند، با ساز و کارهای سیاسی و مسالمت‌آمیز برکنار سازند و گردها و راه بندان موجود را برای تسهیل ترافیک سیاسی در جمهوری اسلامی باز کنند.

شاید افرادی بر اساس تحلیل شرایط کنونی و صورت‌بندی آن تحت عنوان «انسداد سیاسی» در صدد هستند تا به جای «استراتژی آرامش فعال»، استراتژی مختار و موجود جبهه دوم خرداد، استراتژی‌های دیگری را پیشنهاد کنند. «نافرمانی مدنی» و مبارزه گاندی وار در زمرة چنین پیشنهادهایی است که بعضاً از زبان برخی کسان در اینجا و آنجا تکرار می‌شود. متأسفانه در طرح و عنوان بندی استراتژی هم، همان بسی دقتی‌ها، خلط‌ها و شتابزدگی‌های سابق الذکر مشاهده می‌شود. گاه «نافرمانی مدنی»

گفته می‌شود و شیوه «اعتراض» از آن مراد و منظور می‌گردد. باید دانست که اولاً اعتراض الزاماً نافرمانی مدنی نیست. بلکه می‌تواند در ضمن یک استراتژی توده‌ای و پوپولیستی هم به کار گرفته شود. چنان‌که در انقلاب اسلامی، اصلی‌ترین روش مبارزه با رژیم شاه و جنبش انقلابی معطوف به براندازی از همین شیوه در کنار روش تظاهرات توده‌ای خیابانی استفاده شد.

ثانیاً روش اعتراض، از حیث تنوریک می‌تواند شامل روشها و تاکتیکهای متنوعی و از جمله اعتراض هم باشد. اما آنچه که اهمیت دارد، موضوع کار آمدی و محاسبه اتخاذ چنان روش‌های با منطق هزینه - فایده و پیش شرط‌های لازم سازماندهی، فرماندهی مهندسی و مدیریت اعتراض است. هیچ نیروی اصلاح طلبی علیه خود دست به اعتراض نمی‌زند و غضنفروار توب را وارد دروازه تیم خودی نمی‌کند.

در شرایطی که قوه مجریه و نهاد دولت در اختیار جبهه اصلاح طلبی است و دانشگاهها، کارخانه‌ها و مراکز کارگری از سوی مدیریت وابسته به دوم خردداد و کایenne اصلاح طلبان اداره می‌شود، تجویز روش اعتراضات دانشجویی یا کارگری بیش و پیش از آنکه نیروی ضداصلاحات را زیر فشار قرار دهد، دولت اصلاح طلب را زیر فشار قرار می‌دهد. و جنبش دانشجویی یا دیگر نیروهای مدافع اصلاحات اتخاذ چنین روش‌های ضد کار آمدی را برای اصلاح طلبان تجویز و اجرا نمی‌کنند. روشن است پس از پاسخ صحیح و راهگشا به پرسش‌هایی از قبیل چه کسی، کجا، کی، علیه چه و برای دستیابی به کدام هدف و مقصودی دست به اعتراض می‌زند، نمی‌تواند به طور مبهم، کلی و بدون تحلیل و محاسبه دقیق، خواهان توسل به اعتراض باشد. تنها پس از پاسخگویی نتیجه بخش و معطوف به اهداف اصلاح طلبان است که می‌توان به گونه‌ای عینی و عملیاتی انجام این یا آن حرکت اعتراضی را مورد تأیید قرار داد و پذیرفت. کسانی که استراتژی «نافرمانی مدنی» را به عنوان بدیل

استراتژی آرامش فعال پیشنهاد می‌کنند، باید به طور شفاف توضیح دهند که مفهوم عناصر و لوازم آن استراتژی چیست؟ مدعیان چنان استراتژی آلترناتیوی، اگر با دقت و پاییندی به تمام مبانی نظری و لوازم اجتماعی، آن را به کار ببرند، باید متوجه باشند که پیش شرط اجتماعی، و عینی استراتژی «نافرمانی مدنی» وجود جامعه مدنی با نهادهای خاص آن است. در جامعه‌ای که هنوز نهادهای مدنی تشكل و تعیین نیافته است، مصداق خارجی «نافرمانی مدنی» چیزی جز «نافرمانی توده‌ای» نخواهد بود. برای اجرای خط مشی «نافرمانی مدنی» اتحادیه‌ها، سندیکاهای تشكیلها و نهادهای مدنی با ساختاری مستحکم مورد نیاز است به گونه‌ای برنامه ریزی شده که کنشهای مشخص اعتراض مدنی را سازماندهی و هدایت کرد. در زمان، مکان و موقعیت ویژه‌ای، نافرمانی را آغاز کرد و با مدیریت و هدایت سامان یافته، عقلانی و کنترل شده نیز در زمان، مکان و موقعیت تعیین شده مفروض آن را به پایان رساند. در شرایط پراکندگی نیروهای اجتماعی، فقدان ساختارهای مستحکم و نهادینه شده در روابط هویت‌ها و گروه‌بندی‌های مدنی - اجتماعی، عدم رهبری تشکیلاتی، خط مشی و برنامه معین و قابل اجرا و قابل مهار، سخن گفتن از نافرمانی مدنی چیزی جز دائم زدن به احساسات خام و راه دادن به امواج لجام گسیخته و کور توده‌ای در پی نخواهد داشت. به علاوه اگر مقصود از نافرمانی مدنی شانه خالی کردن از قانون و نقض آن به وسیله نیروهای سیاسی، نخبگان یا شهروندان باشد، باید دانست که چنین کنشهایی با منطق لگالیسم و قانونگرایی جنبش اصلاح طلبی قابل جمع نمی‌باشد. البته مبارزه قانون شکنانه یا گاندی وار، شیوه‌ای از مبارزه است، اما باید دانست که گاندی دستاندرکار مبارزه‌ای برآنداز برای نفوذ سیستم استعماری انگلیسی حاکم بر هند بود. مبارزه منفی گاندی و فراخواندن مردم هند به سربیچی و نافرمانی از قوانین و مقرراتی که نایب السلطنه استعمار انگلیس حاکم کرده بود، هر چند که در روش مسالت‌آمیز و

مبتنی بر نظریه عدم خشونت بود، اما هدف آن واژگونی سیستم حاکم و برانداختن سلطه کلینیالیسم امپراتوری بریتانیا بود. اصلاح طلبی دوم خرداد خواهان براندازی نظام حاکم نیست. بلکه رفع گیرها و پیچها و اصلاح کڑی‌ها و کاستی‌های موجود را نشانه رفته است. مبارزه گاندی مبارزه بروند سیستمی و براندازانه بود. تکاپوی مدنی - اصلاحی دوم خرداد مبارزه‌ای درون سیستمی و اصلاح گریانه است و بالضروره نیازمند روشهای و استراتژی مناسب با خود می‌باشد. نوسان میان مهندسی اجتماعی و یوتوبیاگرایی در میان برخی از افراد حکایت از آن دارد که فعالیتهای سیاسی والزمات آن هنوز به طور بایسته و شایسته در جامعه مانهادینه نشده است. مطلق گرایی و سیاه - سفید کردن عرصه سیاست، رد منطق انقلابیگری از موضع مش گام به گام در یک زمان و نقص استراتژی اصلاح طلبانه و تدریجی از موضع چپ روانه و ماورای انقلابی در زمانی دیگر از جمله آثار و عوارض توسعه نایافتنگی سیاسی است که باید در فرآیند جنبش اصلاح طلبی زدوده شود. اصلاح طلبان، تنها با منطق اصلاح طلبی و پیگیری استراتژی آرامش فعال است که می‌توانند اهداف مورد نظر را دنبال کنند و راه بروند رفت از مدار بسته تاریخی میان بسیج توده‌ای - شورش و استبدادی و خودکامگی راههوار و نهادینه سازند. هنوز فرصت‌های بسیاری باقی مانده است تا مردم و اصلاح طلبان نا امید شوند. باید با مواجهه با اولین فشارها و مانع تراشیهای محافظه کارانه - اقتدار گرایانه در منطق و مشی اصلاحات تردید کرد و از آن رویگردان شد. اصلاح طلبان جمهوری اسلامی باید با اتکا به مبانی ثوریک - ایدئولوژیک خود یعنی گفتمان دینی روشنفکری اسلامی، مبانی حقوقی خود، یعنی قانون اساسی حاوی گوهر و روح جمهوریت و دموکراتیک و مبانی استراتژیک خود یعنی آرامش فعال و رقابت قانونی، مسالمت جویانه، مبتنی بر عدم خشونت و متکی بر قدرت افکار عمومی و جنبش اجتماعی برای باز کردن راه بندان سیاسی کنونی در

فضای سیاسی کشور چاره اندیشی کنند. اکنون به علل ضعفها و نارسایی موجود در ساختار تشکیلاتی، اهداف و برنامه‌های عملیاتی جبهه دوم خرداد، وجه آرامش به وجہ فعالیت استراتژی گزیده جبهه دوم خرداد امری ضروری به شمار می‌رود. هر چند که اقدامات اخیر مجلس و برخی تحریکات رئیس جمهوری زمینه‌های جدیدی را در افق آینده استراتژی آرامش فعال فراهم کرده و امیدهای گشایشی را در فضای سیاسی - اجتماعی برانگیخته است، اما توجه مؤکد و مجدد بیشتر به سه عامل مهم فعالیت در جبهه اصلاح طلبی یعنی جنبش دانشجویی و جنبش روشنفکری (نخبگان)، مطبوعات و احزاب لازمه ایجاد تحریکی تازه در عرصه اجتماعی و عمومی محسوب می‌شود. بر اصلاح طلبان است که برای گشودن راه بندان سیاسی موجود به کشف تاکتیکهای نو پردازند و همزمان فعالیت بخشیدن به همه ظرفیتهای قانونی و اجتماعی خود در دو حوزهٔ نهادی (مجلس - دولت) و عمومی (نخبگان - مردم) را در دستور کار و برنامه‌های عملیاتی خود قرار دهند. تنها بدین طریق است که می‌توان راه عقلانی و معطوف به اهداف اصلاح طلبانه را در میان دو بیراههٔ انحلال طلبی و آنتاگونیسم باز کرد و از القای سرخوردگی و یأس در میان مردم، روشنفکران و دانشجویان و در غلتیدن به وادی انفعال - انزوا یا افراط - آنارشیسم، که هر دو مقدمهٔ انسداد سیاسی و سرکوب اصلاحات است، پیشگیری نمود. در این میان شفافیت افکار عمومی تنها منبع قدرت و سرمایهٔ جبهه اصلاح طلب است.

حفظ اعتماد و حمایت مردم از جنبش اصلاح طلبی و مواجهه شفاف با مسائل، همان چیزی است که اصلاح طلبان باید دغدغه آن را داشته باشند. باز کردن راهبندان سیاسی نیز با اتکا به چنان منبع «اقتداری» امکان‌پذیر خواهد شد.

## پایان یک پروژه

### دکتر حسین بشیریه

● آقای دکتر بشیریه! همان طور که می‌دانید فضای برخاسته از دوم خرداد به صورت موجی عظیم، فرآیند سیاست در کشور را تغییر داد اما پس از گذشت قریب به چهار سال به نظر می‌رسد این جنبش از نفس اولیه خود افتاده است. اگر بخواهیم از زاویه جامعه‌شناسی به فرآیند انفعال و کم شتاب شدن حضور مردم و ضرورت پایانی این فرآیند بنگریم، نقطه عزیمت ما کجا خواهد بود؟

- تردیدی نیست که جنبش دوم خرداد در تاریخ انقلاب اسلامی فصلی تازه و بیانگر مجموعه‌ای از تحولات عمیق اجتماعی بود که در سطح زندگی سیاسی، در ایران انعکاس پیدا نکرده بود و از نظر هیئت حاکمه نیز تا اندازه زیادی تحولی غریب و غیرقابل پیش‌بینی محسوب شد که تبعات قابل ملاحظه‌ای نیز داشته است. از سوی دیگر به نظر می‌رسد از آغاز پیروزی جنبش، میزان قابل توجهی از مقاومت در مقابل آن شکل گرفت و به تدریج جنبش برای تثبیت و پیشرفت خود مقاومت و مقابله کرد.

همان طور که شما اشاره کردید، جنبش اکنون دچار نوعی انفعال شده و از حرکت باز استاده است. گرچه می‌توان اذعان کرد که مغز متفسک آن (آقای خاتمی) همچنان در حال فعالیت است. بنابراین در پاسخ به سؤال شما که دلیل چیست و نقطه عزیمت ما برای بررسی آن چه خواهد بود، باید بگوییم که روی

هم رفته جنبش دوم خرداد در ایران، یک جنبش دمکراتیک و بیانگر خواسته‌های عمومی مردم، بر گسترش دمکراسی و آزادیهای مدنی بوده است در حالی که به نظر من حداکثر ظرفیت ما، برای پذیرش فرآیندهای دمکراتیک، خواسته‌های مطرح شده از سوی دوم خرداد است و در واقع جمهوری اسلامی چار تحولاتی شده است که چنین پتانسیلی در آن وجود دارد.

### ● این تحولات چیست؟

- جمهوری اسلامی تاکنون سه مرحله را پشت سر گذاarde است: حکومت دوران اولیه انقلاب، از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۶۷ که یک دوران «بسیج گرایانه پوپولیستی و کاریزماتیک» بود که ویژگیهای سیاسی خودش را داشت و باید آن را از نوع «democracies of revolution» محسوب کرد. بنابراین با حکومتها دمکراتیک ثبیت شده، نسبتی نداشت که فکر می‌کنم در این باره تردیدی وجود نداشته باشد. از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۳۷۶ ساختار حکومتی در ایران ساختاری بود که از حیث مقایسه با دمکراسیهای نظامهای دمکراتیک، یک «democracy of form» بود زیرا برخی نهادها و رویه‌های دمکراتیک مثل پارلمان و انتخابات در آن رایج بود.

### ● دمکراسیهای صوری در جهان چه ویژگیهایی دارند؟

- در این دمکراسیها، نایابی از نهادهای دمکراتیک وجود دارد ولی در پشت این نمای ظاهری، «اریستوکراسی قدرت» قرار دارد که هم ابواب قدرت را کم و بیش کنترل می‌کند و می‌بندد و هم اینکه دارای احساسی از حقانیت برای خود در عرصه قدرت است و قدرت سیاسی را در درجه اول از آن خود تلقی می‌کند.

● آیا نمی‌توان آن را در زمرة حکومتهای ایدئولوژیک طبقه‌بندی کرد؟

- حکومت ایدئولوژیک در سراسر آن موجود است، متنها در داخل حکومت ایدئولوژیک هم تنوعاتی وجود دارد، اما در تعریف علوم سیاسی، به مفهوم دقیق کلمه، «حکومت دمکراتی نهایشی است که مظاهر دمکراسی در آن وجود دارد.» اما قدرت در دست طیف سنتی است. بعد از سال ۷۶ اتفاقی که افتاد، قدرت سنتی در ایران به دلایلی از حفظ وحدت خود بازماند و به دلایلی نیز نتوانست مانع گسترش نیروهای مخالف شود و به دلایلی نیز از بسیج انقلابی نیروها بازماند که در نتیجه دچار نوعی بحران گردید. انتخابات سال ۷۶ فرصتی را فراهم کرد که برخی از گروههای قدرت فرصت را غنیمت شمارند و با استفاده از انفعال سیاسی کل جمعیت یا بخش عمده‌ای از جمعیت و استفاده از شکافهای داخلی و همچنین استفاده از یک طبقه متوسط جدید با سواد در سطح شهربازی که با شیوه زندگی ایدئولوژیک چندان دمساز نبودند، حرکتی را ایجاد کنند که در آغاز به پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری و به دنبال آن انتخابات شوراهای و مجلس منجر شد و چنین را پیش برد.

● در واقع انقلاب وارد مرحله‌ای شد که در آن نهادهای دمکراتیک فعال شدند؟

- البته در قالب یک نظام شبه دمکراسی، به نظر من چیزی که در ایران اتفاق افتاده این است که در نتیجه انتخابات دوم خرداد ۷۶، گذار از دمکراسی صوری به چیزی است که در اصطلاح علوم سیاسی به آن «شبه دمکراسی» گفته می‌شود.

● چه تعریفی از شبه دمکراسی به دست می‌دهید؟

- شبه دمکراسی، فرآیندی است که در آن اریستوکراسی سنتی به دلایلی قدرت فاقنه گذشته را ندارد و حداقل اینکه دیگر نمی‌تواند همه مراجع اقتدار را تصرف کند. گرچه در پشت پرده دارای قدرت کامل است، در نتیجه برخی مراجع اقتدار، مانند ریاست جمهوری و نایندگی مجلس به دست برخی از گروههای معارض می‌افتد و آنها از این فرصت استفاده کرده و خودشان یک «الیت سیاسی» یا یک «الیگارشی سیاسی جدید» تشکیل می‌دهند که طبعاً براساس اشرافیت و رابطه قدرت استوار نیست بلکه مثل همین هیئتی که اطراف دولت آقای خاتمی جمع شده‌اند، متّاهاي مختلفی دارند. در این جنبش برخی از کارگزاران، روحانیون مبارز، جنبش‌های دانشجویی و طبقه روشنفکری پیدا شده و ائتلاف کرده‌اند و پایه این حرکت شبه دمکراتیک را تشکیل داده‌اند. در چنین فضایی نقطه عزیمت تحلیل، این است که نظام جمهوری اسلامی در ایران از حیث ساختار حقوقی، نوع طبقه حاکمه و ساختار قدرت واقعی، بیش از دوم خرداد و در قالب مفهومی چون شبه دمکراسی پتانسیل ندارد و به نهایت ظرفیت دمکراتیک خود رسیده است. اگر ما به مواد مختلف قانون اساسی توجه کنیم، باید برای ما آشکار شده باشد که دولت آقای خاتمی حد و مرز نهایی دمکراسی جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد.

از سوی دیگر از نظر ساختار قدرت، هر انقلابی موجب پیدایش یک طبقه ممتاز می‌شود که پایگاههای قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی دارد که در ایران هم این پایگاهها پیدا شده است، حاکمانی که از درون انقلابها بیرون می‌آیند و تا اندازه زیادی امتیازات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را به خود منحصر می‌سازند، خود مانع برای دمکراتیزه شدن می‌باشند. در واقع این حدودی است که بر ظرفیت پیشرفت دمکراسی در ایران مفروض است که در این چارچوب کارکرد آقای خاتمی به عنوان رئیس جمهوری و دولت ایشان،

در حد انتظار و حتی بیشتر از آن بوده است که می‌توان در مورد آن قضاوت کرد.

● آیا با تغییر یا تتمیم قانون اساسی، می‌توان ظرفیتهای جدیدی ایجاد کرد تا بتوان جلو تلاطم شدید سیاسی را که هر لحظه امکان آن وجود دارد گرفت؟

– ببینید، به نظر بند، باید بحث را به تحلیل در حدود قانون اساسی محدود کرد، چون این مقوله‌ای که هم خود آقای خاتمی مطرح می‌کند و هم نظام بر آن تأکید دارد اما صحبت کردن، از وضعیتها بی‌که ممکن است مسائلی خارج از قانون اساسی پیش بیاید، به نحوی از جانب حکومت، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد و با توجه به شرایطی که ما در ایران داریم، اگر بخواهیم از جنبش دمکراتیک آقای خاتمی حمایت کنیم و هم از حیث اینکه بخواهیم وضعیت کنونی را در نظر بگیریم، باید در چارچوب قانون اساسی فکر کنیم. اگر بخواهیم خارج از قانون اساسی فکر کنیم، مباحثت زیادی پیش می‌آید، که آن هم یک بحث آکادمیکی است. بنابراین به نظر من باید بحث را در چارچوب قانون اساسی محدود کرد.

● آیا سخنان شما بدین معنا نیست که می‌توان بر این قانون اساسی متممها بی افزود و یا در آن بازنگری کرد، چون بازنگری در قانون اساسی خود یکی از اصول این قانون است؟

– طبعاً بله، در این وادی باید دید، کسانی که علاقه‌مندند قشر دمکراتیک در ایران پیش بروند، قادر به این هستند که توزیع قدرت سیاسی باید به شکل مناسب صورت گیرد که گروههای قدرت متراکم وجود نداشته باشند. اگر قرار بر این است که فرآیند سیاسی در کشور باز شود، اگر قرار باشد هیچ گروه اجتماعی خود را صاحب حق انحصاری حکومت تلقی نکند و امکان

مشارکت عمومی و آزاد به معنای واقعی تر کلمه پیدا شود، اگر قرار است مجلس شورای اسلامی واقعاً کانون قدرت باشد، طبعاً باید تغییراتی صورت گیرد. البته در پراتر تأکید کنم سخنان من به این معنا نیست که حتماً باید صورت بگیرد، مسائلی را که من مطرح می‌کنم صرفاً یک دیدگاه کارشناسانه است و آن هم در شرایطی می‌تواند صورت گیرد که نظام به طور کلی و یا آقای خاتمی علاقه‌مند به تغییر باشند. برخی تنگناها و مزیقه‌ها برای گسترش جنبش دمکراتیک در ایران وجود دارد که جنبه حقوقی و قانونی دارند. چون از حیث جنبش اجتماعی و تغییر افکار و تبلیغ عقاید، به اندازه کافی در این چهار سال عمل شده و اکنون به دیوارهای ظرفیت نهایی از حیث پیشرفت جنبش دمکراتیک رسیده‌ایم. ولی اگر بحث تغییر ساختار حقوقی در ایران پیش نیاید، باید پذیرفت که نظام جمهوری اسلامی در ایران، نظام ویژه‌ای است، در این فضا، مجلس و سایر نهادهای دمکراتیک محاط و مقید به ساختار قدرت در ایران هستند، در واقع این حکومت یک حکومت مذهبی است.

● اگر بخواهیم یک نگاه دمکراتیک به جنبش دوم خرداد داشته باشیم، آیا به اعتقاد شما، جامعه کنونی ایران این ظرفیت را دارد که به یک حکومت دمکراتیک نزدیک شود؟

- به نظر من پاسخ کاملاً مثبت است. جامعه ایران نه تنها اکنون بلکه در طول قرن بیستم، توانایی پذیرش جنبشها و نظامهای دمکراتیک را داشته است، اما همیشه گروههای قدرت سنتی مثل دربار و برخی گروههای دیگر مانع از گسترش و پیشرفت پتانسیل اجتماعی برای دمکراسی شده‌اند. در دوران پهلوی گفته می‌شد، جامعه ایران استعداد دمکراسی ندارد و بر این مفهوم تکیه می‌کردند که اگر استعداد داشت، شکست نمی‌خورد. غافل از اینکه برای

گسترش تجربه دمکراسی باید شکست تجربه شود و فراز و نشیب‌های طی شود و آزمون خطا و تجربه پیش بیاید تا جنبش دمکراتیک بالغ شود. در کشورهای غربی نیز دمکراسی یک شبه پیدا نشده است، بنابراین به طور کلی از حیث فرهنگی، تحولات اساسی در ایران رخ داده و زمینه مساعد، برای دمکراسی فراهم است و مردم بلوغ فکری زیادی پیدا کرده‌اند، از حیث طبقات اجتماعی نیز، طبقه متوسط نیرومندی مرکب از کارمندان، دانشجویان و روشنفکران و.... در کشور پیدا شده‌اند که پایه جنبش دمکراسی در هر کشوری محسوب می‌شود. از سوی دیگر پیدایش مطبوعات و تشکلهای جامعه مدنی و اصناف بیانگر این طبقه متوسط جدیدند. از لحاظ اقتصادی هم کشور توانایی هستیم، میزانی از رفاه که لازمه دمکراسی است، در ایران قابل تحقق و تصور است، همچنین از حیث تجربه سیاسی، ایران چند مرحله مانند انقلاب مشروطه، ملی شدن صنعت نفت، اوایل انقلاب اسلامی و دوران دوم خداداد را داشته است. مگر جنبش و دمکراسی در دیگر کشورها به چه معنایی است؟ به هر حال بندۀ هیچ تردیدی ندارم که از حیث اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، ایران مستعد گسترش دمکراسی است ولی همیشه در ساختار قدرت سیاسی و اجتماعی و ساختار حقوقی آن دشواریهایی وجود داشته است.

● حالا که بحث به لایه‌های اجتماعی کشیده شد، اگر بخواهیم از این زاویه بحث را ادامه دهیم می‌خواهیم، این نکته را مطرح کنیم که در طول سالهای قبل از دوم خداداد به این طرف، اقتدار جدیدی پیدا شدند که شاید بتوان از آنها به عنوان «گروه جدید مرجع» نام برد که توانستند با یک خرد جمعی که در جامعه وجود داشت، دوم خداداد را خلق کنند. اولاً شما این فرآیند را چگونه تحلیل می‌کنید. در ثانی مهمترین ویژگی این گروه جدید مرجع چیست؟ البته اگر شما

هم بپذیرید که چنین گروهی به وجود آمده باشد؟

- روی هم رفته باید گفت در دهه بعد از جنگ در ایران، صفات اجتماعی نیروهای اجتماعی دچار تحولاتی شد و با ثبات اجتماعی، گسترش تحصیلات و بازگشت نیروهای درگیر جنگ و همچنین سیاست تثییت اقتصادی و تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی و بسیاری دلایل دیگر، جامعه ایران شاهد گسترش طبقات متوسط شد. در دوران پیش از آن طبقات بالا و پایین از حیث سیاسی هیچ مشکلی برای نظام جمهوری اسلامی ایران فراهم نمی‌کردند، طبقات بالایی باقی مانده از دوران انقلاب و همچنین طبقات بالای موجود در این دوران از زاویه مصلحت‌اندیشی خواستار حفظ منافع اقتصادی خود بودند و این دوره را به سکوت برگزار کردند و حکومت نیز، تا معارضه سیاسی صورت نمی‌گرفت. کاری به این طبقات نداشت، مصادره اموال نیز به‌طور گسترده اتفاق نیفتاد، جز مصادره اموال کسانی که ضد انقلاب خوانده می‌شدند. از طرف دیگر طبقات پایین در ایران، طبقات بسیج شده‌ای بودند که در مقیاس توده‌ای از جمهوری اسلامی حمایت می‌کردند. در این دوره طبقات متوسط هیچ گونه نقشی نداشتند و بسیار خاموش بودند. بعد از سال ۶۸ طبقات متوسط هم از حیث کمی و کیفی گسترش پیدا کردند و هم اینکه آن سیاست توده‌ای از میان رفت و حمایت گسترده توده‌ای به معنای فعال آن تغییر حالت داد و برخی سیاستهای خصوصی‌سازی، زمینه عرض اندام طبقات سرمایه‌دار بالا را فراهم کرد، فشار روی طبقات متوسط کمتر شد و خود دولت از سالهای ۶۸ تا ۷۶ برخی زمینه‌های گسترش طبقات متوسط را فراهم کرد و در واقع گروه کارگزاران در گسترش سیاست اقتصادی که مساعد حال طبقات باشد، مؤثر بود. البته بیشتر از نظر فرهنگی و اقتصادی، زیرا کارگزاران زیاد به ابعاد مشارکت سیاسی کاری نداشتند، در سالهای پس از ۶۸ حضور طبقات متوسط آشکارتر شد که نمود آن را در انتخابات

مجلس پنجم دیدیم و همراه با این طبقات، گروهی که شما از آن به عنوان گروه مرجع نام برداشت، دچار تحرک شد. گروه مرجع کسانی هستند که همه گروههای دیگر به نحوی از آنها تأسی و تشبه می‌جویند و شیوه رفتاری و فکری آنها را الگوبرداری می‌کنند. در گذشته نیز نه تنها عامه مردم بلکه روشنفکران نیز به روحانیت تشبه و رفتار آنها را تأسی می‌کردند. که این روند بعد از انقلاب نیز ادامه داشت، در حالتی که در سالهای اخیر به نظر می‌رسد، تشبه به روشنفکران غیرروحانی، یا روشنفکران دینی و غیردینی تا حدودی بیشتر شده است و حتی در بین روحانیان کسانی هستند که از روشنفکران تشبه و تأسی می‌کنند که این معنا حالت کانونیت و تعریف گروه مرجع را پیدا می‌کند، البته این فرآیند در سطح دانشگاهها و طبقات متوسط اتفاق افتاده است. روحانیت در میان مردم از کانونیت و مرجعیت برخوردار است. به اعتقاد من روشنفکران دینی، پاسدار چیزی هستند که شما از آن به عنوان خرد جمعی نام برداشت و همچنین از جامعه چند صدایی حمایت می‌کنند، این گروه پس از دوم خرداد اعتبار بیشتری یافته‌اند.

● آقای دکتر آیا به اعتقاد شما پس از دوم خرداد یک ائتلاف طبقاتی نیز شکل گرفته است؟

- به طور خلاصه باید بگویم، شکل گرفته است. این ائتلاف جدید و مدرن بیشتر حول ایدئولوژی دوم خرداد بوده است که بخشهایی از طبقات بالای مدرن، متوسط مدرن و همچنین بخشهایی از طبقات پایین مدرن را شامل می‌شود که در مقابل نیز بخش‌های عمدتی از طبقات بالای سنتی، متوسط سنتی و پایین سنتی اطراف ایدئولوژی محافظه‌کار، سنتگرا و با تفسیر کلاسیک انقلاب اسلامی، کانون ائتلاف هستند. به نظر می‌رسد این ائتلاف شکل گرفته و دانشگاهها به صورت کانون آن در آمده است و روشنفکران

جدید، طبقات متوسط و حرفه‌ای جدید و کسانی که به توسعه اقتصادی، رفاه و ثبات اجتماعی و امنیت علاقه‌مندند و از عملکردهای گذشته دل خوشی ندارند، این ائتلاف را شکل داده‌اند.

● به اعتقاد شما از این ائتلاف طبقاتی چه انتظاراتی در تغییر ساخت قدرت می‌توان داشت؟

- از روی آمار انتخابات می‌توان گفت از حدود ۳۰ میلیون آرایی که ۲۰ میلیون آن متعلق به آقای خاتمی بود، می‌توان نتیجه گرفت که دو سوم جمعیت فعال سیاسی ایران، پشتوانه این ائتلاف هستند که بیش از اکثریت مطلق است که هوادار تغییرات اجتماعی هستند و از شعارها و برنامه‌های آقای خاتمی حمایت کرده‌اند. قاعده‌تاً باید انتظار داشته باشند که شعارهایی را که آقای خاتمی مطرح کرده‌اند، به منصة تحقق بپیوندد و به صورت ملموسی اجرا شود و مشارکت سیاسی از گذشته معنی‌دارتر باشد. به خصوص نهادهای دمکراتیک - که تکیه‌گاه جنبش هستند - فعال باشند مانند مجلس شورای اسلامی که باید در پیشبرد خواسته‌های جنبش فعال باشد ولی خوب، ساختار قدرتی که در ایران وجود دارد، حدودی بر این پیشرفت، خواسته‌ها و تحقق آن منع کرده است.

● پس تکلیف اکثریتی که در جامعه خواسته‌هایی را مطرح کرده‌اند، چه می‌شود؟

- این مسئله دیگری است، زیرا ممکن است اکثریتهای سیاسی تغییر پیدا کنند ولی با تغییر اکثریتهای سیاسی ساختار قدرت حقوقی و سیاسی، به خصوص در کشوری مانند ما به طور اتوماتیک تغییر پیدا نکند و نمی‌کند. لابد باید تحولاتی رخ دهد تا این تحول در ساختار اکثریت سیاسی جامعه در سطح

ساختارهای نهادی، حقوقی و سیاسی تحقق پیدا کند. بنابراین اگر به صورت منطقی بگوییم که ۹۰ درصد مردم خواستار تغییراند، هیچ ضرورتی وجود ندارد که تغییراتی در ساختار حقوقی موجود ایجاد کنند.

● در واقع می‌فرمایید، باید یک اراده سیاسی در ساخت قدرت مبنی بر تغییر وجود داشته باشد، که چنین تغییراتی به وجود باید؟  
- بله، دقیقاً همین طور است.

● آقای دکتر بشیریه! یکی از راهکارهایی که اهالی دوم خرداد می‌توانستند با تکیه بر آن، عامل به اجرای مطالبات جنبش باشند، تقویت زمینه ایجاد تشکیلات مدنی بود، آیا از نظر جامعه‌شناسی در جامعه ایران زمان آن فرا رسیده بود که دوم خرداد بتواند به تأسیس و تقویت نهادهای مدنی اقدام کند؟ اگر جواب مثبت است، آیا از سوی جبهه دوم خرداد در این زمینه کوتاهی نیز صورت گرفت؟

- به نظر بندۀ این مطالبات به موقع و حتی دیرتر از موقع مطرح شد، زیرا مطالبات سابقه‌داری در ایران بوده است که ساختار قدرت در سابق اجازه طرح چنین مطالباتی را نمی‌داد. البته برای طرح آن باید نهادها و تشکل‌های جامعه مدنی وجود داشته باشند تا بتوانند در ساختار قدرت و به خصوص در پارلمان مؤثر واقع شده و در پیشبرد خواسته‌ها و مطالبات گروههای مختلف اجتماعی تأثیرگذار باشند. بنابراین از حیث زمان، در سیر تاریخی انقلاب اسلامی در ایران با توجه به پایان چنگ، ثبیت نظام و غیره وقت آن رسیده بود که این مطالبات فراموش شده و خفته و خاموش حقوق مدنی و سیاسی و همچنین مطالبات اقتصادی و فرهنگی مطرح شوند. جنبش دوم خرداد نیز به خوبی در طرح آن مؤثر واقع شد و آقای خاتمی نیز در بیان این خواسته‌ها

اهتمام کافی داشت و به دنبال پیدا شدن برخی تشكلهای جامعه مدنی، فضای فعالیت احزاب سیاسی توپا فراهم شد و شمار قابل توجهی از تشكلهای سیاسی پیدا شدند. لذا من فکر می‌کنم هیچ کوتاهی چه در تبیین مطالبات و چه در عرضه مطالبات جامعه مدنی و چه در ایجاد احزاب سیاسی و طرح آن نزد افکار عمومی صورت نگرفته است. حتی آقای خاتمی بیش از یک رئیس جمهوری معمولی اقداماتی در این زمینه انجام داد که برملا کردن برخی جریانات مؤثر بود. از سوی دیگر آقای خاتمی در تنویر افکار و در جنبه آموزشی مفاهیم دوم خرداد، نقش ویژه‌ای داشت. نقش ایشان تنها در جنبه اجرایی نبود، زیرا ابعاد فرهنگی مطرح شده. از سوی ایشان بسیار مهم بوده است. بنابراین من هیچ کوتاهی در زمینه تبیین نظری از سوی نیروهای جنبش دوم خرداد نصی‌بینم، همه اینها به مستلهای که قبلًا مطرح کردم، باز می‌گردد.

● یعنی شما آقای خاتمی و جبهه دوم خرداد را در این عرصه موفق می‌دانید؟  
— بندۀ موفق می‌دانم، هم از حیث تغییر فضا و هم از حیث عملکرد و برنامه‌ها و هم از زاویه صراحة و شفافیت سیاسی این جنیش، چیزی کم نگذاشته است. حالا اگر جنیش پیشرفت نکرد، به دلیل فقدان استراتژی و کوتاه آمدن آقای خاتمی نبوده است، آقای خاتمی رئیس جمهوری هستند که باید در چارچوب قانون عمل کند، اگر کسانی اشکالی می‌بینند، به دلیل ساختار حقوقی است که وجود دارد که آن هم میراث انقلاب اسلامی است. حالا می‌خواهند آن را تغییر بدهند و یا می‌خواهند ندهند، من هیچ چیزی نمی‌گویم که تغییر بدهند یا ندهند، چون من در مقامی نیستم که بخواهم چنین حرفی بزنم، این حرف را باید مقامات حکومتی مطرح سازند، اما به عنوان یک کارشناس می‌گویم که دوم خرداد، این پتانسیل را دارد که باید دیواره‌های نظام حقوقی را بشکند تا

جنیش بتواند پرربال گرفته و رشد کند. و یا اینکه همین طوری در این چارچوب حقوقی فعالیت کند و برخی خواسته‌های عمومی را پیش ببرد و به اعتقاد من می‌توان پیش برد، این گونه نیست که پیش نرود، مثلاً در سیاست‌گذاری‌های مختلف، می‌توان تا جایی که به جداره‌های حساسیت برانگیز برخورد نکند، اقداماتی انجام داد همان طور که تاکنون هم اقداماتی انجام یافته است.

● آیا پرداختن به مفاهیم غیرسیاسی می‌تواند در پخته کردن جامعه و آماده کردن فضا برای پرداختن بر ساخت سیاسی مشمر شمر باشد؟

- البته در دراز مدت بله، اما در کوتاه مدت تأثیرگذار نبوده است. چون مطالبات، خیلی قابل ملاحظه بود و جنبش دوم خرداد نیرومند و افکار عمومی سازمان یافته بودند. مطبوعات نیرومندی پیدا کردیم، همه اینها در مقیاس با نظامهای دمکراتیک گسترش یافته‌اند. بنابراین در کوتاه مدت مؤثر نبوده و قابل انتظار هم نیست که مؤثر واقع شود، باید در نظر داشت اگر یک اکثریت سیاسی جدیدی پیدا شود، به این معنی نیست که باید بلافاصله ساختار حقوقی تغییر بابد، یک عامل واسطی در کار است که اراده جدید اکثریت تازه را به ساختار و قدرت دیگری تبدیل کند. البته ساختار و قدرت معمولاً متصلب است و مقاومت می‌کند، چون طی سالهای اقتدار، برای آنها منافعی شکل گرفته و آنها حاضر نیستند منافع خود را از دست بدھند، و هم اینکه گروههای وارد حق انحصاری مطرح می‌شوند. از آنجایی که قانون اساسی، میراث انقلاب اسلامی محسوب می‌شود. لذا اقدام از طرقی غیر از هیئت حاکمه، خیلی سخت است. به نظر من بالاخره هیئت حاکمه باید یک زمانی گام پیش بگذارد.

برای حفظ نظام جمهوری اسلامی در ایران، باید مشارکت واقعی را

ترغیب کرد و به تنوع فرهنگی اجازه فعالیت داد، اگر آنها متقادع شوند، مسئله قابل حل است، چون ایدئولوژی طرز فکر و تلقی و برداشتهای هیئت حاکمه بسیار مهم است، اگر این تغییرات اتفاق بیفتد، از سطوح پایین مورد حمایت قرار می‌گیرد. البته هیچ تضمینی نیست که با تغییر اجتماعی و فرهنگی، الیت حاکم نظر خود را تغییر دهد ولی خوب می‌تواند مؤثر باشد. هر چند که مجموعه عوامل مربوط به نظام جهانی، جهانی شدن، ناکامی‌ها، شکست‌ها، پیشرفت‌ها، تجربه گرفتن‌ها و درس عبرت گرفتن‌ها، می‌تواند در الیت سیاسی تغییرات فکری ایجاد کند، البته این طوری نیست که یکباره اعلام شود ما تغییر فکری کردیم، لذا باید مراقب این بعد نیز بود.

## عبور از خاتمی

دکتر محمد رضا تاجیک

بی تردید، ایده «عبور از خاتمی» ریشه در آغازین روزهای به سیادت رسیدن (هرمونیک شدن) گفتمان خاتمیسم دارد. تسابق عظیم و شگرف سیاسی - گفتمانی دوم خرداد و متعاقب آن به پیروزی رسیدن یک «ایده»، یک «روش» و یک «منش» خاص حکومتی و تدبیر منزل، موجب بروز و ظهور کانونهای مختلف مقاومت و پادگفتمانهای گوناگون (با همیت‌های نقیضی و اپوزیسیون مشربی) گردید. در بستر گفتمانی عده‌ای، خاتمی و خاتمیسم به مشابه یک «تهدید»، و در بستر گفتمانی برخی دیگر، به مشابه یک «فرصت» تعریف شد. عده‌ای نیز، در سیماهی او و ایده‌اش «فتنه» ای بزرگ را تصویر کردند که جز به بلندای عمر نظام نخواهد افزود و جز انفعال و سرگشتنگی اپوزیسیون را به ارمغان نخواهد آورد.

جنیش کارتوالیستی و مردمی دوم خرداد، پیام بسیار شفافی برای گروههای اپوزیسیون خارجی و جناحهای سیاسی مخالف داخلی داشت: با توسل به استراتژی‌های «تسابق»، «تقابل» و «تخالف» نمی‌توان منزلت آلترا ناتیوی خاتمی را کسب کرد و تنها بازی در شهر شد. بنابراین، گزینه استراتژیک برتر پیرامون ایده «عبور از خاتمی» شکل می‌گیرد. این ایده به مشابه یک « نقطه گردای Nodal Point »، انتلاقی نابشته میان گروههای سیاسی

مختلف ایجاد می‌کند و «زنگیرهای از تمایزها» ظاهر می‌شود، که با وجود تمایز نظری - تحلیلی، و فاقد استراتژیک (حداقل در این زمینه) یافته‌اند. در جامعه ایرانی، آستانه انتخابات، آستانه ورود به عرصه و حریم تشکل گفتمانی، فضای سیاسی و نظام معنایی و رفتاری نسبتاً متفاوتی نیز هست. در فضای گفتمانی حاکم بر این دوران، بسیاری از بسیارگان اسیر رنگ می‌شوند؛ بسیاری از هویتها شفاقت خود را از دست می‌دهند، بسیاری از مقاهم باردار معانی جدید می‌شوند؛ بسیاری از مرزهای اخلاقی و ارزشی فرو می‌پاشند؛ و بسیاری از «ساخت»‌ها و «زیرساخت»‌ها فرو می‌ریزند. اما، «سیاست»‌شان و منزلتی زیربنایی می‌یابد و پرتو خود را بر تمامی امور می‌افکند و زمینه را برای درانداختن انواع طرح‌ها، سناریوها و استراتژی‌ها مهیا می‌سازد.

اگرچه، شکل‌گیری این سناریوها و استراتژی‌ها، ریشه در آغازین روزهای بعد از پیروزی جنبش دوم خداداد دارد، لکن، با نزدیک شدن به زمان تجربه بازی سیاسی (انتخاباتی) دیگر و آزمون کارآمدی استراتژی‌ها و ضداستراتژی‌های مختلف، مجال و عرصه برای بازنمایی و نقش‌آفرینی بیشتر مهیا می‌شود، امکان تأمل و تعمق و تحلیل نیز بیشتر فراهم می‌گردد. از این رو، چه خواهان پیروزی در تسابق سیاسی - انتخاباتی پیشاوری باشیم، و چه دلمشغول آفرینش حواسه‌ای دیگر در تاریخ این مرز و بسوم باشیم، لاجرم از آن هستیم که مقتضیات و ملاحظات (روح) زمانه خود را درک نماییم؛ ممیزهای آن را نسبت به دوره قبل تشخیص دهیم؛ حوادث محتمل آینده را تخمين زنیم؛ رفتار سیاسی بازیگران سیاسی را در شرایط مختلف پیش‌بینی کنیم و تمهدات و راهبردهایی برای بهره بردن از «فرصت‌ها» و تهدیدات «تهدیدات» آتی بیندیشیم.

با این مقدمه کوتاه، اجازه بدھید وارد بحث شده و نقطه عزیمت تحلیلی

خود را «نقطه آغاز» جنبش تاریخی دوم خرداد قرار داده و همراه و همگام با سیر تطور آن، تأملی در چگونگی شکل‌گیری «پادگفتمان‌ها» و «رهیافت‌ها و راهبردها» بی‌همچون «عبور از خاتمی» داشته باشیم.

### از خرداد تا خردادی دیگر

بی‌تردید، دوم خرداد، انقلابی دیگر - به بیانی دیگر - در جامعه ما بود. نشان از یک چرخش ژرف در حیات سیاسی - اجتماعی مردم ایران داشت. این جنبش «آغاز» تحولی و اسازانه<sup>۱</sup> در جامعه ما بود. به رغم محفوظ ماندن قداست کانون‌های ارزشی نظام در فرایند این تغییر و تحول، دقایق و عناصر سازنده و پردازنده ساخت و ساحت جامعه، موضوع قرائتی متفاوت قرار گرفته و گفتمانی نوین در عرصه «سیاست»، «اجتماع» و «فرهنگ» را شکل داد. بنابراین، حرکت و اسازانه (Deconstructive) دوم خرداد صرفاً هجمه‌ای شالوده‌شکن و سامان برانداز نبود، بلکه نوعی بازسازی بود که مصالح و تار و پود عمارت جدید خود رانه از برون که از درون جست. و اسازی جامعه را با قرائتی متفاوت از آن قرین کرد، اما نه آن قرائتی که بداعتش خبر از یک گست رادیکال بدهد. جنبش و اسازی دوم خرداد جنبش وارد کردن حاشیه در متن (به مشابه مکمل آن) بود. سیاست توجه به «نادیده انگاشتگان» و «طرد شدگان» بود. لذا خیل مریدانش «دگر» تعریف شدگان جامعه شدند. آنانی که مورد بی‌مهری و بی‌عنایتی واقع شده بودند و در سپهر اندیشه و احساس برنامه ریزان زمانه جایی نداشتند.

دوران بعد از جنگ از یک سو، بستری مهیا برای شکل‌گیری حرکتی و اسازانه در قاعده هرم جامعه شد، و از طرف دیگر، مجال و افقی برای ارائه قرائتهای گونه‌گون و اندیشیدن درباره انشاهایی متفاوت متن جامعه و مناسبات آن، فاروی بازیگران رسمی و غیررسمی و آشکار و پنهان گشود.

آنچه در قاعده جامعه جوان ما می‌گذشت نشان از گسترش و تعمیق نوعی آگاهی و شعور اجتماعی و فرهنگ سیاسی داشت که تبلور محسوس خود را توامان در چهره‌ای خاص از قدرت و در سیمای کانونهای متتنوع مقاومت در برابر گفتمان مسلط، یافت. این چهره خاص از قدرت چهره میکروفیزیک قدرت بود. چهره‌ای که میشل فوکو به تئوریزه کردن ابعاد و فس آوریهای اعمال آن پرداخت. از منظر فوکو این چهره از قدرت لزوماً آشکار، فیزیکی، متمرکز و قابل سنجش نیست. با «عاملیت» و «علیت» قرین نیست. نوعی کالا و یا مالکیت نیست. بلکه نوعی از قدرت است که در ابدان تجلی می‌یابد. در همه چیز و همه جا هست. بیشتر از پایین می‌جوشد تا از بالا. سلاحش نه سخت‌افزار نظامی که نرم‌افزار فکری است.

این همان چهره قدرتی بود که قبلاً در فرآیند انقلاب نقش بازی کرده، قدرت حاکم را مقهور و مجدوب خود نموده و انقلاب را به پیروزی رسانده بود. از این منظر، دوم خرداد بازگشتی بود به دوران انقلاب ۱۳۵۷. تلاشی برای انشای دوباره گفتمان فراگیر انقلاب اسلامی در ظرف زمانه خود. در فرآیند آن فن آوری‌های اعمال چهره نوین قدرت باز تولید شده و هویت‌های متمایز تشکیل «سلسله‌ای همگون» (Chain of equivalencies) دادند. به بیانی دیگر، دوم خرداد بازگشت به دورانی بود که رسالت پیشتابی را بر عهده نسل جوان نهاده بودند و همه مردم از هر قشر و دسته و گروهی و با هر قومیت و فرهنگ و مذهبی رهرو راهش شده بودند. همگی در تعریف «دگر» خود اتفاق داشتند و در پی یک پرچمدار قافله روان بودند و همه آمال و آرزوهای خود را در سپهر این رود روان محقق می‌دیدند و در مسیرش به جمع آوری خار و خاشاک مشغول بودند.

در عین حال چنین حرکتی، مقاومتی – در شکل یک پادگفتمان – بود در مقابل قدرتی که از گفتمانهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تمامتگرا و تک

گفتار ساطع می‌شد. نوعی مقاومت در برابر قرائتی خاص از جامعه و مناسبات آن. قرائتی که امتیاز انحصاری تألیف متن جامعه را در اختیار گروهی خاص قرار داده بود که درآمدش چیزی جز یک فرا متن با حاشیه‌ای فراخ و حاشیه نشینانی فراوان نبود. در حريم آن بسیاری احساس «خودی» بودن نمی‌کردند. در عرصه‌اش منزل و مأمنی برای خود نمی‌شناختند. در سپهر گفتمانش بازتابی از نیازها و تمايلات خود نمی‌دیدند و در آموزشهاش پاسخی برای سوالات زمانه خود نمی‌یافتدند. در پشت و روی جلدش «نه»‌ای بزرگ نقش بسته بود. نه کس را یارای ورودی نقادانه بدان بود و نه خروجی آزادانه از آن.

بدین سان، سلسله‌ای سازواره از هويت‌های متمایز (Chain of differences) شکل گرفت. سلسله‌ای که حلقه‌های اتصال خود را در درونی ترین (باور و اعتقاد به ثقل‌های ارزشی نظام) و بیرونی ترین (پذیرش نظام موجود به عنوان قابل تحمل ترین آلترناتیو ممکن) لایه‌های نظام جستجو می‌کرد. آنچه به مثابه ریسمانی در این پراکندگی و کثرت، انتظام و وحدتی ایجاد کرد، گفتمان فraigir، سقف گون و هژمونیک خاتمی بود. تار و پود گفتمان خاتمی آمیخته‌ای از عناصر و دقایق بدیع (واز منظری بی‌بدیل) و قدیم بود. در قرائت او از اجتماع، رابطه‌ای همنشینی و نه جانشینی میان «ست» و «مدرن»، «جامعه مدنی» و «جامعه ولایی»، «جوان»، «پیرا»، «زن» و «مرد»، «خودی» و «دیگری»، «قانون» و «شریعت»، «نیاز» و «ارزش»، «مشروطیت» و «جمهوریت»، «تئوکراسی» و «دموکراسی» و... برقرار گشته و ثقلهای جامعه و نظام در منزلت خود محفوظ ماندند.

همچون گفتمان امام خمینی (س) که بدان سبب که از یک طرف بازتاب دهنده تمامی عناصر مترقی و انقلابی سایر گفتمان‌ها بود و از سوی دیگر، دقایقی فراسوی نظام اندیشه‌گی سایر گروهها را در خود انعکاس داده بود و

نیز افزون بر این دو، به علت همخوانی آن با «نظام حدقی» (Truth regimes) مسلط بر جامعه، توانسته بود در میان سایر گفتمانها منزلتی استعلایی کسب نماید، گفتمان خاتمی نیز سایه بانی گشت برای گرد آمدن تمامی رهروان پای نهاده در این راه.

بی تردید، نمی توان در فضای غلیظ و ثقیل سیاسی به «جنبیش و اسازانه خنثی» اندیشید. نمی توان انتظار داشت که کارگزاران و عاملان تغییر و مهندسی نوین جامعه در افق خود، متنه فاقد مرکزیت «سلسله مراتب و حاشیه را ترسیم کنند. اساساً آنچه به یک چالش سیاسی روح و معنا می بخشد و انگیزه و انگیخته بازیگران در صحنه می شود، کسب قدرت - صرف نظر از از چگونگی تعریف آن - است. از این منظر، چهره زیرین و درآمد نهایی هر جنبیش و اسازانه ای دقیقاً می تواند شکلگیری همان منطقی باشد که این جنبیش، شالوده و ساخت آن را هدف قرار داده است. واضح تر بگوییم، تا زمانی که در عرصه سیاسی «خودی» و «دیگری» و منطق دوانگاری وجود نداشته باشد، چالشی شکل نخواهد گرفت. چون «الف» هریت و گفتمانی متمایز از «ب» و یا برتر از او دارد (و بالعکس) مورد اقبال قرار می گیرد. چون «الف» دگر «ب» تعریف شده است، انتخاب اول می شود. چون «الف» رنگی متفاوت از «ب» دارد، مورد پسند است. در یک کلام هر آنچه نشان از «ب» نداشته باشد، رایحه ای دلانگیز و روح افزایست.

حرکت و اسازانه دوم خرداد در سطح قرائت و تقریر متن جامعه محصور نماند و دامنه فراگیری خود را به سایر گفتمانهای سیاسی نیز تسری داد. شاید به این اعتبار بتوان مرحله دوم و یا آغاز دیگری برای این جنبیش تصویر کرد. بعد از پیروزی آقای خاتمی، گفتمان انتخاباتی وی به تدریج رو نهادینه شدن پیمود و روح جدیدی به کالبد نیمه چان فعالیتها و رقابت‌های سیاسی دمید و شادابی دوران جوانی را به جامعه جوان ما باز گرداند. در چنین شرایطی

تامی گفتمانهای سخت پای درون و برون نظام دستخوش تغیر و دگرگون (با ضریب شدت و عمق متفاوت) قرار گرفتند.

در درون، چه آنانی که پیروزی خاتمه را به ناآگاهی اکثربت جامعه گره زده بودند، و چه آنانی که ثقل شخصیتی و مردمی او را در وزن اقسام و گروههای رپ و غربزدهای که در کاروان او گرد آمده بودند، جستجو می‌کردند و چه کسانی که موقیت انتخاباتی وی را نتیجه «جنگ روانی» برتر و بهره بردن غیراخلاقی از ابزار سیاسی می‌دانستند، به رغم شکل دادن مقاومت‌هایی در مقابل قدرت تازه تولد یافته، نتوانستند خود را از گزند تأثیرات گفتمان دوم خرداد برهانند. پارهای به سیاق پوزش طلبان مدعی تامی دقایق نوین و جامعه پسند مانیفست این جنبش شدند و عده‌ای دیگر به روال فرصت طلبان تلاش کردند که مصداقهای گفتمانی خود را در کنار مفاهیم به عاریت گرفته بنشانند، و البته بعضی دیگر هم تلاش خود را مصروف تخریب و تحریف نظام اندیشگی جدید کردند.

گروههای اپوزیسیون نیز اعم از آنانی که ره استحاله نظام را پیشه خود ساخته و معتقد بودند که همه بنیادهای عقیدتی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی نظام را باید مورد یک تهاجم فرهنگی گسترده قرار داد، و به آثار آتشین و برانگیزاندهای که تارهای وجود هزارها و بلکه میلیونها انسان را بزرگاند و به طغیان شوریدن فراخواند، امید داشتند<sup>۲</sup>. تا گروههایی که اسقاط قهرآمیز نظام را در دستور کار تشکیلاتی خود قرار داده، و جانشینی خویش را انتظار داشتند، و همچنین آنانی را که به مبارزه‌ای مسالمت‌آمیز و پالانتاریستی می‌اندیشیدند، در معرض این موج سازه شکن قرار داد.

در هر فرض یک نوع آگاهی، قرائت و جامعه دیگر در حال رشد هستند. و این نه از سر تحمیل، تخدیر، تحریف و یا توطئه است، بلکه اقتضای طبیعت آدمی و اجتماع او این است. چنین دگرگونی و تحولی سدنی شناسد. پس هنر

نه در آلوده کردن این رود روان که در سمت دهی مسیر آن و تعمیق ارزش‌های آن نهفته است.

تحقيقاً، بعد از دوم خرداد جامعه ایرانی با محیط سیاسی - اجتماعی کاملاً متفاوتی - حداقل در پاره‌ای عرصه‌ها - در مقایسه با دوران پیشین مواجه شده است. «دگر» خارجی عمدتاً با هدف استحاله نظام، بهره جستن از چهره سوم و چهارم قدرت را در دستور خود قرار داده، و «دگر» داخلی نیز بر مشی و منش مبارزاتی جنبش‌های اجتماعی جدید (*New social movements*) تأکید می‌ورزد. بسیاری از دشمنان بیرونی در جرگه دوستان در آمده‌اند. سیاست تشنج‌زدایی را در دستور کار قرار گرفته و بر دوستی با اعراب و اروپاییان اصرار می‌ورزیم. در بعد داخلی نیز به رغم فائق آمدن بر بسیاری از مشکلات سیاسی - اجتماعی، ناظر ظهور و بروز چهره‌های نوینی از آسیب‌پذیریها و تهدیدات هستیم. کارکرد تولید و باز تولید فرهنگی و ارزشی نظام را با کاستیها و نارسایی‌های جدی مواجه کرده است. جامعه جوان ما در حال یکنون دگردیسی بطنی است. مواضع جناحهای سیاسی شفاف‌تر شده و سطح پایین تحمل سیاسی موجب افزایش چالشهای سیاسی، خارج از قواعد مشخص بازی شده است. جریانها و سازمانهای گوناگونی با اهداف مختلف روییدن گرفته‌اند و منزلت و شأن بازیگری سیاسی - اجتماعی را برای خود طلب می‌کنند. رسانه‌های بسیار متنوعی دست‌اندرکار در انداختن طرحی نوشده‌اند. قرائتها گوناگون از مذهب، جامعه و حکومت، مجالی بیشتری برای طرح و نقد یافته‌اند. امنیت اقتصادی بیش از همیشه ذهن مردم را به خود مشغول کرده و بر روانشناسی فردی و اجتماعی متأثیر گذارده است.

چنین شرایطی ضرورت مهندسی «جامعه» بر بنیانهای روابط و مناسبات سازواره و تعریف و تحدید شده میان: «ارزشها، ایده‌آلها و واقعیتها»، «منافع و مصالح»، «درون و برون»، «خودی و دیگری»، «فرد و

اجتماع»، «مردم و دولت»، «فرهنگ و اقتصاد»، «مذهب و سیاست»، «اهداف و قدرت»، «آزادی و قانون»، «ثبات و تغیر»، «کثرت و وحدت» و... بیش از همیشه در سپهر اندیشه و تدبیر نخبگان و دولتمردان نشاند. خاتمی تلاش نمود که جامعه سیاسی را چارچوبی تعریف کند که به زندگی تک تک آحاد و شهروندانش معنی اعتبار بخشد. چنین نگرش و رویکردی به او اجازه داد که:

۱. از تهدیدات زمانه خود درک و فهمی واقعی تر بدست دهد.
۲. از امنیت تعریفی همه سونگر (نااظر بر تعاملی مولفه‌های قدرت) پیشنهاد نماید.<sup>۳</sup>
۳. از منظری نرم‌افزاری به سیاست، قدرت و امنیت جامعه بنگرد.<sup>۴</sup>
۴. امنیت را در گرو تعالی فرهنگ و تکثر و تحمل اجتماعی قرار دهد.<sup>۵</sup>
۵. در شغل گفتمان خود «واقعیتها» را در کنار «ارزشها» بنشاند.
۶. فضای حیاتی (از رهگذر تشنج زدایی) و آستانه امنیت ملی (با طرح جامعه مدنی در سطح ملی و جهانی و نیز طرح «گفتگوی تمدنها») را فراختر نماید.
۷. امنیت جامعه را در سیمای «مصطفیت»، «آزادی» و «کثرت» و نه «محدودیت» و «تک صدایی» آن به تصویر بکشد.<sup>۶</sup>
۸. با منطقی مزین به «تعیین چند جانبه» به معماری «جامعه امن» خود بپردازد.
۹. انعطاف و تغیر را حتی در وادی «عوامل وحدت بخش» جاری و ساری سازد.

گفتمان خاتمی، به مشابه انشا و تقریر کننده «انتظام در پراکندگی» عمل کرد به بیان دیگر، گفتمان وی در دو چهره ظاهر گشت، هم تخریب کننده نظم تعریف شده توسط گفتمان مسلط و هم انشا کننده نظمی نوین بر پیکره

تمایزها و هویتهای متکثر. خاتمی دوران خود را به عنوان دوران «تشییت نظام» می‌نگرد، دورانی که پایه‌های سیاسی نظام که در رأس آن آزادی و قانون قرار دارد، فرآیند نهادینه شدن خود را سپری می‌کند. از این روست که «قانون»<sup>۷</sup> در کانون گفتمان وی نشسته بود. از منظر او، به قاعده کردن مشی و منش مردمی که دیرزمانی است «قانون گریزی» و «نظم ستیزی» جزوی از رفتار اولیه و فرهنگ عمومی<sup>۸</sup> آنان شده است، می‌تواند نظم و به تبع امنیت را برای جامعه ایرانی به ارمغان بیاورد. در یک تحلیل تاریخی، خاتمی معتقد است:

... دورانها و دوره‌های مختلف این بیست سالی را که بر کشور گذشته است از دیدگاههای مختلف می‌توان طبقه‌بندیهای گوناگون کرد.... به نظر بندۀ ما از یک دیدگاه می‌توانیم سه دوره را از آغاز انقلاب تا امروز مشخص کنیم و این دوره‌ها را بشناسیم تا بینیم که ما در کدام دوره با کدام مقتضیات و موانع به سر می‌بریم. دوره اول، دوره تلاش برای حفظ انقلاب و نظام است، یعنی تلاش همه جانبه مردم برای دفاع از کیان و موجودیت جامعه و نظام، که اوج آن را در جریان جنگ تحمیلی می‌بینیم که چگونه مردم ما و به خصوص جوانان عزیز ما، با فداکاری، گذشت و ایشار، برای حفظ اصل نظام و اصل جامعه و تمامیت کشور جانفشانی کردند. دوره اول، دوره تلاش برای حفظ موجودیت انقلاب و نظام است. دوره دوم که بعد از جنگ شروع می‌شود، صرف نظر از آثار و نتایجی که به دست آورده است. در این باره سخن بسیار گفته شده است و هنوز هم جای سخن دارد اما صرف نظر از نتیجه، دورانی است که جامعه ما جهت آینده نظام و انقلاب خود را نشان می‌دهد، یعنی می‌گوید؛ نظامی که با این همه

خون دل حفظ شده است، این نظام به آبادانی و سازندگی رو دارد، یعنی دوران نشان دادن جهت نظام به سوی آینده، منهای دستاوردهایی که در این عرصه و صحنه بوده است و من در صدد بیان آنها نیستم. پس این دوره، دوره نشان دادن جهت نظام و جامعه ماست. دوره سوم که من معتقدم الان در آن بسر می بریم و دوم خرداد از بارزترین نشانه‌های اعلام شروع این دوران و پایگیری و تداوم این دوران بود، عبارت است از دوران ثبیت نظام و ما اکنون در دوران ثبیت نظام هستیم. ثبیت نظام باید در چارچوب مشخص باشد. ثبیت نظام باید برآساس یک سند ملی و شرعی باشد، این سند ملی و شرعی وجود دارد و آن قانون اساسی است. ثبیت نظام یعنی نهادینه کردن پایه‌های سیاسی، اقتصادی، علمی، فرهنگی و اجتماعی جامعه ما در چارچوب و بر اصل و پایه قانون اساسی است.<sup>۹</sup>

«جامعه سیاسی» خاتمی، ملازمتی تنگاتنگ با آزادی<sup>۱۰</sup>، تنوع اندیشه، تکثر هویتی و جامعه چند صدایی<sup>۱۱</sup>، تحمل دگر<sup>۱۲</sup>، حاکمیت الگوها، مشارکت عمومی، اقتدار معنوی، تشویق به جای تنبیه، نظم، جامعه‌مدنی، ممانعت از تبدیل آسیب‌پذیری به تهدید<sup>۱۳</sup> و عدم ملازمه با پاسخگویی خشونت با خشونت، و بهره چستن از زور و تحکم داشت. نگاه امنیتی وی، نیز بیش از آنکه معطوف به تهدیدات بیرونی باشد، ناظر بر ریشه‌های درونی نامنی است. با بهره‌ای آزادانه از مباحث محمد ایوب، می‌توان گفت که نگاه آسیب‌شناسانه خاتمی بیشتر متوجه عواملی همچون عدم تکامل فرآیند دولتسازی و ملت سازی، فقدان مانیفست مشخص توسعه سیاسی و اقتصادی، تک صدایی بودن جامعه<sup>۱۴</sup>، قانون سنتیزی، نظم گریزی، پایین بودن

آستانه تحمل، بالا بودن استعداد دگر سازی، روحیه فردگرایی، و... است تا توطئه خارجی و...

آن هنگام که بحث از عوامل ایجاد کننده «انتظام در پراکندگی» می‌کند، منطق مبتنی بر «تعین چند جانبی» وی به وضوح آشکار می‌شود. خاتمی عوامل مشترکی را که مجموعه متنوع و متکثر جامعه را به هم پیوند می‌دهد، عبارت می‌داند از: دین، زبان مشترک، حافظه مشترک تاریخی و منافع مشترک. لکن، به اعتقاد وی، این عوامل زمانی می‌توانند امنیت، نظم و ثبات ساز باشند که با روح و تحولات زمانه از یکسو، و نظام صدقی حاکم بر جامعه از سوی دیگر، همگون و سازگار باشند:

عوامل وحدت بخش اگر نسبت به تحولات، انعطاف نداشته باشند،  
جامعه دچار تضاد می‌شود و این تضاد موجب آسیب خواهد شد...  
وقتی دین پایه وحدت بخش جامعه می‌شود، آسیب‌پذیریهای خاص خود را دارد... هرچه عادتهاي ديني و ذهنيتهاي ديني سنگواره‌ای تر باشد، جامعه‌ای که زیربنای نظام او دین است، از نظر امنیتی آسیب‌پذیرتر می‌شود و در مقابل هرچه بینش و منش دینی انعطاف‌پذیرتر باشد، جامعه پایدارتر و امنیت آن نیز بیشتر است.

خاتمی، هوشیارانه بر انطباق گفتمان و حکومت با نظام صدقی جامعه تأکید ورزیده و چنین انطباقی را لازمه امنیت پایدار می‌داند: «هرچه نهاد حکومت با عوامل وحدت بخش جامعه سازکاری بیشتری داشته باشد، پایه‌های امنیت استوارتر است.» از جانب دیگر نیز معتقد است که: «اگر پایه‌های مورد قبول جامعه ما با پایه‌ها و موازینی که در دنیای پیرامون ما وجود دارد، ناسازگار بود، از نظر فرهنگی این جامعه در معرض آسیب و احياناً تهدید است، به ویژه

اگر آنها امکانات بیشتری داشته باشند.»

در سپهر اندیشه اجتماعی - سیاسی وی، «جامعه مردمان» جایگزین «جامعه توده‌ای» می‌شود. در یک «جامعه مردمان» مردمی آگاه که آزادند دیدگاههای گوناگونشان را ابراز دارند، مسائل را برای بحث و تصمیم‌گیری مطرح می‌کنند. میلز (Mills) چنین جامعه‌ای را در تقابل با جامعه‌ای قرار می‌دهد که در آن، مسائل را دستکاری می‌کنند و بسته‌بندی شده بیرون می‌دهند و به مردم می‌گویند که به چه چیزی بیندیشند.<sup>۱۵</sup> وی سیاست را فرآیند «انتخاب» و «رقابت سالم» پنداشته، تنوع را در همه جا حاکم دانسته و معتقد به محدودیت، کنترل و توزیع قدرت سیاسی است.

خاتمی بر سیاستی که نه بر مبنای قهر و زور و یا منفعت و سود، بلکه، بر بنیانهای اندیشه، معنویت و فرهنگ، ابتدا یافته باشد، تأکید ورزیده.<sup>۱۶</sup> و می‌گوید: «من معتقدم اگر از نگاه فرهنگ به زندگی انسان نگاه کنیم، همه این مفاهیم عالی (آزادی، حقوق بشر و حق حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش) در عمل و زندگی واقعی انسان در جایگاه خود قرار می‌گیرد.»<sup>۱۷</sup> در بیانی دیگر تأکید می‌نماید:

... بیایم یک بار از منظر فرهنگ و معنویت و اندیشه به سیاست و زندگی انسان نگاه کنیم؛ بیایم به آزادی سیاست از سلطه زور بیندیشیم تا در سایه آن انسان را آزاد کنیم؛ بیایم کاری کنیم تا سیاستمداران ما، خردمندان و فرهنگ دوستان و آزادیخواهان باشند... بیایم طرحی نو در افکنیم و بر پایه علم و دین و معنویت و فرهنگ، بشر را به همزیستی، تسامح و احترام متقابل به یکدیگر فراخوانیم.<sup>۱۸</sup>

با استفاده از ترمینولوژی آذر و مون، رویکرد خاتمی، رویکردی نرم افزارانه است که مدلولهای امنیت را در مقولاتی همچون مشروعیت، همگرایی و

توانایی خودی سازی جستجو می‌کند، و بر سیاقی روسیی، می‌توان گفت که خاتمی بر این باور است که «قوی‌ترین هم هرگز آن قدر قوی نیست که برای همیشه آقا و ارباب باقی بماند. مگر اینکه قدرت خود را در خدمت حق بگذارد و اطاعت را به وظیفه مبدل کند.» بنابراین، وی مشروعيت را نه چهره «قوی‌ترین» بودن، بلکه، در تبدیل اطاعت به وظیفه قانونی جستجو کرده و امنیت نظام را در گرو آن قرار می‌دهد.

البته، با تدقیق و مذاقهای افزونتر، به نظر می‌رسد که خاتمی نوعی تفکیک میان مشروعيت رهبران سیاسی و نظام سیاسی قائل است. هانتینگتون معتقد است، در دمکراسیها مشروعيت رهبران معمولاً بستگی دارد به اینکه تا چه حد می‌توانند انتظارات گروههای اصلی رأی دهنده را برآورده سازند، یعنی به حدود اقدامات آنها. اما مشروعيت نظام بستگی دارد به روالهای کار، به توانایی رأی دهنده‌گان در انتخابات حاکمان از طریق انتخابات. وقتی فرمانروایانی که بر سرکار می‌آیند در مقام اجرا با شکست رویه‌رو می‌شوند، مشروعيت خود را از دست می‌دهند، در نتیجه در انتخابات شکست می‌خورند و حاکمان دیگر جای آنان را می‌گیرند. از دست رفتن مشروعيت اجرایی حاکمان منجر به تجدید و تأیید و تصویب مشروعيت نظام بر مبنای روال کار می‌شود. اما در نظامهای اقتدارگرا برخلاف نظامهای تک حزبی، بین مشروعيت حاکمان و مشروعيت رژیم فرقی نمی‌توان گذاشت. اجرای بد و اقدام نامناسب، هم به مشروعيت حکمرانان لطمه می‌زند و هم به مشروعيت نظام. بر سیاقی نسبتاً مشابه، نباید مشروعيت کارگزاران و نخبگان یک نظام را با مشروعيت آن گره زد.

به بیان دیگر، خاتمی ایجاد اقبال و اجماع مردمی نسبت به نظام را نه در «پیروی از دستورات یا اجراء و فقدان انتخاب»؛ «سنت یا پذیرش بدون اندیشه و بر حسب عادت»؛ «بی‌تفاوتی و انتفعال»؛ «پذیرش

مصلحت‌گرایانه»؛ «پذیرش ابزاری یا رضایت و موافقت مشروط»، بلکه، در «موافقت هنجاری، و «موافقت هنجاری آرمانی» (آن چیزی که مردم یک جامعه در شرایط آرمانی، برای مثال، در شرایطی که تمام دانش مورد نیاز و نیز همه فرصتهای لازم برای کشف شرایط و نیازمندیهای دیگران مهیا است – موافقت می‌کردند که انجام دهند)<sup>۱۹</sup>، جستجو می‌کنند. و بر همین مشرب معتقد است که امنیت عبارت از آن نیست که «همه مطابق میل ما حرف بزنند.»

در کانون گفتمان توسعه سیاسی خاتمی (همچون گفتمان امنیتی وی)، «قانون» نهفته است گویی در سپهر اندیشه او، «قانون» به مثابه یک «دال متعالی» (Master signifier)، و یا یک نقطه ثقل و گرهای (Nodal point)، نقش ایفا می‌کند. همه مفاهیم دیگر هویت خویش را در پرتو آن می‌یابند، و همه دقایق گفتمانی وی برگرد آن در طوفاند:

در توسعه سیاسی آنچه که مهم است به رسمیت شناختن حق آزادی انسان شهروند است. این انسان صاحب حق کرامت، حق حاکمیت بر سرنوشت آزادی فکر کردن و آزادی بیان و اندیشه است... همه اینها در چارچوب قانونی است که باز این قانون هم مورد اقبال و قبول این مردم است یعنی شناخت حقوق و آزادیهای مردم در چارچوب قانون.<sup>۲۰</sup>

در بستر گفتمان قانوندار وی «توسعه» و «امنیت» همنشینی بس دیرینه دارند. این دو نیز، با تحمل و مدارا و نفي دیکتاتوری در هر شکل آن معنا می‌یابند:

از بارزترین وجوه توسعه سیاسی این است که اقلیت در یک جامعه محترم باشد... مردم‌سالاری مورد نظر ما استیلا و دیکتاتوری اکثریت و اضمحلال اقلیت نیست... اگر قدرتها در

مقابل شان انتقاد نباشد، اولاً ممکن است که مرتکب خطاهای بزرگی بشوند که هزینه آن از جیب ملت پرداخت می‌شود. ثانیاً قادر تی که در مقابل خود انتقاد نداشته باشد، به سوی دیکتاتوری میل می‌کند.<sup>۲۱</sup>

دوم خرداد، نشان داد که گفتمان یک نیروی معین، با سهولت بیشتری در تثبیت مفاهیم و دال‌هایی چون «دموکراسی، تحکیم جایگاه جامعه مدنی، گست بنيادی با اندیشه‌های توطئه‌گون، نفی بنيادین خشونت، اولویت اخلاق بر سیاست، قانون‌مداری، نفی جامعه تک صدایی، گفتگوی بینا-خودی و بینا-خودی و دیگری و...» نقش بازی کرده و نهایتاً، با سهولت بیشتری آن تسابق عظیم سیاسی را بر سر این مفاهیم به نفع خود رقم زد. همان گونه که گذشت، تثبیت این مفاهیم، گفتمانی را مفصل‌بندی نمود که امنیت، نظم و ثبات را در پرتو قانون برای همگان (تمامی آنان که براساس قانون شهروند تعریف می‌شوند) به ارمغان آورد.

خاتمی، کاملاً واقف بود که رابطه‌ای تنگاتنگ، پویا و دو سویه میان امنیت ملی و امنیت بین‌المللی برقرار است. و در جهان ارتباطات و اطلاعات کنونی، آدمیان بیش از همیشه تاریخ به یکدیگر نزدیک شده و سرنوشت واحدی یافته‌اند. بالمال، نمی‌توان در پشت حصارهای «ملی» خود را نهان کرد و به تأمین و تحفظ خود دل خوش داشت:

آینده ما از یکدیگر قابل تفکیک نیست، چون گذشته ما را از یکدیگر نمی‌توان تفکیک کرد... اگر امروز تمدن‌های بزرگ آسیایی خود را در آیینه غرب می‌بینند و از طریق غرب یکدیگر را می‌شناسند، در گذشته‌ای نه چندان دور، اسلام آیینه غرب بوده است. آیینه‌ای که گذشته غرب و مواریث فکری و فرهنگی او را

به خود او نشان می‌داد. اگر «گفت و گو» نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت برای فرهنگ ما و غرب است، پس غرب باید کوشش کند با نمایندگان اصیل فکر و فرهنگ اسلامی سخن بگوید و گرنه گفتگوی غرب با غریب‌زدگان که در واقع وجود ناقص و ابتری از خود غرب هستند، نه تنها دیالوگ نیست بلکه حتی مونولوگ نیز نمی‌تواند بود.<sup>۲۲</sup>

خاتمی واقف بود که جامعه ایرانی در حال گذار از «جامعه نمایش»، یعنی جامعه‌ای که در آن حکومت کنندگان در معرض دید مردم قرار دارند، به سوی «جامعه‌ای سراسر بین» که در آن سرنوشت همه افراد به دست قدرتهای نامعلوم بوده و همه زوایایی زندگی آنها در معرض دید قرار دارد و رابطه دیده شدن در تضاد با دیدن قرار می‌گیرد، است. در جامعه «سراسر بین» (پن اپتیکن) همه افراد - حتی حکومتگران - در گردونه قدرتی فراگیرتر قرار گرفته‌اند که همه زوایایی هستی آنها را از کارگاه تا خوابگاه در معرض دیده شدن قرار می‌دهد، بی‌آنکه امکان دیدن را برای آنها فراهم سازد.<sup>۲۳</sup> گفتمان مسلط بر چنین جامعه‌ای، گفتمان سیادت طلبی و برتری جویی است:

امروز، گفتمان برتری جویی و تلاش برای ادغام همه فرهنگها و جوامع در نظام مسلط جهانی، و سوسه قدرت‌های بزرگ برای صدور مشکلات خود به بیرون از مرزهای جغرافیایی، افزون‌طلبی‌های اقتصادی، گسترش بی‌رویه تسلیحات نظامی، سلاح‌های شیمیایی و میکروبی و بی‌توجهی به مبانی معنوی و اخلاقی، تعادل جهانی را برهم زده است.... از این رو باید با نگاهی انتقادی به گذشته روابط بین‌المللی، به آینده‌ای اندیشید که همه بشریت و همه جوامع در آن سهیم باشند. «صلح»، به

معنای وادار کردن جهان به سازش نباشد و از «جهان گرایی» معنای بیگانگی با خویش و هضم جهان به سازش نباشد و از «جهان گرایی» معنای بیگانگی با خویش و هضم در فرهنگ مسلط و یکسان‌سازی جهانی استباط نشود. ما در آغاز راه درازی هستیم که حرمت نهادن به انسان، سهیم شدن و همکاری کردن با یکدیگر را از راه گفتگو بازنگری می‌کند. در جهانی که می‌شناسیم تعامی روابطی که مسلم فرض می‌شد، در معرض بازاندیشی و بازسازی عمیقی قرار دارد. گفتگو، مشارکت و پیوند متقابل بین‌المللی، از اجزای ضروری حل مسائلی است که به صله پایدار و ترسیم آینده‌ای روشن منتهی می‌شود.<sup>۲۴</sup>

خاتمی، اندیشه «جامعه امن» بین‌المللی خود را بر پایانه‌های مقولاتی همچنین «عدالت»، «تعادل» و «گفت و گو» استوار سازد:

اگر خواستار صلح واقعی هستیم باید خواستار عدالت و تعادل و تبادل نظر و رفتار بر این اساس باشیم... تعادل و تبادل، محصول غنا، زایندگی و بالندگی فرهنگی و هماهنگی میان اجزا و عناصر تشکیل دهنده آن است. این امکان و فرصت را باید به خوبی شناخت و توسعه داد. تعادل، گفت و گو را و عدم تعادل جنگ را ایجاد می‌کند. سخن گفتن از تنش‌زدایی در درون اندیشه‌ها و فرهنگ‌هایی متعادل میسر است و جهان متوازن و مبتنی بر صلح، نیازمند گسترش و توسعه این فرهنگ‌هاست.<sup>۲۵</sup>

در جای دیگر می‌گوید: «ما معتقد هستیم که چشم‌انداز جهان کنونی را در آستانه هزاره سوم می‌توان بر پایه تعادل و توازن درست و صلح‌آفرین و نظم و نظامی نو ترسیم کرد و سطح اعتماد میان دولتها و ملت‌ها و میان‌کشورها

را با نگاهی عمیق و انتقادی به گذشته و حال بالا برا.»<sup>۲۶</sup> اما به اعتقاد وی، «جهان متحد و مبتنی بر صلح و تعادل، جهانی نیست که مدار و محور آن، سلطه بی‌چون و چرای قدرت‌های بزرگ در متنه از جوامع پراکنده، ستمدیده و درمانده باشد. جهان مبتنی بر صلح و تعادل، جهانی است که در آن مرجع اقتدار و منبع مشروعیت حقوق شهروندی برابر، جامعه مدنی جهانی، دمکراسی بین‌المللی و عدالت و آزادی همگانی است.»<sup>۲۷</sup>

خاتمی، همچون پل ریکو مجذوب و شیفته چندگانگی است و معتقد است که بحث و گفت و گو با اندیشه‌های گوناگون امری است ممکن و ضروری. بازتاب ایده «توافق تعارضی» (*Consensus conflictuel*) در زمینه اندیشه فلسفی و تجربه سیاسی، در گفتمان وی مشهود به نظر می‌رسد. «توافق تعارضی» (در بیان ریکور) حاصل بلاواسطه برخوردهای فکری و تجربی میان صورت‌های گوناگون عقاید در فضای عمومی دمکراسی است. به اعتقاد خاتمی، «گفت و گواز آن رو مطلوب است که مبتنی بر آزادی و اختیار است. در گفت و گو نمی‌توان هیچ فکری را به طرف مقابل تحمیل کرد. در گفت و گو به وجود مستقل و حیثیات فکری، اعتقادی و فرهنگی مستقل طرف گفت و گو باید احترام گذاشت. فقط در این صورت است که گفت و گو مقدمه‌ای برای صلح، امنیت و عدالت خواهد بود.»<sup>۲۸</sup>.... «هیچ تمدنی حق ندارد سهم سایر تمدنها را به نفع خود مصادره کند و یا مساحت یک تمدن را در تاریخ تمدن بشری انکار کند.» و در جای دیگر می‌گوید: «گفت و گوی تمدنها مستلزم "شنیدن" از سایر فرهنگها و تمدنها است و اهمیت شنیدن از سایرین اگر بیشتر از گفتن نباشد، قطعاً کمتر نیست.»<sup>۲۹</sup>

خاتمی فراسوی یک نظریه پرداز و به مثابه یک استراتژ، با توجه به عدم تجانس و ناهمگونی عظیمی که در جهان وجود دارد، نیل به یک جامعه متعادل و سرشار از صلح جهانی، از دو طریق میسر می‌داند: اول تقویت نظام

به هم پیوسته‌ای از کشورها و جامعه‌های نزدیکتر و متجانس‌تر که براساس آن، یافتن ساخته‌ها و انجام تلاش‌های دوچاره و چندچاره برای فراهم آوردن سپرهای حفاظتی در برابر برنامه‌های برتری جویانه جهانی، آسانتر است و دوم توجه جدی به امر تقویت نهادهای بین‌المللی و پاسخگو کردن آنها برای حل و فصل تعارض‌ها و تبعیض‌های گوناگون جهانی.<sup>۲۰</sup>

ندای خاتمی برای بازگشت جامعه مدنی (با دورنمایه‌ای بینا - متنی و بینا - تمدنی) به جامعه ایرانی، جوامع اسلامی و جامعه بین‌المللی، خط پایانی است بر باور اندیشمندانی همچون ارنست گلنر (Ernest Gellner) که معتقدند: «جامعه مدنی از جوامع اسلامی رخت بر بسته است و هیچ‌گونه ندایی نیز برای بازگشت آن به گوش نمی‌رسد.»<sup>۲۱</sup> خاتمی، زیباترین جامعه مدنی را به تصویر می‌کشد، جامعه‌ای مملو از سلایق و گرایشها و تمایلات گوناگون، که در آن نه تنها نشانی از حاکمیت مطلق اکثریت و حذف و نادیده انگاشتن اقلیت نیست، بلکه منزلت استعلایی یافتن هر سلیقه‌ای می‌تواند آسیب‌زا باشد:

... باید اختلافها را پذیرفت، قطعاً هر کدام از ما سلایق خاص خودمان را داریم... خود این باعث تکامل می‌شود و قدرت شور، درک، انتخاب و داوری مردم را که صاحبان جامعه هستند، بالا می‌برد. آنچه مهم است... این است که در عین اینکه سلایق بیان می‌شود،... [کسی مدعی] نشود که فلان سلیقه و فلان نظر عین اسلام و عین انقلاب است و در نتیجه تمام صاحب‌نظران دیگر خارج از نظام تلقی گردند و نظام از نظر امنیت و از نظر ساختار و دوام و استحکام آسیب بینند.<sup>۲۲</sup>

چنین جامعه‌ای بیش از هرچیز، یک جامعه مشارکتی است که بر مبنای تحمل

یکدیگر و همیستی مسالمت‌آمیز، اخلاقی و قانونی آحاد مختلف جامعه، و حقوق و وظایف مشخص شهروندان و سازمانها و نهادها ابتنا یافته است: ... در جامعه مدنی ساز و کار گردش جامعه در اثر مشارکت، همکاری، همدلی و انتخاب مردم خواهد بود... افراد با گرایشها و سلایق و منافع مختلف می‌توانند دور هم‌دیگر جمع شوند و خواسته‌های خودشان را تعریف کنند و دقیقاً بدانند که در چه جایگاهی قرار دارند، چه می‌خواهند و چه حقی دارند و برای احقيق این حق چه راههایی را باید طی کنند. اینهاست که جامعه را جامعه پویا، به هم پیوسته و جهت‌دار می‌کند.<sup>۳۲</sup>

خاتمی، تردیدی ندارد که پایدارترین، پویاترین و پایاترین نظام، نظامی است که کمترین محدودیت را برای ابراز اندیشه اعمال کند<sup>۳۳</sup>: «جامعه‌ای... که در آن آزادی در پناه قانون وجود خواهد داشت، منتهی قانونی که آزادی را به رسمیت بشناسد... آزادی بدون قانون یعنی هرج و مرج، قانون بدون آزادی یعنی استیلا و سلطه یک جانبه بر جامعه»<sup>۳۴</sup> از نظر وی، «... مهمترین شرط استقرار جامعه مدنی پذیرش قانون اساسی است و قانون مهمترین شرط مردم سalarی و احترام به تأیید و رأی اکثریت است.»<sup>۳۵</sup> در جای دیگر می‌گوید:

وقتی می‌گوییم آزادی یعنی آزادی مخالف، والا اگر همه کسانی که با قدرت هستند و با قدرت و کسانی که بر سر قدرت هستند موافقند، آزاد باشند، اینکه آزادی نیست..... هنر یک حکومت این نیست که مخالف خود را از صحنه خارج کند. هنر حکومت این است که حتی فرد مخالف را وادار کند که در چارچوب قانون عمل کند در اینجا یک حق متقابل میان دولت و مردم ایجاد

وی، با استناد به تبار آزادیخواهی در دنیای مدرن و ارتباط آن با رستگاری دینی و رهایی از قیود درونی و بیرونی که از اهداف اصلی ادیان بوده، نه تنها مفاهیم آزادیخواهی و دینداری، بلکه اساساً جامعه مدنی و جامعه دینی را در تعامل و همبستگی می‌بیند.

... من به صراحةً این اعتقاد خودم را بگویم که سرنوشت و وجهه اجتماعی دین در امروز و فردا در گرو این است که ما دین را به گونه‌ای ببینیم که با آزادی سازگار باشد... دین و آزادی تأثیر متقابل عظیم بر همدیگر دارند. دین، آزادی را ثبیت و آن را به سوی اعتلای مادی و معنوی انسان هدایت می‌کند و آزادی چهره دین را دوست داشتنی و مانع از آن می‌شود که تعصبهای ناروا و عادتها و سلیقه‌ها به نام دین خود را بر جامعه تحمیل کند...»<sup>۳۸</sup>

### تولد پادگفتمنها

همان‌گونه که هر «قدرتی» با «مقاومتی» همراه و همتشین است، تولد هر «گفتمنی» نیز، با تولد «پادگفتمن» قرین است. گفتمن خاتمیسم، از این امر مستثنی نبود. بی‌تردید، عرصه انتخابات، عرصه رویش و پیدایش گفتمنهای متفاوت و مخالفی است، اما، روایت این تفاوت و تخالف، قبل و بعد از انتخابات، بسیار متفاوت است. در این نوشتار، تمرکز اصلی نویسنده بر شکل‌گیری پادگفتمن‌های مختلف در دوران مابعد انتخابات است.

دوران مابعد انتخابات، دوران شکل‌گیری «ذهنیتها»ی (Subjectivity) نوین، بر ویرانه‌های ذهنیتها و خیالواره‌های قدیم (دوران ماقبل انتخابات) است. با تولد ذهنیتهای جدید، تشکلهای گفتمنی دچار تغییر و تحولاتی

گوناگون و گاه نیز، دستخوش دگردیسی‌های ژرف و گسترده می‌کردند. فضای جدید گفتمانی، نیاز به تعریف و ترسیم رهیافت‌ها و راهبردهای متفاوت را در دستور کار بازیگران قرار می‌دهد. در این وضعیت، با تأثیرپذیری از مشی و مشرب گفتمانی (معرفتی، روانشناختی، رفتاری و...) خود، به تحلیل و تدقیق واقایع اتفاقیه پرداخته و تلاش می‌کنند گذشته را چراغ راه آینده خود قرار دهند و راه را برای آینده‌ای بهتر و موفق‌تر هموار نمایند.

اما، تجربه بازی سیاسی در میان ما ایرانیان، حکایت از این واقعیت تلخ دارد که «گذشته» را با «حال» و «آینده» ربطی وثیق نیست و «تجربه‌ها» همواره اسیر «پیشافهم‌ها» و «پیشاذهن‌ها»ی بازیگران هستند. بسیاری از بازیگران سیاسی ما، «خيال» پردازان قاهری هستند. اینان تبحر ویژه‌ای در «هست» کردن «نیست»‌ها دارند. همواره در دنیای مجازی می‌زینند؛ دنیایی تپیده شده از زشت و زیباهای خیالی و رویایی. بهتر بگویم زیستی انگاره‌ای و نمادین دارند. نظام اندیشگی آنان با واقعیت‌های بیرونی چندان سازگاری ندارد. پنداری مشمول تکامل انواع شده‌اند و نوعی دگردیسی ماهوی یافته‌اند. هر بی‌رنگی را اسیر رنگی می‌کنند و اندیشه بی‌رنگ خود را به صدرنگ می‌آورند. بر قامت خیال‌واره‌های خود، جامه‌ای از حقیقت می‌پوشانند و جمله حقایق دیگر را خیال و ضلال می‌پندارند، و چون بر بطلان انگاره‌هایشان دلیل می‌آوری، جز صفرانمی افزاید و جز خیالشان بیش نمی‌شود.

هر درونی که خیال اندیش باشد چون دلیل آری، خیالش بیش باشد سخت اسیر پیشفرض‌های خود هستند. جملگی بر این تصورند که هر پدیده و واقعیتی، «هستی» خود را وامدار گفتمان آنهاست. مصدق افراطی این گفته این می‌مون هستند که: «وقتی انسان به یک دسته از آراء و عقاید مأнос شود و برآساس نوعی خاص از اندیشه‌ها تربیت گردد، نسبت به آنها

تعصب نشان می‌دهد و از توجه به اقوال مغایر امتناع می‌کند. انس و الفت به برخی از آراء و تربیت و زندگی به شیوه‌ای خاص، همانند یک پرده‌ای مانع از رویت حقیقت توسط انسان می‌گردد.<sup>۳۹</sup>

پیش چشمان خود، شیشه‌ای کبود نهاده‌اند، از این‌رو، عالم و عالمیان کبودشان می‌نماید. اما، اگر رنگ کبود به ذائقه‌اشان خوش نماید، سریع رنگ عوض کرده و بر مشرب «فرا فکنیسم» در می‌آیند و به زمین و زمان ناسزا می‌گویند.

پیش چشمی داشتی شیشه کبود  
زان سبب عالم کبودت می‌نمود

گرنه کوری، این کبودی دان ز خویش  
خویش را بدگو، مگو کس را تو پیش  
در سپهر خیال آنان هر تار ابرویی، به هلالی ماند<sup>۴۰</sup>، و «خودی» و «دگران» و «دوست» و «دشمنشان» جز توجیه‌ای خیالی نمی‌یابند. همواره از تصویر و تصوری که از «دگر» خویش ساخته‌اند در بیم و هراسند، و هر نشانه گفتاری، نوشتاری و رفتاری وی را تهدید و تحدیدی برخود و تمامیت زنجیره «خودی‌ها» می‌پندازند. از این‌رو، نه صلحشان و نه جنگشان، نه فخرشان و نه ننگشان، بنیانی واقعی ندارند، بلکه همواره با «نفرتی خیال‌لوش» به جنگی «خیال گونه» با «خصوصی خیالی» می‌پردازند و همان عام خیالات، بر خصم دیو سیرت خویش فائق می‌آیند (واقعاً چه دنیای شیرینی!)

نیستوش باشد خیال اندر جهان

تو جهانی بر خیالی بین روان

از خیالی صلحشان و جنگشان

وز خیالی فخرشان و ننگشان

کس چه می‌داند؟! شاید:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل به سوی دیده شد

شاید، این بندگان خدا هم به همان ویروسی مبتلا شده‌اند که «ویروس غرض و مرض سیاسی - جناحی» می‌نامندش. ویروس عجیبی است. جسم و روح سرش نمی‌شود. در هر زمینه‌ای قابلیت رشد و گسترش دارد. گاه دیدگان آدمی را در معرض بیماری قرار می‌دهد و او را شدیداً نزدیک بین و محدود بین می‌کنند و گاه در گفتار او رخنه می‌کند و هرگونه «تحلیل» و «تعلیلی» را به آلاییده‌های خود می‌آلاید، و گاه نیز در منزلگه کردار و رفتار وی سکنی می‌گزینند و آنان را سخت «دگر» پرداز و «دگر» آزار می‌سازد.

قیاس از خویش می‌گیرند و هر گل سرخی را خون و هر عاقل شیدایی را مجنون می‌پندازند. به ظاهر از حقایق و دقایق عالم می‌گویند و بر هر پدیده‌ای حکمی جاری می‌سازند. لیک در باطن صفیر و دامنده و هیچ حکمی را بر احوال و رفتار خویش نمی‌پسندند.

او به ظاهر واعظ احکام بود

لیک در باطن صفیر و دام بود

کار پاکان را قیاس از خود می‌گیرند، همسری با انبیا بر می‌دارند، اولیا را همچو خود می‌پندازند، سحر خود را معجزه می‌نمایانند، گفتمان خود را فراگفتمان و «راه» خود را «صراط» تعریف می‌کنند، خود را مردان همیشه بیدار و دیگران را خفتگان بی‌روح می‌دانند، اما غافل از آنکه:

هر که بیدار است او در خرابتر

هست بیداریش از خوابش بتر

چون به حق بیدار نبود جان ما

هست بیداری چو در بندان ما

جان همه روز از لگدکوب خیال  
 وز زیان و سود، وزخوف زوال  
 نی صفا می‌ماندش نی لطف و فر  
 نی به سوی آسمان راه سفر  
 خفته آن باشد که او از هر خیال  
 دارد امید و کند با او مقال  
 دیو را چون حور بیند او به خواب  
 پس ز شهوت ریزد او با دیو آب  
 چون که تخم نسل او در شوره ریخت  
 او به خویش آمد خیال از وی گریخت  
 ضعف سر بیند از آن و تن پلید  
 آه از آن نقش پسیدید ناپدید  
 مرغ بر بالا پران و سایه اش  
 می‌دود بر خاک پران مرغ وش  
 بی‌لهی صیاد آن سایه شود  
 می‌دود چندان که بسی‌مایه شود  
 بی‌خبر کآن عکس مرغ هواست  
 بی‌خبر کی اصل آن سایه کجاست  
 تیرانسدازد به سوی سایه او  
 ترکشش خالی شود از جست و جو  
 ترکش عمرش تنهی شد عمر رفت  
 از دویدن در شکار سایه تفت  
 خیال می‌کنند که آینده تنها از آنان است و بس. خیال می‌کنند که در پس  
 شکست‌ها و ناکامی‌هایشان، دیو ددانی نشسته‌اند و سرتوششان در دست

تقدیر آنان است. خیال می‌کند، آن زمان که استعداد تدبیر منزل، سیاست ورزی، کار آمدی و... را تقسیم می‌کردند، جز آنان کسی دیگر در صف حضور نداشته است. خیال می‌کنند که شاگردان آزمون ناشهای هستند که مغقول مانده‌اند و تاکنون کسی گوهر وجود آنان را درک و کشف نکرده است. خیال می‌کند، دگرباره در آستانه یک اقبال بزرگ و پرشکوه مردمی هستند، و پس از «عبور» از خوان آخر، همگان در توقفگاهی تاریخی به انتظار ورود آنان قد راست کرده و گردن افراحته و به هر سو سرک می‌کشند و دست افشاری می‌کنند. خیال می‌کند چرخ در گردش «جامعه» و «سیاست» اسیر هوش و اراده آنان است.<sup>۴۱</sup> براین پندارند که پر از بال و پرند و تا اوچ قدرت پرواز خواهند کرد.<sup>۴۲</sup> می‌پندارند که پر از فانوسند و در هیچ ظلمتی گرفتار نمی‌آیند.<sup>۴۳</sup> براین باورند که جمع را چون شمعند، و مردمان در همه حال گرد وجود ذی جود آنان پروانه‌وار ترانه عشق می‌سرایند.

به دیگر معنا، اینان همواره دچار نوعی «وهم» هستند. اگر وهم را همچون کودکی روح تعریف کنیم، این گروه از مردم، همواره به مانند کودکی هستند که آرزوهای خود را واقعیت می‌پندارند و برای آنها قائل به مابه ازای خارجی شده و چون کودکی قادر به بازشناسی تصویر شیء از خود شیء نیستند. اما غافل از آنکه این نوع معرفت از تشخیص چند و چون داده‌های واقعی در ذهن و تایع آنها ناتوان است. و غافل از آنکه هنگامی که فعالیت شوری آنان گرفتار وهم است، آنان خویشتن را در اختیار ادراک تخیلی از نوع وهمی آن می‌نهند و همواره شبه و صورت وهمی شیء را به جای شیء واقعی می‌گیرند و مهمتر آنکه گمان می‌کنند حقیقت را یافته‌اند. اما رهایشدن از وهم و برخاستن و گذشتن از بندهای استوار گمان خود بلوغ دوباره است. این تصور وین تخیل لعیتست

تا تو طفلى پس بدانست حاجتست

چون ز طفلى رست جان، شد در وصال

فارغ از حس است و تصویر و خیال

و هم نوعی ضد خرد است، خردی که چونان کودکی در دنیایی از شبهها می‌زید. این دنیای وهم به تصویرهای ذهنی خود اعتماد می‌کند. صاحب چنین معرفتی هرگز نمی‌پرسد که آیا این تصویرها با چیزی از امور واقعی در انطباق است یا نه، عالم ادراک وهمی در نهایت خود دنیایی است ضد خرد که تابی نهایت مرزهای خود را می‌گسترد. دنیایی است که فقط وهم در آن جای دارد و تا آنجا که امکان دارد، هرگونه راه جویی و ورود به واقعیت را ناممکن می‌سازد.<sup>۴۴</sup>

بنابراین، معرفت و همی کوری کامل است. وهم پیوسته حقیقت را با جایگزینی تصویر شبه گونه، شیء به جای شیء واقعی در پرده می‌افکند. بیمار وهمی، آفریدگار جهان، جامعه و حوادثی است که خود می‌جوید. رویدادهای گذشته و حال را با حال و خیال و آرزوهای خویش در می‌آمیزد و از آمیزش این گونه «حقیقت» و «واقعیت» تاریخی را باز می‌سازد، و «جامعه»، «مردم»، «تاریخ»، «ارزش»، «دین» و «دملکراسی»، «آزادی» و... را باز می‌پردازد و باز غافل از آنکه این مفاهیم صرفاً از «خيال آنان دمیده است» و:

تنگر باشد خیالات از عدم

زان سبب باشد خیال اسباب غم

اما، بی‌تردید این خیالواردهای هیچ گونه انطباقی با «واقعیتهاي اجتماعی» جامعه امروز ماندارند. به دیگر بیان، داستان «وهمیات» سیاسی هیچ نشانی از واقعیتهاي اجتماعی امروز ماندارد. بگذارید بیشتر توضیح بدhem. از یک منظر آسیب شناختی اجتماعی، در شرایط فعلی شاهد شکل‌گیری چهار پدیده آنومیک (ناهنجار) در جامعه هستیم:

۱. مستعد شدن هر محملی برای بروز اعتراض.
  ۲. حاد شدن خصلت اعتراض‌های سیاسی - اجتماعی.
  ۳. استعداد فراگیری سریع اعتراضات اجتماعی - سیاسی (تسربی نارضایتی).
  ۴. سیاسی شدن (پولیتیزه شدن) هر حرکت اجتماعی - فرهنگی.
- تأمل و تعمقی گذرا بر فرآیندها و متغیرهای گوناگون اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و.... حاکم بر مناسبات جامعه، گویایی رشد شتابان این پدیده‌ها و تبدیل شدن آنان به یک «تهدید» و یا «بحران» جدی امنیتی در آینده نه چندان دور است. در صورت بروز چنین وضعیتی، کانونهای گوناگون مقاومت در چهره‌های بدیع و تجربه نشده‌ای شکل خواهند گرفت که هر تحرک اجتماعی و فرهنگی را تبدیل به یک پدیده امنیتی خواهند کرد. به علت اهمیت موضوع، اجازه بدهید نخست مراد خود را از «اعتراض» سیاسی - اجتماعی و شناسه‌های بیان کنیم.

مایکل لیپسکی (Michael Lipsky) اعتراض را کن Shi سیاسی می‌داند که ویژگی آن نمایشهای غیرعادی است که گروه‌های بالتبه بی‌قدرت انجام می‌دهند. گاسفیلد (Gusfield) اعتراض را صورت غیردایمی تری از کنش جمعی می‌داند که به شکلی خودجوش، برنامه‌ریزی نشده، و مقطوعی شکل می‌گیرد.<sup>۴۵</sup> منیکاف (Manikoff) بر جنبه غالب «غیرنهادین» در اعتراض و نیز هدف آن یعنی تأثیر بر مقامات تأکید دارد و اعتراض را استفاده از ابزار غیرنهادین برای تأثیرگذاری بر مقامات می‌داند.<sup>۴۶</sup> هبرل (Heberle) یک جنبش اعتراضی را جنبشی فاقد ایدئولوژی و برنامه سیاسی فراگیر تعریف می‌کند.<sup>۴۷</sup> لافلند (Lofland) اعتراض را به عنوان نوعی کنش، شامل گردهمایی‌ها، رویدادها و... نوعی «رفتار جمعی» می‌داند که زمینه‌های مرکب از رفتارهای جمعی دیگر آن را تسهیل می‌کنند یا در راه آن مانع ایجاد

۴۸ می‌کند.

در این نوشتار، با بهره‌ای آزادانه از تعاریف فوق، اعتراض را به مشابه یک رفتار جمعی غیر نهادین و فاقد ایدئولوژی و برنامه سیاسی تعریف می‌کنیم که هدف آن تأثیرگذاری برنخیگان تصمیم ساز جامعه است. این نوع کنش جمعی، یک کنش آنومیک است. دورکهایم از منظر جامعه شناختی خود، درباره این کنش بیشتر توضیح می‌دهد: «هنگامی که جامعه دچار شرایطی می‌شود که آن را اندوه زده، سرگشته یا ناراحت می‌کند، بر اعضای خود فشار می‌آورد تا آنها را وارد از طریق اعمالی چشمگیر بر اندوه، سرگشتنگی یا ناراحتی خود شهادت دهند. و بر آنها وظیفة گریستن، نالیدن یا لطمہ زدن به خود یا دیگران را تحمیل می‌کند.»

امروزه، دقیقاً شاهد تحقق این گفته دورکهایم در جامعه خود هستیم. بروزکنشها و واکنشهای جمعی اعتراض آمیز به سرعت در حال فاصله گرفتن از اشکال و ماهیت کلاسیک و شناخته شده خود و به تن کردن جامه و پوسته جدید و متتنوع هستند. در جامعه کنونی ما، شرایط عینی و ذهنی به نحو فراگیری برای رویش و پیدایش اعتراضهای حاد اجتماعی - سیاسی فراهم گشته، لکن به علت عدم آمادگی عمومی برای درانداختن طرح انقلابی دیگر و فقدان آلترناتیو مقبول و مشروع، اعتراضات جمعی (به رغم تعدد و تنوع خود)، در سیمای یک «گست رادیکال» ظهور نکرده‌اند.

شاید فراگیرترین «گزاره‌های سیاسی» در سپهر عمومی جامعه امروزی ما، گزاره‌هایی نظری: «چه خواهد شد؟»، «تا کی این گونه دوام خواهیم آورد؟»، «چه فکر می‌کردیم، چه شد؟»، «مردم خسته شده‌اند» و... باشد. و شاید امروزه کمتر کسی را بیابیم که همچون دهه نخست انقلاب پارگی برآفروخته از آنچه بعد از دهه از اسلام و نظام اسلامی ساخته و پرداخته‌ایم (نه اصل اسلام) به دفاع برخیزد. هر کسی به علت و انگیزه

وانگیخته‌ای خاص نسبت به شرایط و آنچه این روزها بر جامعه ما می‌رود، معتبرض است. دامنه این اعتراض و انتقاد تا جایی گسترده و عمیق شده است که حتی بسیاری از متولیان و مدیران نظام که می‌باید نقش «پوزیشن» را ایفا نمایند، بر هیبت «پوزیشن» ظاهر گشته و باب مخالفت خوانی و نارضایتی را گشوده‌اند.

کمتر می‌توان انتظار داشت که در دایره «خودی‌ها» نیز، پرسش «چه خبر؟» ما، با جوابهای نظری: «الحمد لله امور بر وفق مراد است»، «الحمد لله مشکلی نیست.» و... مواجه شویم. و کمتر انتظار داریم که صبحی را با یک خبر مشعوف و امیدوار کننده آغاز کنیم. پنداری با یکدیگر قرارداد بسته‌ایم که از سپیده دم تا شامگاهان به آزار روح و روان همدیگر بپردازیم و یکدیگر را به آینده‌ای پرتلاطم و کدر بشارت دهیم.

همزمان و همنشین با این ناهنجاریهای اجتماعی، به گونه محسوسی شاهد «آتناگونیستی» (تضادهای رادیکال) شدن فزاینده «تضادها، تخالفها و تنافرهای سیاسی» در جامعه خود هستیم. بهتر بگوییم، چالشهای سیاسی جامعه ما در حال دگردیسی به نوعی تنفر سیاسی هستند. شناسه‌های اساسی این پدیده از نظر اینجانب عبارتند از:

۱. جاری شدن، نشت و رسوب تضادهای رأس هرم جامعه (بازیگران فردی و جمعی اصلی) به لایه‌های میانی و تا حدودی به قاعده هرم جامعه، به دیگر سخن، ما شاهد فرآیند فزاینده «فراگیری سطح و عمق تضادها» و انتقال و لبریز شدن آنان به لایه‌های غیرقابل کنترل اجتماعی هستیم.
۲. احساسی شدن (کاهش ملاحظات عقلایی) تضادها. صدور تضادها به لایه‌های جوان جامعه، به معنی چهره‌ای احساسی و رادیکال بخودن بدانها نیز هست. در چنین وضعیتی، تضادها و تخلفها از هیچ قاعده و منطقی پیروی نمی‌کنند و «مخالفت برای مخالفت» خود ارضاء و اشباع کننده می‌نماید.

۳. خودمختاری طلبی و یا جداپنی طلبی لایه‌های میانی فعال (تهییج و تحریک شده) از نخبگان پیشستاز (آوانگارد) در هر جناح، به بیان دیگر، نوعی فراق و شقاق کنشی و واکنشی میان سطوح مختلف انسانی جریانها در حال شکل‌گیری است (پدیده‌ای که شاید بتوان آن را «شورش سربازان عاصی و تحت انقیاد» جناحها نامید).

۴. جایگزینی محسوس منطق «بازی با حاصل جمع جبری صفر» (برد یک طرف و باخت طرف دیگر) به جای منطق «بازی با حاصل جمع جبری غیر صفر» (تقسیم متناسب و عادلانه امتیازات) در چالشهای سیاسی کنونی جامعه.

۵. نوعی اجماع و ائتلاف ارادی و یا غیرارادی (آگاهانه و یا غیرآگاهانه) میان «کانونهای متعدد مقاومت» با انگیزه‌ها و انگیخته‌های مختلف در هر دو سو، بی تردید، استراتژی بسیاری از گروههای اپوزیسیون مشرب داخل و خارج نشین، معطوف به تعمیق و گسترش این جریان و ائتلاف شده است.

۶. پایین آمدن آستانه تحمل و محمل قرار گرفتن هر جریان و حادثه کوچکی برای ابراز خصومت و خشونت.

۷. نهادینه شدن یک نوع تحرکات غیرقانونی در پرتو دفاع از ارزشها و دین.

اکنون، می‌توان فرض کرد که «واقعیت‌های» فوق نیز خیالوارهای بیش نیستند. می‌توان به شرایط آنومیک کنونی خوگرفت و به اشیاع و اراضی خود در قالب مشربهای اپوزیسیونیستی و اپورتونیستی (فرصت طلبی) پرداخت. می‌توان اساساً شرایط موجود را شرایط طبیعی تعریف کرد که نتیجه بدیهی دوران گذار و دگردیسی جامعه از یک جامعه پوپولیستی به یک جامعه پلورالیستی است. می‌توان مسائل را «اصلی» و «فرعی» کرد و

مسائل اصلی را در قالب چالشهای غیرقاعدۀ مند کنونی و پیروزی مطلق یک جناح بر جناح دیگر تعریف کرد. می‌توان کماکان در دنیای مجازی و خیالی خود زیست و اگر دنیا را آب برد، ما را خواب ببرد. می‌توان در تعطیلات تاریخی بسر برد، چشم و گوش را بر حوادث گذشته بست. می‌توان پیش چشمان خود شیشه‌ای کبود نهاد و از ورای آن عالم و عالمیان را کبود دید. می‌توان از منظر تنگ و باریک خردۀ گفتمان‌های سیاسی - جناحی خود به تحلیل تحولات و دگردیسی‌های ژرف جامعه پرداخت و رقیب و حریف خود را معمار تمامی کجراهه‌ها و بیراهه‌ها و ویرانی‌ها دانست.

اما، حداقل این رسم سیاست‌ورزی خردمندانه نیست. اگر بازیگران جناحی - سیاسی جامعه امروز ما، صرفاً به بقا و منافع خود نیز می‌اندیشند (ولاغیر)، تردید نداشته باشند که این رد که می‌روند به ترکستان است. تازمانی که نیاموخته‌ایم که مسائل جامعه خود را آن گونه که در گذران هستند، درک و تحلیل کنیم، روز به روز می‌باید شاهد عمیق‌تر شدن شیارهای موجود میان خود و مردم باشیم. تازمانی که از هر حشیشی برای «حال‌گیری سیاسی» رقیب خود بهره می‌بریم، نباید انتظار داشته باشیم که جامعه گوش به زنگ پیام وحدت و وفاق ما باشد. و تا وقتی که «تدبیر»‌های ما مصروف خنثی کردن هم‌دیگر می‌شود، نباید بر این باور باشیم که می‌توانیم جلوتر از «تغییرات» جامعه خود حرکت کرده و حاملان و طراحان تحولات آئی تعریف شویم.

شاید فربه انگاشتن خیالوارهای سیاسی و غفلت از واقعیت‌های اجتماعی، خود خیالی بیش نباشد. من نمی‌دانم، تو می‌دانی بگو.

چون قلم اندر نوشتن می‌شافت

چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت

## یک رویا، چند راهبرد

بانزدیک شدن به آستانه انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری، از یک سو، مجالی مجدد برای شکل‌گیری «رویاهای» و «خیال‌وارهای»ی سیاسی فراهم می‌شود، از جانب دیگر، استعداد بحران‌زایی جامعه ما افزون‌تر می‌شود. افزون بر این، در این شرایط، روند جاری امور ممکن است در موارد زیر با

یک نوع گره خوردگی (خلل جدی = بحران) مواجه شود:

۱. عدم شرکت خاتمی به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری.

۲. تحریم انتخابات از سوی جناح رقیب.

۳. عدم مشارکت و یا انفعال مردم.

۴. حاد شدن خصلت چالشهای سیاسی و اعتراضهای اجتماعی و بروز

تشش غیرقابل کنترل.

۵. تشنجهای جدی نیروهای خارجی (اعم از آپوزیسیون و حامیان

آنان) در آستانه انتخابات.

۶. تقلیل (شکستن) فاحش رأی حضرت عالی.

۷. ترکیبی از عوامل فوق.

افزون بر استراتژی تحریم انتخابات (که احتمال آن اندک است)، جناح

رقیب ممکن است به استراتژیهای زیر نیز دست یازد.

۱. استراتژی دو «گست» و یک «پیوست».

۲. استراتژی آرامش در بالا و عبور در پایین.

۳. استراتژی شورزار کردن عرصه انتخابات (با تحریم کردن).

۴. استراتژی بور کردن جناح مسلط (با شکستن رأی).

۵. استراتژی مصادره گفتمانی (گفتمان خاتمی).

۶. استراتژی مصادره شخصیت (شخص خاتمی).

۷. استراتژی فرسایش ایستادگی (تیره کردن افق، ناهوار کردن راه، بالا

بردن هزینه ماندگاری).

#### ۸. استراتژی واسازی و نوسازی گفتمان خودی.

بی تردید، در این مقال، مجالی برای پردازش تمامی این استراتژیها نیست. لذا، اجازه بدهید تلاش خود را صرفاً معطوف به پرداختن استراتژی «استراتژی عبور از خاتمی» نماییم. در یک نگاه کلی، شاید بتوان تمهیدات را نظری که در لایه زیرین این استراتژی نهفته‌اند، در گزاردهای زیر خلاصه کرد:

۱. فقدان ظرفیت کارکردی - ساختاری نظام برای تحقق پروژه اصلاحات.

۲. فقدان حاملان واقعی اصلاحات.

۳. فقدان اراده معطوف به اصلاحات واقعی.

۴. فقدان بستر و زمینه لازم برای تحقق پروژه اصلاحات (به علت نظام مبتنی بر ولایت فقیه).

۵. خاتمی و اصلاحات او، به مشابه یک سکته در روند و فرآیند طبیعی جنبش مردمی (کاهش خصلت حاد چنبش مردمی)؛ لوکوموتیو اصلاحات را اصولاً برای این راه انداختند. چون صدای لوکوموتیو انقلاب را از دور شنیده‌اند. به بیان دیگر، خاتمی و خاتمیسم صرفاً یک استراتژی جهت بقای موقت از رهگذر دموکراسی ناقص است.

۶. ناکارآمدی استراتژی اصلاح درمانی در مقابل استراتژی خشونت درمانی.

۷. عبور از خاتمی به عنوان عبور از ملاحظات اجرایی - حکومتی خاتمی.

۸. عبور از خاتمی به عنوان عبور از خاتمی واقعاً موجود (رسمی) به خاتمی واقعاً مطلوب.

۹. عبور از خاتمی به مشابه توقف در خاتمی (خاتمی دوم خرداد نه خاتمی بعد از دوم خرداد)، عبور، ادامه توقف است به بیان دیگر.
۱۰. عبور از خاتمی به مشابه اقتضای شرایط رادیکالیزه شده کنونی (پاسخی مناسب به زمان).
۱۱. عبور از خاتمی به مشابه یک سناریوی عملیات روانی در مقابل استراتژی خشونت آمیز.
۱۲. عبور از خاتمی به مشابه یک تمهید انتخاباتی زودرس.
۱۳. عبور از خاتمی به معنای عبور از قانون (اگر خاتمی مساوی است با قانون، قانون خود دارای اشکالات بسیاری است که می‌باید از آن عبور کرد).
۱۴. عبور از خاتمی، به مشابه منطق گریزناپذیر فرآیند تغییرات در جامعه کنونی.
۱۵. عبور از خاتمی، به مشابه یک استراتژی کارآمد جهت فتح آخرین خاکریز نظام.
۱۶. عبور از خاتمی، به مشابه یک ضداستراتژی در مقابل جریان اصلاحات.
۱۷. عبور از خاتمی، به مشابه یک سناریوی جنگ روانی، آنچه در شرایط کنونی (با نزدیک شدن به آستانه انتخابات ریاست جمهوری) مشاهده می‌شود، دو امر است: نخست، تبدیل و جایگزینی فراینده حاملان این پروژه واستراتژی از اپوزیسیون خارجی به مخالف «دروندی»؛ و دوم، تحرک محسوس برای جامه عمل پوشاندن به این نظریه و به اصطلاح پراتیکال کردن «تئوری عبور». کارآمدترین سناریویی که می‌توان برای تحقق این استراتژی اندیشید، تقویت انگاره «عبور از خاتمی توسط خاتمی» (و یا به بیان دیگر، عبور خاتمی از گفتمان خود) و «عبور از خاتمی توسط

خاتمیست‌ها» (انشقاق درون جبهه‌ای) است. البته سر دادن چنین نفعه‌ای توسط برخی از افراد به اصطلاح درون جبهه‌ای (دوم خردادی) بر کسی پوشیده نیست، لکن برجسته کردن آن، جزویک بهره برداری رندانه و زیرکانه سیاسی نیست.

تردیدی نیست که در شرایط کنونی جامعه، چنین پروژه‌ای، بستری مهیا برای تحقق نمی‌یابد، لکن از نقطه نظر سیاسی، گسترش و تعمیث این ایده می‌تواند زمینه‌ساز بروز بحرانهایی در آستانه انتخابات باشد. در شرایط کنونی، مسئله اساسی فراروی جامعه‌ما، «امکان انتخاب مجدد و یا عدم انتخاب خاتمی نیست» (حتی بر جناحهای مخالف نیز پوشیده نیست که خاتمی با اکثریت قاطع آراء مجدد انتخاب خواهد شد)، بلکه «تعداد و میزان رأی» ایشان است. از این رو، در این مرحله بسیاری از گروههای مخالف پیروزی خود را در شکستن رأی خاتمی جستجو می‌کنند و تحقق این امر می‌تواند تبعات نامطلوبی برای جامعه‌ما داشته باشد.

### تصویری از فردای انتخابات

فرض کنید در فردای انتخابات به سر می‌بریم و شمارش آراء به پایان رسیده و نتایج حاصله تکلیف چهار سال آتی جامعه و نظام ما را مشخص نموده است. در یک حصر منطقی، یکی از صورتهای ذیل قابلیت تحقق دارند:

۱. انتخاب مجدد آقای خاتمی با کسب اکثریت آراء (و از رهگذر آفرینش حماسه‌ای دیگر).
۲. انتخاب مجدد خاتمی با کسب اکثریت نسبی آراء شرکت کنندگان (با لحاظ عدم مشارکت حماسی مردم).
۳. انتخاب کاندیدای جناح رقیب با کسب آراء اکثریت نسبی مردم.
۴. بروز یک بحران مشارکت جدی، عدم رأی به کاندیداهای مطرح و یا

تغیر اقبال و توجه آنان به سوی یک آلت رناتیو سوم.

فرض کنیم، به علت حصرهای قانونی کاندید شدن یک فرد (یا افراد) غیر «خودی» (؟!) میسر نباشد و به تبع مورد چهارم منتفی باشد. مورد سوم، با توجه به شرایط کنونی جامعه و افکار عمومی بسیار بعید به نظر می‌رسد. جناح رقیب نیز کاملاً بدین امر واقف است و بازی انتخاباتی آینده را یک بازی با یک بازیگر فرض می‌کند. حالت دوم متصورترین و بدیهی ترین (نه مطلوبترین) سناریوی انتخابات است. اما، از یک نقطه نظر عقلایی و معطوف به ملاحظات و منافع ملی نخستین گزینه، مطلوبترین گزینه نیز هست.

در شرایطی اینچنین، جناح رقیب کماکان، چهار انتخاب (حرکت) پیش روی دارد:

۱. تحریم انتخابات با فرض واگذاری نتیجه به حریف.
  ۲. تعریف پیروزی خود در شکست رأی خاتمی.
  ۳. شرکت فعال در عرصه انتخابات و معرفی کاندیدای خود (با فرض شکست).
  ۴. حمایت (مشروط یا غیر مشروط) از تنها بازیگر عملی انتخابات.
- گزینه نخست، مغایر اصول و ارزشهای پذیرفته شده (و مورد تبلیغ) این جناح است. لذا، احتمال آن اندک به نظر می‌رسد. مورد دوم، تجربه دوباره یک تجربه است؛ تجربه افزودن بر مقبولیت و مشروعیت رقیب با مخالفت خود. مورد سوم، معقولترین و پسندیده‌ترین حرکت یک بازیگر سیاسی جمعی در عرصه یک انتخابات می‌باشد. و اما گزینه چهارم، زیباترین و خردمندانه‌ترین و مردمی‌ترین گزینه (باز از یک نقطه نظر ملی) است.

اجازه بدهید، تأملی بیشتر نسبت به گزینه‌های ۱ و ۲ از چهار حالت نخست و گزینه‌های ۳ و ۴ از گزینه‌های دوم داشته باشیم. در شرایط کنونی، کمتر کسی در جامعه ما تردید دارد که در صورتی که خاتمی در صحنه رقابت

انتخاباتی حضور یابد، شانسی برای کاندیدای دیگر متصور باشد. بنابراین، امر واقع می‌شود بین تلاش جمعی برای خلق یک حماسه دیگر مردمی و یا عبوری ساده و بی‌انگیزه و انگیخته از کنار انتخابات و یا به اصطلاح رفع تکلیف در شرایط حال، به امید آینده‌ای بهتر.

باید توجه داشت که جامعه ما در حال گذر از یکی از حساس‌ترین و پیچیده‌ترین گذرگاههای تاریخی خود می‌باشد. خطرناکترین و تعیین کننده‌ترین خم این هزار خم را می‌توان در چهره خم انتخاباتی آتی تصویر کرد. چنانچه این واقعیت را بپذیریم، تردید نخواهیم کرد که تاریخ «عبوری ساده» را از هیچ یک از بازیگران قدم نهاده در راه، نخواهد پذیرفت. چنانچه، هر یک از ما حجابت‌جنایی از دیده برگیریم و مصالح و منافع ملی را مقدم و مرجع بر مقتضیات و ملاحظات گروهی خود بدانیم، در انتخاب گزینه نخست تأمیلی جدی رواخواهیم داشت.

اگر در این مورد هم توافقی حاصل باشد، مبادرت به هر یک از گزینه‌های ۳ و ۴ توسط گروه (یا گروههای) رقیب می‌تواند در این راستا تعریف و طبقه‌بندی شود. مشارکت فعال و با انگیزه آنان در انتخابات، شور و نشاط انتخاباتی را با خود به ارمغان خواهد آورد و حایت آنان از خاتمی (به شرط عدم تلاش برای مصادره شخصیتی و گفتمانی ایشان) نیز، روح همیستگی و همدلی و وفاق را بر کالبد جامعه خواهد دمید و مسیر را برای ادامه راه توسط یک دولتمردان صادق و کارآمد (در هر فرض شایسته‌ترین گزینه ممکن در شرایط کنونی) هموارتر خواهد بود.

همه ما آگاهیم که در دهه سوم، او لاً، امکان هژمونی (سیادت) کامل یک جناح غیرمعکن است، ثانیاً، امکان حذف کامل یک جناح غیرمعکن است، و ثالثاً، اگر دو حالت نخست معکن هم باشند، مطلوب نیستند. و همچنین، همه ما می‌دانیم که دهه سوم، دهه پرتلاطم و مخاطره‌انگیزی است و بیش از هر

زمانی گردن نهادن له نوعی «انتظام در کثرت»، «چالش قاعده‌مند و عقلایی»، «تضاد محدود» و «نگرش و دلمشغولی ملی» را می‌طلبید. نباید با شورزار کردن عرصه انتخابات، زمینه را برای رویدن علف‌های هرز و خارهای بی‌بار فراهم کرد، و «تدبیر» خود را پشتوانه «تغییرات ناهنجار» اجتماعی-سیاسی و ترسیم آینده‌ای مأیوس کننده کرد.

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. سازه‌زدایی و سازه‌پردازی هر دو در آحاد تعریفی این منهوم کنار هم نشسته‌اند. در هر فرض، واسازی نوعی ساخت شکنی است که طی فرایند آن مناسبات، روابط و گفتمان‌های کلام معور و مبتنی بر دوانگاری و سلسله مراتب متضاد فرمی‌باشد.

۲. آرش، ش ۴۰ و ۳۹، خرداد ۷۳.

۳. ثبیت نظام یعنی نهادینه کردن پایه‌های سیاسی، اقتصادی، علمی، فرهنگی و اجتماعی جامعه ما در چارچوب و بر اصل و پایه قانون اساسی است. (خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۲/۲)

۴. ... بیاییم یک بار از منظر فرهنگ و معنویت و اندیشه به سیاست و زندگی انسان نگاه گنیم؛ بیاییم به آزادی سیاست از سلطه زور بیندیشیم تا در سایه آن انسان را آزاد کنیم؛ بیاییم کاری کنیم تا سیاستمداران ما، خردمندان و فرهنگ دوستان و آزادیخواهان باشند... بیاییم طرحی نو در انکنیم و بر پایه علم و دین و معنویت و فرهنگ، بشر را به همزیستی، تسامح و احترام متقابل به یکدیگر فراخوانیم. (خاتمی، سخنرانی در مراسم افتتاح بیازدهمین نمایشگاه کتاب تهران، ۱۳۷۷/۲/۲۹)

... جوهر اقتدار هر قومی ازمان و عزت طلبی و خودباوری او نسبت به این ازمان و عزت طلبی و استقلال خواهی است. (سخنرانی در مراسم روز ارتش، ۱۳۷۷/۱/۲۹)

۵. ... دولت که از طرف ملت برگزیده شده است تا قانون را در جامعه پیاده کند، تا آزادی را نهادینه کند و جامعه را به سوی پیشرفت ببرد. باید به نمایندگی این ملت پیشناز حوصله و تحمل باشد. بنده معتقد نیستم که یک دولت مقتدر دولتی است که مخالف خود را سرکوب می‌کند، بلکه دولت مقتدر دولتی است که این ظرفیت را دارد که انتقاد را با آغوش باز و به نمایندگی از جامعه تحمل می‌کند تا جامعه ما در عرصه قانون‌گرایی و آزادی، انشاء الله به تعادل و ثبات برسد. (سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۳/۲)

۶. اختلاف نظرها هست، دشمنیها هست، توطنه هست، اما این حرکت (دوم خرداد) یکی از مهمترین آثار اش ایجاد مصونیت یا کم کردن آسیب‌پذیری به خصوص نسل جوان ما از اینکه تحت

تأثیر مخالفان یا دشمنان خارجی قرار نگیرد. است. خیال می‌کنیم که اگر مانگذاشتیم جوانانمان به صحنه باید و نایم بر سرش زدیم و او برای مدتی هم صدایش ساکت بود. جامعه امنیت دارد؟ جوان ما و مرد و زن ما وقتی احساس کرد که در این نظام حرمت دارد، ولو اینکه حرف هم به کرسی نمی‌نشینند. این دیگر به سادگی تحت تأثیر دگراندیشی و مخالف قسar نسمی نگیرد... (خاتمی، سخنرانی در جلسه شورای اداری استان سیستان و بلوچستان، ۱۳۷۷/۲/۱)

... من بد صراحةً این اعتقاد خود را بگویم که سرنوشت و وجهه اجتماعی دین در امروز و فردا در گرو این است که مادین را به گونه‌ای بینیم که با آزادی سازگار باشد. شما به تاریخ پسر مراجعه کنید خواهید دید که هرچه با آزادی مقابله شده است. لطمه دیده است حتی فضیلت‌های انسانی. دین اگر در مقابل آزادی قرار گرفته است، لطمه خورده است. عدالت در مقابل آزادی قرار گرفته است، لطمه خورده است. ساختن و توسعه اگر در مقابل آزادی قرار گرفته است، لطمه خورده است. اخائصی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۲/۲)

۷. باید همه به قانون تن در دهنده و هیچ کس نظم را به هم نزند و به نام آزادی باید زمینه برای گذر از حدود قانونی فراهم شود... هیچ کس مافق قانون نیست و حکومت همان طور که نگران نمایم ارضی کشور، حفظ موجودیت نظام و توطئه‌های گوناگون است باید نگران حق حاکمیت صود نیز باشد... (سلام، ۱۰/۱۰/۷۷)

۸. خاتمی، ۱۳/۱/۷۷. سلام.

۹. سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۳/۲.

۱۰. حتی آنها بی که با نفس آزادی مخالفند، آزادند سخن بگویند ولی جامعه نیازمند نظم است و مبنای نظم در جامعه ما، قانون اساسی ما است. ما چه طرفدار و چه مخالف آزادی باشیم، قبل از هر چیز باید پایبند نظم باشیم و راهی جز عمل به قانون اساسی نداریم. (جمهوری اسلامی، ۵ آذر ۱۳۷۷).

۱۱. جامعه‌ای که قانون اساسی ما خواسته، جامعه‌ای تک صدایی نیست، جامعه‌ای است چند صدایی که در درون آن، اندیشه‌ها آزادند... انسانها متنوع و مختلف آفریده شده‌اند و امکان از بین بودن تنوع نیست... آنها بی که می‌خواهند یک اندیشه حاکم باشد و اندیشه‌های دیگر فرصت بروز نداشته باشند و می‌پندارند با این کارشان، اندیشه غالب، پیروز شده است. با آفرینش خدا و حقیقت انسانها را نشناخته‌اند و با تجاهی می‌کنند... برای مدتی کوتاه می‌توان جلو ابراز اندیشه را گرفت ولی وقتی که در نتیجه این کار، اندیشه مغلوب، زیرزمینی شد، باید منتظر بروز انبعاری اجتماعی بود... برای چه انقلاب شد؟ مگر نه این بود که می‌خواستیم در جامعه‌ای زندگی کنیم که در آن تحمل باشد، انسان محترم شمرده شود و حتی برای مخالف هم حق آزادی قائل باشیم؟... شاید گفته شود که تنوع اندیشه‌ها، امنیت جامعه را از بین می‌برد، ولی این اظهار نظر، درست نیست... این، محدود کردن آزادی است که امنیت را از بین می‌برد. آفت امنیت، عدم شفافیت و زیرزمینی سدن اندیشه‌ها است. اگر تنوع داشته باشیم و بگذاریم که صدای‌های مختلف در جامعه شنیده شود، بی‌تودید جلو مقاومت‌های زیرزمینی گرفته خواهد شد و یا از شدت آن کاسته می‌شود. این یک اصل است که اگر قدرت مورد سؤال قرار نگیرد، قطعاً به فساد روی می‌آورد. هر جا قدرتی هست.

نظرارتبه هم وجود دارد... باید تحمل داشته باشیم و بداتیم تثبیت یک جامعه، آن هم جامعه‌ای که دینداری و آزادی را توأم با یکدیگر می‌خواهد و خواهان جامعه مدنی است، هزینه‌های بیشتر می‌طلبد. ما نیز به تحمل یکدیگر و انتقاده از نیروهای همدیگر و نیز شناخت جایگاه مخالفان و موافقان داریم... (جمهوری اسلامی، ۵ آذر، ۱۳۷۷).

۱۲. امنیت این نیست که همه مطابق میل ما حرف بزنند.

۱۳. باید قضایی در جامعه باشد که مخالف هم بتواند حقوق را بزند... بکوشیم که او و همه را به رعایت قانون و ادارکنیم و هنر این است که معاندان را به مخالف وفادار به قانون و مخالفان را به دوستداران نظام تبدیل کنیم. (سلام، ۱۷ شهریور ۱۳۷۷).

۱۴. بدترین جوامع، جامعه‌ای بک صدایی است: چون انسانها به صورت طبیعی مختلف‌اند و اختلاف نظر دارند، ممکن است برای مدتی همه صدای را خاموش کرد و فقط یک صدایماند. اما صدای خاموش شده پس از مدتی به حالت انفجارهای عظیم خودشان را ابراز می‌کند... (سخنرانی در جلسه شورای اداری استان سیستان و بلوچستان، ۱۳۷۷/۲/۱).

۱۵. ج. ج. شوارتس متنی، ساختارهای قدرت (درآمدی بر علم سیاست)، ترجمه مرکز تحقیقات سیاسی دانشگاه امام صادق (اع) (تهران: انتشارات مرکز استاد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸)، جن ۴۲.

۱۶. خاتمی، سخنرانی در مراسم افتتاح یازدهمین نمایشگاه کتاب تهران، ۱۳۷۷/۲/۲۹.

۱۷. خاتمی، سخنرانی در مراسم افتتاح یازدهمین نمایشگاه کتاب تهران، ۱۳۷۷/۲/۲۹.

۱۸. خاتمی، سخنرانی در مراسم افتتاح یازدهمین نمایشگاه کتاب تهران، ۱۳۷۷/۲/۲۹.

۱۹. علد دیوید، مدل‌های دمکراسی، ترجمه عباس رنجبر، چاپ اول، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۷.

۲۰. خاتمی، سخنرانی در دیدار با معاونین وزارت کشور، ۱۳۷۷/۲/۲۹.

۲۱. خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۲/۲.

۲۲. خاتمی، سخنرانی در حضور نمایندگان مجلسین ایتالیا.

۲۳. برای توضیح بیشتر درباره جامعه مراسریین رجوع کنید به:

Michel Foucault, Discipline and Punish, 1975, p.217

۲۴. خاتمی، سخنرانی در حضور نمایندگان مجلسین ایتالیا.

۲۵. همان.

۲۶. همان.

۲۷. همان.

۲۸. خاتمی، سخنرانی در دانشگاه اروپایی فلورانس ایتالیا.

۲۹. همان.

۳۰. همان.

31. Ernest Gellner, 1991:1

۳۲. خاتمی، سخنرانی در سمینار ائمه جمیع و جماعات کشور، ۱۳۷۷/۲/۲۸.

۳۳. خاتمی، سخنرانی در مراسم روز کارگر، ۱۳۷۷/۲/۹.

۲۴. خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۲/۲.
۲۵. خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۲/۲.
۲۶. خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۲/۲.
۲۷. خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۲/۲.
۲۸. خاتمی، سخنرانی در مراسم بزرگداشت سالروز دوم خرداد، ۱۳۷۷/۲/۲.
۲۹. ابن میمون، *دلایل الحائرين*، ص ۷۲.
۴۰. می رسید از دور مانند هلال نیست بود و هست بر شکل خیال
۴۱. چرخ در گردش اسیر هوش ماست (مولوی).
۴۲. می روم بالا تا اوچ، من پراز بال و پرم (سهراب سپهی).
۴۳. راه می بیشم در ظلمت، من پراز فانوسم (سهراب سپهی).
۴۴. محمد حین صدیق یزدچی، *تاویل داستان اول مشتوى*. ایران نامه، سال نهم، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۰، صص ۴۵۸-۴۵۹.

45. Gusfield J., "The Study of Social Movements", in the International Encyclopedia of Social Sciences (New York: Macmillan, Vol 14, 1970), p.86

46. Manikoff D.C., "The Sequencing of Social Movements", American Sociological Review, 62 (Oct.), 1997

47. Heberle R., "Types and Functions of Social Movements", in International Encyclopedia of Social Sciences (New York: Macmillan, Vol 14, 1968), p.439

48. Lofland L., Protest: Studies of Collective Behavior and Social Movements (New York: Transaction Books, 1985), p.29

## آینده جنبش دوم خرداد

### دکتر حمیدرضا جلایی پور

آگاهی از آینده جنبش دوم خرداد، مورد علاقه موافقان و مخالفان آن است، ولی این آینده‌شناسی از جهت علمی (و در اینجا از منظر جامعه‌شناسی) اگر غیر ممکن نباشد، دست کم از دقت و قطعیت برخوردار نیست. جنبش دوم خرداد مانند دیگر جنبشهای اجتماعی، یک نوع حرکت جمعی پایدار است که در آن تعداد زیادی از افراد، گروهها و اشاره اجتماعی، اهدافی را (مانند پاسخگو کردن حکومت) در جامعه پی می‌گیرند و این در حالی است که در برابر پیگیری طرفداران جنبش، ممکن است از سوی حکومت و یا از سوی گروههای قدرتمند سیاسی (و اشاره اجتماعی حامی آنها) مقاومت یا مخالفتها بی صورت بگیرد. این «حرکت جمعی» فقط به علت عمل آگاهانه نیروهای طرفدار جنبش در جامعه به جریان نمی‌افتد.

حتی این «حرکت جمعی»، حاصل جمع جبری عمل ارادی موافقان و مخالفان جنبش نیست، بلکه این «حرکت جمعی»، برآیند مجموعه عوامل شناخته شده و نشده، آزاد و غیر ارادی (مانند عوامل ساختاری، بین‌المللی و فرصتها) است. از این‌رو، این گوناگونی و غیر قابل کنترل بودن عوامل، پیش‌بینی دقیق آینده هر جنبش و از آن جمله جنبش دوم خرداد را با مشکل رو به رو می‌کند. برای رفع این مشکل، به دو روش می‌توان متولّ شد. یکی

این که پاسخ ایدئولوژیک حاملان و مخالفان جنبش را مبنا قرار دهیم. به این معنا که اگر از طرفداران جنبشیم، بگوییم این اراده ماست که آینده را می‌سازد و اهداف جنبش را در جامعه عملی می‌کند، و تا این اراده جاری است. تحقق اصلاحات گریزناپذیر است. اگر هم از مخالفان جنبشیم، بگوییم این اراده ماست که آینده را می‌سازد و جامعه را از شر بختکی به نام دوم خرداد، نجات خواهد داد، و قس علی هذا. این نوع پاسخ گفتن درباره آینده ممکن است برای موافقان و مخالفان، ارزش سیاسی داشته باشد، ولی ارزش علمی ندارد. زیرا شکست و پیروزی یک جنبش، تنها متکی به اراده موافقان و یا مخالفان آن نیست. اما راه دوم این است که برای پیش‌بینی آینده با محدودیتهای علمی کنار بیاییم و از تئوریهای علمی به اندازه وسعتان کمک بگیریم. به این معنا که ببینیم جنبش دوم خرداد به کدام یک از «انواع جنبشها» نزدیک‌تر است تا با کمک ویژگیهای تیپیک این جنبشها بتوان ایده را به صورت محتمل حدس زد. از همین زاویه دید، هدف این نوشته این است که آینده جنبش دوم خرداد را در پرتو دو نوع جنبش اجتماعی، جنبش‌های «هموار» و «ناهموار» توضیح دهد.

اگر ابتدا تقسیم‌بندی مشهور جنبش‌های اجتماعی به جنبش‌های «انقلابی» و «اصلاحی» را مورد توجه قرار دهیم، آن گاه زمینه برای تقسیم‌بندی مورد نظر این نوشته بهتر روشن می‌شود. یک جنبش اجتماعی وقتی «انقلابی» می‌شود که دست‌کم دو ویژگی داشته باشد. اول این که حاملان آن جنبش برای پیگیری اهدافشان از دیدگاه‌های براندازانه (که به آن «گفتمان انقلابی» هم می‌گویند) بر ضد وضع موجود و حکومت پیروی می‌کنند. دوم این که در برابر تقاضاهای این جنبش، حکومت فقط فقط مقاومت نمی‌کند، بلکه قصد سرکوب نیز دارد. اما در مقابل، وقتی جنبش «اصلاحی» می‌شود که اولاً حاملان جنبش برای پیگیری اهدافشان از ایده‌ها و روش‌های مسالمت‌جویانه،

قانونی و رایج پیروی می‌کنند و ثانیاً ممکن است حکومت در برابر تقاضاهای این جنبش دست به مخالفت بزند، اما دست به سرکوب نمی‌زند. برابر این تقسیم‌بندی، پیش‌بینی «آینده» جنبشهای اصلاحی نسبت به جنبشهای انقلابی راحت‌تر است. می‌توان پیش‌بینی کرد تازمانی که تقاضا و اهداف جنبش از طریق مجاری قانونی نهادینه نشده، به احتمال زیاد جنبش ادامه پیدا می‌کند و یا وقتی اهداف و تقاضاهای جنبش توسط حاملان آن تعدیل و یا از طریق مجاری حکومتی نهادینه شد، آن جنبش خاموش می‌شود (و به جای آن، چندین نهاد بوروکراتیک برای تداوم بخشیدن اهداف جنبش به جای می‌ماند). به بیان دیگر، چون هم حاملان جنبش اصلاحی و هم کارگزاران حکومت، پایین‌دست به حرکتهای مسالمت‌جویانه و قانونی‌اند، بهتر می‌توان حدس زد که «جنبش» در صورت تحقق چه وضعیتی موفق می‌شود. با این همه، نمونه‌هایی از جنبشهای اصلاحی هست که نمی‌توان آینده آنها را به روشنی حدس زد، زیرا در این جنبشها مواقعي پیش می‌آید که روشها و کانالهای مسالمت‌آمیز به درستی کار نمی‌کند و تحقق اهداف و تقاضاهای جنبش با مانع رو به رو می‌شود. از این رو، توضیح دریاره تقسیم‌بندی جنبشهای اصلاحی به جنبشهای «هموار» و «ناهموار»، مفید به نظر می‌رسد.

جنبهای همواره (even movements) به جنبشهایی گفته می‌شود که در آن، حاملان جنبش، تقاضاهای خود را از راههای «روتين» و شناخته شده پی می‌گیرند و از قبل، تا حدودی (براساس نظرسنجی‌ها) مسیر جنبش قابل پیش‌بینی است. به این معنا که در بد و تولد جنبش، عده‌ای از متفکران جامعه توجه به «اموری» را برجسته می‌کنند. آنان در جامعه این امکان را دارند که ایده‌های خود را از طریق چاپ کتاب، مطبوعات و نشستهای علمی بیان کنند (یعنی مرحله تکوین «گفتمن» جنبش). سپس این «ایده‌ها» و «گفتمن»، مورد توجه بخشی از افراد و اقوام اجتماعی قرار می‌گیرد و همین توجه افراد

و افشار (یا حاملان)، نیروی اجتماعی پیش برنده را تشکیل می‌دهد؛ تا جایی که ممکن است وزن اجتماعی حاملان و گفتمان جنبش در جامعه تا بدانجا بررسد که بخشی از احزاب و یا گروههای سیاسی جدیدالتأسیس، تحقق تقاضاهای این جنبش را جزو برنامه‌های انتخاباتی خود قرار دهند. اگر این احزاب در مبارزات انتخاباتی پیروز شوند، آن‌گاه جنبش، این فرصت (یا شанс) را پیدا می‌کند که تقاضاهای خود را از طریق قانونگذاری در پارلمان و اجرای آن توسط ارکان دولت، عملی کند. نمونه‌های روشن جنبشهای «هموار» را می‌توان در جنبشهای رفاه اجتماعی سوسيال دمکرات‌های اروپایی جست‌وجو کرد، که «دولتها رفاه» کشورهای اروپایی پس از جنگ جهانی دوم، شکل بوروکراتیک شده این جنبشهاست (و هم اکنون جنبشهای سبز در اروپا این دولتها را به چالش کشیده‌اند). در مقابل جنبشهای «هموار»، به جنبشهایی «ناهموار» (*uneven movements*) گفته می‌شود که «گفتمان»‌های آن شکل گرفته است ولی حاملان جنبش برای تحقق تقاضاهای اهداف گفتمان، به درستی نمی‌توانند از کانالهای مسالمت‌آمیز و قانونی، مثل آزادی مطبوعات، اجتماعات، احزاب سیاسی و دستگاههای انتخاباتی استفاده کنند. از این‌رو، به رغم این که حاملان جنبش به روش‌های خشونت‌آمیز اعتقادی ندارند (و این که حکومت هم دست به سرکوب وسیع نمی‌زند)، ولی چون راههای تحقق تقاضاهای «گیر» دارد، امکان پیش‌بینی نیز، حتی با کمک نظرسنجی‌ها، میسر نیست. هر روز «حادثه‌ای» می‌تواند طرفداران یا مخالفان جنبش را به صورت غیرمنتظره میخوب کند. نمونه‌های «جنبشهای ناهموار» را می‌توان در اروپای شرقی دهه ۹۰ سراغ گرفت. در آنجا دستگاههای سیاسی کشورهای اروپای شرقی، کارآمدی لازم را برای اینکه بتواند تقاضاهای دمکراتیک جنبشهای مابعد کمونیستی را «روتین» کند، نداشتند. همین وضعیت «غیر روتین» و «ناهموار»، شرایطی

را فراهم کرده است که عده‌ای از محققان از این جنبشها نه با عنوان انقلاب (Revolution) و نه با عنوان اصلاح (Reformation) یاد کنند؛ بلکه از آنها به عنوان «اصقلاب» (یعنی انقلابی بدون تأسی به روشهای انقلابی، یا جنبش اصلاحی بدون کارآیی روشهای اصلاحی) نام می‌برند که این رِفلوشن یا اصقلاب به مفهوم «جنبش اصلاحی ناهموار» که در اینجا به کار بردیم نزدیک است و سخن گفتن از آینده آنها مشکل است.<sup>۱</sup>

برابر این تقسیم‌بندی فوق، این سؤال مهم پیش می‌آید که در چه شرایطی جنبش‌های اصلاحی به صورت «هموار» و در چه شرایطی به صورت «ناهموار» در جامعه جریان پیدا می‌کند. این سؤال از این نظر اهمیت پیدا می‌کند که هزینه‌های انسانی و مالی جنبش‌های اجتماعی «ناهموار» در مقایسه با «هموار» سنگین‌تر است. در اینجا فقط به سه عامل که به عملکرد نخبگان و سرنوشت جنبشها ربط دارد، اشاره می‌شود. (منظور از نخبگان، افراد «تأثیرگذار» جامعه، مانند سیاستمداران، روحانیان، روشنفکران و مدیران است). به این معنا که این نخبگان، صرف نظر از این که با یک جنبش مخالف یا موافق، یا نسبت به آن بی‌طرف باشند، چه تلقی‌ای از ظهور و افول جنبش‌های اجتماعی در جامعه دارند. مثلاً برآمدن جنبشها را امری «طبیعی» یا «غیر طبیعی» می‌دانند. در اغلب جوامع کنونی که در معرض فرآیندهای نوسازی قرار گرفته‌اند (مانند فرآیندهای صنعتی شدن، تولید و مصرف انبوه، آموزش، بهداشت و درمان همگانی، ارتباطات و رسانه‌های همگانی، مهاجرت) هویت، همبستگیها و گفتمانهای پیشین افراد دستخوش تغییرات جدی شده است. از این رو، در این شرایط ساختاری، افراد جامعه مستعد قبول یا مخالفت با هویتها، همبستگیها و گفتمانهای جدید (و به تعبیر دقیق‌تر، جنبش‌های جدید) می‌شوند. به بیان دیگر، در ساختار متتحول جوامع کنونی، چه در جوامع در حال توسعه و چه توسعه یافته، ظهور و افول جنبش‌های

اجتماعی، همان‌قدر طبیعی است که گسترش فزاینده نهادهای بوروکراتیک طبیعی است. از این‌رو، اگر طرز تلقی نخبگان از ظهور جنبشها «طبیعی» باشد، آنان کوشش خواهند کرد به جای مقابله با آن از طریق نهادینه کردن، تقاضاهای این جنبش را از راههای روشن تخلیه کنند. از این‌رو، در چنین حالتی، امکان این که جنبشی به صورت «هموار» ظهور کند، بیشتر می‌شود. ولی اگر تعداد قابل توجهی از نخبگان، جنبشهای اجتماعی را امری «غیر طبیعی» تلقی کنند و آن را ناشی از توطئه گروههای سیاسی قدرت‌طلب یا نیروهای خارجی بدانند، در این حالت، امکان مقاومت در برابر تقاضاهای جنبش زیاد می‌شود و احتمال تبدیل جنبش به وضعیتی «ناهموار» افزایش پیدا می‌کند.

عامل دوم به میزان «انعطاف‌پذیری نخبگان» در کسب اهداف جنبش (یا مخالفت در برابر اهداف آن) مربوط می‌شود. اگر «اصولگرایی کلیشه‌ای»، ویژگی مسلط نخبگان جنبش و مخالفان آن باشد، در چنین شرایطی، جنبش مستعد پذیرش صفت «ناهموار» می‌شود. (منظور از اصولگرایی کلیشه‌ای، پافشاری بر تقاضاهایی است که ممکن است به صورت منطقی، امر صحیحی باشند، اما از لحاظ عملی شدن در جامعه، با انواع مشکلات رو به روست و نخبگان بدون توجه به این مشکلات، به صورت یکسویه بر آنها اصرار می‌ورزند، تا اینکه «واقعیات وحشی جامعه» وضع دیگری را به آنها تحمیل کند). ولی اگر نخبگان جامعه انعطاف داشته باشند (انعطاف نه به معنای بی‌معیاری و بی‌منطقی، بلکه به این معنا که بتوانند اصولگرایی و تقاضاهای خود را در جریان گفت و گو میان موافقان و مخالفان جنبش، جرح و تعدل کنند)، جنبش را مستعد صفت «هموار» می‌کند.

عامل سوم این است که نخبگان جنبش (یا مخالفان آن) چگونه می‌خواهند «نارضایتی‌های مردم» را که اینک به جنبش پیوسته‌اند، «تخلیه»

کنند. همه می‌دانیم در جنبش‌های انقلابی، نخبگان پیروز برای تشفی مردم رنجدیده، خواسته یا ناخواسته به راه «انتقام» می‌روند. ولی در جنبش‌های اصلاحی، بیشتر بحثها حول «محاکمه افراد مقصو» یا «عفو آنان» و «فراموش کردن گذشته» دور می‌زند. با این همه، برای اینکه جنبش‌های اصلاحی «هموار» بمانند، باید نخبگان جنبش، آمادگی بیشتری داشته باشند و بتوانند برای تخلیه نارضایتی مردم، به «گفت و گو میان طرفین درگیر در پیشگاه افکار عمومی» متوجه شوند. به بیان دیگر، «کمیته‌های ملی حقیقت‌یاب» در این جنبشها حتی به دنبال محاکمه و عفو هم نیستند، بلکه به دنبال تخلیه نارضایتی مردم از طریق آگاه کردن افکار عمومی‌اند (گفت و گو میان کسانی که به حق یا به ناحق مقصو حوادث تلغیت گذشته شناخته می‌شوند، با کسانی که حقوقشان در این حوادث پایمال شده است). از این‌رو، تازمانی که نخبگان در جنبشها به دنبال تسویه حساب از طریق محاکمه یا عفو از موضع بالا باشند، امکان مخالفت مخالفان جنبش افزایش پیدا می‌کند و جنبش مستعد پذیرش وضعیت «ناهموار» می‌شود. بنابراین، طرز تلقی و عذرکرد نخبگان جامعه در این که جنبشها به طور طبیعی و در بخش آشکار و روتین جامعه ظاهر و تخلیه شوند، نقش تعیین کننده‌ای دارد.

برابر این مقوله‌بندی، جنبش دوم خرداد چگونه جنبشی است و چه آینده‌ای دارد؟ جنبش دوم خرداد، تاکنون، چه در مرحله رویش (مرحله تکوین «گفتمان») و چه در مرحله گسترش آن، یک جنبش اصلاحی و «هموار» بوده است، زیرا تاکنون مطالبات خود را از راههای «روتين» پی گرفته است. پس از جنگ، متفکران جامعه توانستند از اندیشه «مردم سalarی» و ساز و کارها و لوازم آن در برابر آن اندیشه و گرایش سیاسی که کوشش داشت به نام اسلام و انقلاب، حکومتی بسته را مستقر کند، دفاع کنند. این «ایده‌ها» در محیطهای علمی تا حدودی مورد گفت و گو قرار گرفت و در

کتب و رسانه‌های کوچک، امکان چاپ پیدا کرد. سپس مورد توجه اقشار وسیع باسوساد و اهل فکر و درد قرار گرفت. تا جایی که «گفتمان مردم‌سالاری» تبدیل به گفتمان مسلط در محیط‌های فرهنگی و سیاسی شد. گروههای سیاسی جامعه، مانند انجمنهای اسلامی دانشگاهها، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، بخشی از حزب کارگزاران و بالاخره حزب مشارکت اسلامی، این تقاضاهای مردم‌سالارانه را در برنامه‌های انتخاباتی خود قرار دادند و سرانجام این جنبش توانست از طریق فرآیندهای انتخاباتی، قوه اجرائیه، شوراهای شهر و اخیراً مجلس شورای اسلامی را برای پیگیری مطالبات خود در دست بگیرد. به رغم این که در دهه گذشته از سوی مخالفان این جنبش، موافع زیادی ایجاد شده است، ولی تاکنون پیگیری مطالبات این جنبش از راههای «روتين» خارج نشده است. حتی در نیمه دوم سال ۷۷ که قتل‌های زنجیره‌ای در مقابله با جنبش اتفاق افتاد و با وجود آنکه پس از پیروزی شگرف اکثریت نمایندگان دوم خردادی در مجلس ششم در بهمن ۷۸، سعید حجاریان ترور شد، ۱۸ روزنامه و نشریه به صورت فله‌ای و شبانه در اردیبهشت ۷۹ تعطیل شد، پس از سه ماه تأخیر در اعلام نتایج انتخابات، هفتصد هزار برگ رأی از آراء مردم ابطال شد، مخالفان جنبش دوم خرداد و ناظران سیاسی انتظار داشتند که این جنبش از وضعیت «هموار» به سوی «ناهموار» حرکت کند، اما چنین اتفاقی نیفتاد. از این رو، به نظر می‌رسد که جنبش دوم خرداد در آینده خواهد توانست از طرق قانونی، مطالبات خود را در مجلس ششم نهادینه کند و به تدریج انژی جنبش را تخلیه و آرام کند.

اما آیا تداوم «وضعیت هموار» جنبش در آینده، تضمین شده است؟ در پاسخ می‌توان گفت چنین تضمینی وجود دارد. برابر آنچه که گفته شد، یکی از شرایطی که این وضعیت را تضمین می‌کند، به «طرز تلقی و عملکرد نخبگان

در چگونگی رویارویی با جنبش» بستگی دارد که اینک این شرایط را مروز می‌کنیم. اول، هنوز تعداد زیادی از نخبگان جامعه طرز تلقی «طبیعی» از جنبشهای اجتماعی ندارند. بخشی از آنان اساساً جنبشهای اجتماعی را در حد یک شورش، یک «غائله» و یا یک «حادثه تلغیت» تقلیل می‌دهند. بخشی از آنان تنها جنبش انقلابی مردم مسلمان در سال ۵۷ و جنبش مردمی ۱۵ خرداد را به عنوان جنبشهای اصیل و اسلامی به رسمیت می‌شناسند و بقیه جنبشها، از جمله دوم خرداد را اصیل نمی‌دانند و اگر در برابر این جنبش با تمام توان می‌ایستند، به خاطر آن است که قدرت انجام این کار را ندارند، و گرنه می‌ایستادند. دوم، اگر چه «انعطاف‌پذیری نخبگان» مخالف و موافق، نسبت به گذشته افزایش پیدا کرده، ولی هنوز از «اصولگرایی کلیشه‌ای» آن است که «گفت و گو» حتی در میان نخبگان دوم خرداد و نخبگان مخالف آن در حکومت و گروههای سیاسی مخالف روزنامه‌های دوم خردادی، تا حدودی امکان یک «گفت و گو از راه دور» را فراهم کرده بودند که مخالفان جنبش دوم خرداد با تعطیلی آنها، در انجام این مهم ایجاد مانع کردند. هنوز نخبگان جامعه در انجام گفت و گو از برچسب «سازش» می‌ترسند و علاقه دارند منزه طلبانه از اصولگرایی کلیشه‌ای خود در نزد هواداران دفاع کنند. سوم، اگر چه در جنبش دوم خرداد سخن از انتقام گرفتن از کسانی که به حقوق شهروندان تجاوز کرده‌اند نیست، ولی هنوز بعثتها در سطح «محاکمه» مانده است و حتی به مرحله «عفو» نرسیده است. هنوز نخبگان جامعه آمادگی ندارند برای «تخلیه نارضایتی مردم از نابسامانی‌های گذشته» کمیته‌های حقیقت‌یاب را به کمیته‌هایی برای برقراری گفت و گو، با حضور طرفین درگیر، در پیشگاه افکار عمومی تبدیل کنند. به عنوان مثال، هنوز نخبگان جامعه آمادگی آن را ندارند که شاهد جلسه گفت و گویی باشند که در یک طرف آن اکبر گنجی و در طرف دیگر آن فلاحیان قرار گیرد و آنان در

برابر افکار عمومی به تجزیه و تحلیل علل قتلهای زنجیرهای بپردازند. (مخالفان دوم خرداد علاقه دارند شخصیتهای همچون گنجی همچنان در زندان باشند). از این رو، تازمانی که این موانع سه گانه در کار باشد (در کنار علل دیگری که ذکر آن در قلمرو موضوع این نوشه نیست) جنبش دوم خرداد استعداد آن را دارد که از حوزه آشکار، روتین و قابل پیش‌بینی خارج و وارد حوزه ناهموار و غیر قابل پیش‌بینی شود. به سؤال این نوشه برگردیم. اگر نخبگان جامعه به تقویت ویژگیهای مدنی جامعه علاقه دارند، لازمه آن این است که بدانیم جنبش‌های اجتماعی جامعه مدنی، جنبش‌های «هموار»ند و وقوع جنبش‌های «ناهموار»، جامعه را از ویژگیهای مدنی (که در آن شهروندان برابر و صاحب حق و تکلیف‌اند و حکومت در برابر احقاد این حقوق پاسخگو است) دور می‌کند. این نخبگان می‌توانند از یک طرف به تحقق جامعه مدنی علاقه داشته باشند و از طرف دیگر به «لوازم» جنبش‌های «هموار» پایبند نباشند. دیگر آن که نخبگانی هم که با جنبش دوم خرداد مخالفاند، بد نیست توجه داشته باشند که راه معقول مبارزه با جنبش دوم خرداد این است که اجازه دهنند مطالبات این جنبش از طرق «روتین» نهادینه و تخلیه شود. زیرا مقاومت در برابر «جنبش هموار دوم خرداد» آن را ریشه کن نمی‌کند، بلکه تنها این جنبش را «ناهموار» می‌کند و پیامد یک جنبش «ناهموار». اگر چه ممکن است امکان موفقیت نخبگان جنبش دوم خرداد را کاهش دهد، ولی قطعاً امکان موفقیت مخالفان آن کمتر خواهد بود. اساساً معلوم نیست در یک وضعیت «ناهموار»، مردم ناراضی، مردم جوانی که در معرض فرآیندهای نوسازی قرار دارند و تشنه «جنبش»‌ها و «هیجانات جمعی» اند، با نخبگان مخالف چه برخوردي خواهند کرد.

پی‌نوشت:

۱. تقیم‌بندی جنبش‌های اصلاحی به «هموار» و «ناهموار». از نگارنده است. این تقیم‌بندی را از مطالعاتی که درباره جنبش‌های اجتماعی جدید که در یک دهه گذشته در اروپای غربی و شرقی، آفریقا و جنوبی و در ایران جاری است. الهام گرفته‌ام. به همین دلیل، از ائمه این تقسیم‌بندی در این نوشتۀ جنبه آزمایشی دارد و تیازمند نقد و بررسی صاحب‌نظران است. برای آگاهی از کم و کاف جنبش‌های جدید اجتماعی، نگاه کنید به: تیموتی گارتن آش، «ده سال بعد»، ماهنامه نگاه نو. شماره ۴۴، صص ۲۷-۴۰ و همچنین به:

Scott, Alon. *Ideology and the New Social Movements*. London. Unwin Tlyman. 1990.

## بحران دوگانگی در قدرت

### دکتر سعید حجاریان

● آقای دکتر حجاریان! به عنوان اولین سؤال، شما چه تعریفی از یک شرایط نرمال سیاسی در یک نظام شبه دمکراتیک و یا دمکراتیک به دست می‌دهید؟ در شرایط نرمال سیاسی، چند فاکتور نقش دارند که اگر این چند شاخص را داشته باشیم، می‌توانیم بگوییم شرایط سیاسی باز و نرمال است. اول اینکه توده مردم به سرنوشت خود اهتمام داشته باشند و بتوانند حقوق خود را استیفا کنند. راههای استیفای حقوق سیاسی مردم باز باشد و همه مردم بتوانند از بین گزینه‌های مختلف سیاسی که همانا برنامه‌های سیاسی مختلف است، انتخابی آزادانه داشته باشند و در انتخاباتی منصفانه، الیت و نخبگان سیاسی، چرخش داشته باشند. یعنی به مردم اجازه انتخاب و اجازه چرخش نخبگان سیاسی داده شود و تداول قدرت وجود داشته باشد. شاخص دیگر اینکه باید کالای سیاسی در بازار سیاست موجود باشد و بنگاههای سیاسی که همان احزاب سیاسی‌اند، بتوانند کالاهای خود را که برنامه‌ها و کارپایه‌های سیاسی است، به مردم عرضه کنند. در این شرایط می‌توان گفت که یک بازار پرونق سیاسی وجود دارد. مانند بازار اقتصادی که همه مردم در آن آمد و شد می‌کنند و متناسب سلیقه و بودجه و نیاز خود کالاهای مختلف را خریداری می‌کنند. از سوی دیگر در بازار هم بنگاههای اقتصادی فراوانی

وجود دارند که سازوکار بازار را تأمین می‌کنند. این می‌شود رونق اقتصادی. در سیاست هم نیز این مفهوم وجود دارد، وقتی بازار سیاست گرم است که در یک سو خریداران کالای سیاسی یعنی مردم، حضور داشته باشند و در سوی دیگر کالاهای متنوع به این بازار عرضه شود و دادوستد و رونق جریان داشته باشد. البته شاخصه‌های دیگری نیز وجود دارند که شرایط نرمال سیاسی را تعریف می‌کنند اما این دو شاخص مهم‌ترین شاخصهای یک شرایط نرمال سیاسی‌اند که اگر موجود بود، می‌توان گفت شرایط سیاسی نرمال است. اگر هر یک از این دو شاخص کاهش یابد یا مفقود باشد، از حالت نرمال خارج شده‌ایم.

● به نظر می‌رسد در کشورهایی که از نظر توسعه سیاسی در شرایط گذار به سر می‌برند و روند دمکراتیزه شدن قدرت، از سوی مردم و نهادهای دمکراتیک به شکل یک جنبش اجتماعی دنبال می‌شود، این جنبش به شرایطی می‌رسد که ظرفیتهای حقوقی نظام موجود، نمی‌تواند پاسخگوی مطالبات آن جنبش باشد و استمرار مطالبات از سوی جنبش و همچنین استمرار عدم پاسخگویی به مطالبات از سوی حاکمیت، شرایطی سیاسی را به سمت نوعی قفل شدن پیش می‌برد، به اعتقاد شما چه ارتباطی میان ظرفیتهای سیاسی - حقوقی یک نظام و از سوی دیگر مطالبات دمکراتیک یک جنبش اجتماعی وجود دارد؟

- ببینید، مطالبات سیاسی مردم، همیشه وجود دارند اما نه به معنای مطالبات اقتصادی، چون مطالبات و بازار اقتصادی توقف بردار نیست. یعنی بازار اقتصادی همیشه مشتری دارد، مثل بازار کفر و دین است که گفته‌اند، «بازار کفر و دین بی‌مشتری نیست.» اما بازار سیاست ممکن است بدون مشتری باشد، مطالبات سیاسی مانند مطالبات اقتصادی نیست که بگوییم همیشه.

همه اقسام مردم، طالب کالای سیاسی هستند. این معنا دلایل متعددی هم دارد.

### ● این دلایل چیست؟

- برعکس از این دلایل، عدم وجود کالای سیاسی در بازار سیاست و یا تک کالایی و یا تک بنگاهی بودن بازار است در بازار سیاسی خیلی از کشورها یک حزب بیشتر نیست و مردم مجبورند فقط کالای همان حزب را تهیه کنند، مثل سیستم سیاسی عراق کنونی که یک حزب بیشتر ندارد و مردم ناچارند به کالای همان حزب اکتفا کنند. اگر شرایط نرمال باشد و فشار حکومتی وجود نداشته باشد، مشارکت خیلی کم خواهد شد. مردم یک کالا را نمی‌پسندند که بخرند. اما همیشه این طور نیست که مشکل تک بنگاهی بودن باشد، البته بدتر تاز تک بنگاهی، یعنی بی‌بنگاهی هم داریم. در برخی کشورها اصلاً بنگاه سیاسی وجود ندارد. مثل رژیم‌های سلطنتی که تنها شاه تصمیم گیرنده است و سیاست می‌ورزد، مردم نیز رعیت شاه هستند نه شهروندان آزاد که قدرت خرید کالای سیاسی داشته باشند. و برای آنکه مطالبات سیاسی معنی ندارد و رژیم‌های تک حزبی از این نوع رژیم‌ها بهترند چون بالاخره یک بنگاه و کالای سیاسی وجود دارد.

### ● آیا این شرایط تنها برخاسته از سیاستهای رژیمهای است؟

- البته همه‌اش تقصیر رژیمهای سیاسی نیست، کشورهایی وجود دارند که بنگاههای سیاسی فراوانی در آن وجود دارد اما مردم میل به مشارکت سیاسی کمی دارند و به اصطلاح گرایشات انزواجویانه سیاسی (Isolationism) دارند و کاری به سیاست ندارند و سرگرم کار و اقتصاد و هنر و کاری به دولت و دولتمردان و اینکه چه کسانی بر آنها حکومت می‌کنند، ندارند لذا

بسیاری از کشورها مثل شمال اروپا و حتی ژاپن، مردم وارد بازار سیاست نمی‌شوند در حالی که بنگاهها به راه هستند، چراغها روشن است و کالاهای سیاسی عرضه می‌شود اما مشتری وجود ندارد و در واقع بازار را کد است.

● چرا؟

دلایل متعددی دارد. یک دلیل ممکن است این باشد که مردم فکر می‌کنند، حضورشان در بازار سیاست اثر بخش نیست و سیاست پشت درهای بسته و در معاملات سیاسی رقم می‌خورد. از نظر آنها احزاب تنها زرور قدمکراسی هستند و رأی آنها در سرنوشت‌شان تأثیری ندارد، برخی دیگر از مردم نیز می‌گویند، کالای همه احزاب شبهه هم است و خواسته ما در احزاب وجود ندارد و اجازه بروز به آن نداده‌اند، مثل طرفداران احزاب کمونیست، فاشیست که در برخی کشورهای اروپایی ممنوع‌und لذا در بازار سیاست شرکت نمی‌کنند، چون بنگاه مورد علاقه آنها تعطیل است مثلاً دولت ترکیه «حزب رفاه» یا «حزب فضیلت» کنونی را تعطیل کرد و اجازه نمی‌دهند کاندیدا معرفی کنند، دولت ژنرال‌ها جلو آن را می‌گیرند در حالی که یک حزب ملی است لذا طرفداران این حزب در بازار سیاست شرکت نمی‌کنند. پس ممکن است شرایط انزواجویی سیاسی و سیاست گریزی ناشی از رقابت ناکامل باشد.

● ممکن است شرایط عکس انزواجویی و سیاست گریزی در برخی کشورهای جهان سوم وجود داشته باشد، فرض کنید یک جنبش اجتماعی وجود دارد که در آن برخی نهادهای دمکراتیک هم وجود دارند و این نهادها برخی مطالبات سیاسی مردم را مطرح می‌سازند، اما به درهای بسته برخورد می‌کنند که استمرار این شرایط، یک انسداد سیاسی را به وجود می‌آورد، شما این فضای را

### چگونه تصویر می‌کنید؟

– انسداد سیاسی ترجمه‌ای از Political exclusionism است، شاید این اصطلاح را در فارسی من وضع کرده باشم، در مقاله‌ای که در اطلاعات سیاسی - اقتصادی نوشتم، لغت انسداد سیاسی را بجای به کار بردم و نمی‌دانم آیا قبل از من نیز کسی این کار را کرده است یا نه. انسداد سیاسی را در مقابل به معنای شمولیت سیاسی و در برگیرندگی سیاسی، استفاده کردم. انسداد سیاسی دو حالت دارد که حالت اول انسداد کامل و قفل شدگی است. دیگری باریک شدگی فضای سیاسی است، همان طور که شاعر می‌گوید: «جريدة رو که گذرگاه عافیت تنگ است.» وقتی که گذرگاه عافیت تنگ باشد، انسان باید جريده رو باشد و پاورچین، پاورچین، از کنار سیاست عبور کند. شاعر در جای دیگری می‌گوید: «به دریا در منافع بی‌شمار است، اگر خواهی سلامت، در کنار است در دریا مروارید، مرجان فراوان است، و دریانوردی منافع زیادی دارد، اما همان طور که منافع دارد، خطر و ریسک هم دارد. اما اگر می‌خواهی سلامت باشی، دریانوردی را کنار بگذار و در کنار ساحل راحت زندگی کن.» سیاست هم دریایی مواج است که منافع زیادی دارد اما هزینه آن نیز بالا است، لذا بسیاری از توده مردم که اهل ریسک نیستند، نمی‌خواهند وارد این دریای پرتلاطم شوند و ترجیح می‌دهند زندگی غیر سیاسی داشته باشند. البته این شرایط را نمی‌توان انسداد سیاسی نامید اما می‌توان از آن به عنوان فرهنگ غیر مشارکتی سیاسی نام برد که در آن فرهنگ اعتماد سیاسی مردم پایین است و بیشتر به مسائل کم خطرتر تمایل دارند و وارد سیاست نمی‌شوند در فرهنگ و ادبیات فارسی چقدر از این مفاهیم وجود دارد «سری که درد نمی‌کند، دستمال نمی‌بندند.»، «سرش بوی قورمه سبزی می‌دهد.» یا «سرش به تنش زیادی کرده است.» و یا «زبان سرخ، سرسبز می‌دهد بر باد.» و... که در آنها به غیر سیاسی بودن توصیه شده

است و غیرسیاسی بودن را تشویق می‌کند، خلاصه اینکه «به صحبت پادشاهان نروید، صحبت حکام، ظلمت شب یلداست.» و این مفهوم را تبلیغ می‌کند که سیاست به قشر خاصی تعلق دارد، فقط نخبگان خاصی حق سیاست ورزی دارند. این هم نوعی انسداد است اما در انسداد واقعی سیاسی مردم برای طرح مطالبات خود هجوم می‌برند، اما ظرفیت اجابت مطالبات در رژیمهای پایین است و نمی‌توانند به آن پاسخ بدهند و به اصطلاح آن را در خود جذب (Absorb) کنند مثل فرزندی که مطالبات دارد و برای رفتن به مدرسه قلم، دفتر، کتاب می‌خواهد، اما پدرش از قبل برای چنین روزهایی فکر نکرده است، لذا برای برآورده کردن مطالبات فرزندش در می‌ماند، او چند کار می‌تواند انجام دهد. یکی اینکه فرزندش را سرکوب کند، می‌تواند جواب ندهد و از کنار آن بگذرد و می‌تواند فرار کند، یعنی خانه خود را ترک کند و بگوید فرد دیگری باید جواب این فرزندش را بدهد، چون من از پس فرزندان خود بر نمی‌آیم. اما یک پدر دوراندیش، از ابتدای بسته شدن نطفه فرزندش، به فکر آتیه او خواهد بود و از همان وقت کارهایی انجام می‌دهد که مثلاً بیست سال دیگر که دخترش می‌خواهد شوهر کند، آمادگی داشته باشد. مثل مادرها که جهیزیه جمع می‌کنند، به فکر آینده دخترش باشد. نظامها نیز باید کم کم ظرفیت سازی کنند. تا در موقع حساس، دچار مشکل نشوند. دولتها باید به گونه‌ای فکر کنند که مردمشان تکامل پیدا کنند. جو اعم به سمت شهرنشینی پیش می‌رود، سواد عمومی گسترش می‌یابد، لذا دولتها باید از قبل در مورد آن برنامه‌ریزی داشته باشند. مثلاً با این نرخ رشد جمعیت، بعد از چند سال باید این تعداد مدرسه داشته باشیم و شروع به مدرسه‌سازی کند و یا اینکه ظرفیتهای شغلی را افزایش دهد، همان طور که در مورد بازار اقتصاد و معیشت. دولتها باید به اقتصاد کلان فکر کنند، درباره سیاست کلان هم باید فکر کنند و مواظب مطالبات جدید الولاده مردم باشند. مثلاً شاید مردم

۵۰ سال پیش دنبال خیلی از چیزهایی که امروز وجود دارد نبودند و نمی‌دانستند چنین چیزهایی هم وجود دارد، اما دولت‌ها دوراندیشند. در واقع دولت یعنی همین دولت باید با نگاه به آینده ظرفیتهای لازم را در خود، و در دستگاه اداری خود به وجود بیاورد تا در زمان مناسب بتواند پاسخ بدهد، اگر دولتها به این کارها اقدام نکنند، مجبور خواهند بود انسداد ایجاد کنند، یعنی بگویند، حالا که کودک بزرگ شده است، باید همان کفشه را که قبلاً برای او خریده بود، بپوشد و کفش را به زور پای کودک کند، خب به پای کودک فشار می‌آید و پای او در انسداد و منگنه قرار می‌گیرد. حالا ممکن است تحمل کند اما عقب مانده باقی بماند و پایش ناقص شود و ممکن هم هست که اعتراض کند. اگر اعتراض کرد و انسداد هم بود، جنبش‌های اجتماعی و سیاسی بوجود می‌آیند. در واقع این جنبش‌های مولود عقب ماندگی ساخت سیاسی در برابر رفتار سیاسی توده مردم است. این فرآیند در جنبش‌های اجتماعی و انقلابات به همین شکل است و معنی آن این است که ظرفیت سیاسی رژیم کم است و پاسخگویی آن در حد پایینی قرار دارد و نمی‌تواند مطالبات مردم را هدایت کند، مردم همه ساكت نیستند و با بیان اعتراض وارد می‌شوند، البته ممکن است عده‌ای هم اعتراض نکنند، چون سیاست کالای عامه‌پسندی نیست و بازار سیاست کامل وجود ندارد و ممکن است مردمی دچار «کلی مسلکی سیاسی» و سیاست گریزی (Pacifism) و عدم اعتماد به نفس سیاسی شوند و کاری به سیاست نداشته باشند. مثل مردم کره شمالی، که کاری به سیاست ندارند، اگر دولت به آنها خانه‌ای بدهد، بیمه‌ای داشته باشند، شاغل هم باشند، دیگر کاری به سیاست ندارند. البته نمی‌توان گفت در این کشورها انسداد سیاسی وجود دارد، در شرایطی انسداد سیاسی به وجود می‌آید که جنبش اعتراضی وجود داشته باشد، در واقع انسداد در مقابل اعتراض ایجاد شده و به زبان دیگر راه‌بندان شده است یعنی مردم قصد رفتن دارند، اما راه باریک

و راه بندان بوجود آمده است چون شهرداری قبل افکر نکرده که باید برای این جمعیت اتوبان بسازد.

● آقای حجاریان! همان طور که می‌دانید یکی از ویژگی‌های نظامهای شبه دمکراتیک توزیع دوگانه قدرت است، به گونه‌ای که برخی از ابزارهای قدرت در اختیار نهادهای سنتی و برخی دیگر در اختیار نهادهای دمکراتیک است که قدرت اصلی در اختیار نهادهای سنتی است. این توزیع ناهمگون قدرت چه تبعاتی را در یک شرایط گذار سیاسی می‌تواند به وجود بیاورد؟

- اسم این توزیع، توزیع ناهمگون قدرت نیست، چون توزیع قدرت در همه جا ناهمگون است، اصلاً وجود دولت به معنای توزیع ناهمگون قدرت است، چون قدرت در خود دولت به صورت متراکم است و توده مردم، احزاب و N.G.O‌ها قدرت کمتری دارند. همان‌طور که در ثروت توزیع نابرابر داریم، در قدرت هم توزیع نابرابر داریم. همان‌طور که در منزلت و معرفت، توزیع نابرابر است، در مورد قدرت هم همین‌طور است.

● منظور من از ناهمگون بودن، از نظر شکل و کارکرد سیاسی است. چون در برخی نظامهای نهادهای دمکراتیک وجود دارد و هم نهادهایی انتصابی.

- به این شرایط، «حاکمیت دوگانه» گفته می‌شود که ناشی از منابع مشروعیت دوگانه و یا چندگانه است، حاکمیت دوگانه منبعث از منابع قدرت و مشروعیت دوگانه است، اگر شما سؤال را تصحیح کنید، می‌توان در مورد آن صحبت کرد.

● این حاکمیت دوگانه را که شما به آن اشاره کردید، در جوامعی که در حال گذار به سر می‌برند و جنبش اجتماعی در آنها نمو دارد، میان نیروهایی که در نهادهای دمکراتیک به صورت انتخابی وجود دارند و نیروهایی که در

نهادهای انتصابی، قدرت اصلی را در دست دارند، تعارضاتی بوجود می‌آید. به اعتقاد شما حاکمیتهای دوگانه چه تنوعاتی دارد و در شرایط تنافض‌آمیز چه هزینه‌ها و تبعاتی خواهد داشت؟

ـ ما به دو شکل از حاکمیت دوگانه می‌توانیم اشاره کنیم. یک نحوه حاکمیت وجود دارد که این حاکمیت کارکردی است. در واقع دوگانگی Functional حاکمیت وجود دارد، اما به نوعی یک تقسیم کار سیاسی بدون تداخل مرزها وجود دارد. زمانی که فرمان مشروطیت صادر گردید، پذیرفته شد که نهاد مردم سalarی به اسم عدالتخانه تأسیس شود و مجلس تأسیس شد که کارش تقنین بود اما قدرت اجرایی در دست شاه قرار داشت. اگر انقلاب مشروطه می‌توانست دوام بیاورد، معلوم می‌شد که حاکمیت دوگانه نیز می‌تواند وجود داشته باشد و Functional بوده و کارکرد داشته باشد. در خیلی از کشورهای در حال گذار از این وضعیت وجود دارد. در انگلستان - شاید هفت قرن، حاکمیت دوگانه Functional وجود داشته و دوام هم آورده است، اما یک حاکمیت دوگانه Dis Functional و «ناکارکرد» هم داریم که دوام نمی‌آورد و باید مسئله حل شود یعنی یا باید به سیستم حاکمیت دوگانه Functional تبدیل شود و حد و مرزهای قانونی به رسمیت شناخته شود و یا به حاکمیت یگانه تبدیل شود و از دوپایگی خارج شده و بر روی یک پایه قرار گیرد. این یک پایگی می‌تواند به نفع دمکراسی و یا به نفع سلطنت و یا الیگارشی نظامی تمام شود. که الیگارشی نظامی، در مقابل دمکراسی است. مثل بسیاری از کشورها از جمله برخی کشورهای همسایه و آمریکای لاتین که با کودتا، حکومت دوپایه به یک حکومت یک پایه تبدیل شده‌اند و الیگارشی نظامی قدرت را در دست گرفته است. پس در مقابل حاکمیت دوگانه غیرکارکردی Dis Functional سه مسیر وجود دارد. یک مسیر حاکمیت دوگانه کارکردی (Functional) و یک مسیر تک پایه شدن به نفع اقتدارگرایی و آمریت و مسیر

سوم کودتا به نفع الیگارشی نظامی است.

● به نظر من رسد در چنین نظامهایی زمانی که یک جنبش اجتماعی از دمکراتیک کردن سایر بخش‌ها، حمایت می‌کند، طبعاً حاکمیت احساس خطر خواهد کرد و تعارضاتی در جامعه بوجود خواهد آمد، فرآیند تعارضات میان نیروهای دمکراتیک و ساختار سنتی را چگونه تحلیل و توصیف می‌کنید؟

- این فرآیند در خشن‌ترین حالت به انقلاب می‌انجامد که از تبعات حاکمیت دوگانه ناکرکردی است، مثل ایران در آستانه انقلاب که دچار یک حاکمیت دوگانه شده بود. بختیار به عنوان نخست وزیر، وزرای خود را تعیین کرده بود، از سوی دیگر مهندس بازرگان هم وزرای خود را انتخاب کرده بود. حالا چه کسی تعیین کرد که کدام یک از وزرا وزارت را در دست بگیرند و به صندلی وزارت تکیه کنند؟

● طبعاً قدرت تعیین کننده بود، یک طرف قدرت جنبش اجتماعی و در طرف دیگر حاکمیت قرار داشت که اگر می‌توانست و قدرت داشت، حاکمیت را حفظ می‌کرد اما نتوانست.

- بله، یعنی در نهایت زور و قدرت سیاسی حرف آخر را می‌زند، اما در مورد سؤال شما یا انقلاب مسئله را حل می‌کند یا کودتا حرف آخر را خواهد زد.

● یعنی راه سومی وجود ندارد؟

- مواردی را که اشاره کردم در مورد بدترین شرایط بود. این مسئله را تروتسکی هم گفته است، او در مورد حاکمیت دوگانه در زمان انقلاب اکبر می‌گوید: «جز انقلاب راهی برای حل حاکمیت دوگانه Dual sovereignty وجود ندارد.» حالا ما می‌گوییم جز خشونت راه دیگری وجود ندارد، چون خشونت

هم کودتا و هم انقلاب را در بر می‌گیرد، مثلاً کودتای ۲۸ مرداد به حاکمیت دوگانه در ایران پایان داد، در دوره مصدق حاکمیت به شکل دوگانه درآمده بود. سرهنگ نصیری، فرمانی را از سوی شاه به دکتر مصدق ابلاغ کرد که به موجب آن دکتر مصدق از نخست وزیری عزل شده بود. مصدق دستور بازداشت نصیری را صادر کرد. در اینجا یک شرایط دوگانگی حاکمیت بوجود آمده بود و مصدق می‌خواست نخست وزیر باشد و خود را قانونی می‌دانست، لذا در نهایت تیمسار زاهدی و تانکها مسئله را حل کردند، در واقع با خشونت و کودتا، دوگانگی حاکمیت به نفع استبداد حل شد. در حالت انقلابی نیز می‌توان به زمان انقلاب خودمان اشاره کرد که مردم آمدند و به کمک کارمندان وزارت‌خانه‌ها، وزیران بختیار را راه ندادند و برخی از آنها را نیز گرفتند. در واقع با قدرت، در داخل خیابان مسئله حل شد.

● در حالت بهتر چه اتفاقی ممکن است بیفتد؟

– حالا اگر حاکمیت دوگانه ناکارکرد بخواهد به حاکمیت دوگانه کارکردن تبدیل شود، این حرکت اصلاحی است و به انقلاب و خشونت نیازی ندارد، چراکه می‌توان از طریق اصلاحات این کار را کرد. رفرم سیاسی و دمکرانیزاسیون که ما از آن به عنوان اصلاحات حرف می‌زنیم این است که حاکمیت دوگانه ناکارکرد، به تدریج به حاکمیت دوگانه کارکردن تبدیل شود، جوهر رفرم سیاسی با توسعه سیاسی یا دمکرانیزاسیون، همین است. حالا چه راههایی وجود دارد، خود یک بحث مفصلی است که باید در دروس نوسازی سیاسی به آن پرداخت.

● یکی از فضاهایی که احتمال پیش آمدن آن در حاکمیت دوگانه زیاد است، یک نوع بسته شدن فضای سیاسی است که شما از آن به عنوان انسداد سیاسی نام بر دید و قدری هم در مورد آن صحبت کردید، حالا در چنین شرایطی برای

خارج شدن از انسداد، به جز موارد کلی که اشاره کردید. اگر بخواهیم وارد جزئیات بیشتری شویم، به چه مواردی می‌توانید اشاره کنید.

- در چه مورد؟

● مثلاً اگر بخواهیم برای باز کردن انسداد سیاسی، از احزاب، مطبوعات و افکار عمومی هم کمک پنگیریم و آنها را هم وارد این فرآیند کنیم، این نهادها چگونه می‌توانند در باز کردن فضای سیاسی و قفل سیاسی اقدام کنند؟

- ببینید، شرایط انسدادی برای ابرام بر مطالبات سرعت می‌گیرد. شاید شما هم در بچگی در بازی «قلعه شاه مال منه» بازی کرده باشید، یک بازی بود که روی تپه‌های خاک انجام می‌شد و می‌رفتیم روی تپه، می‌ایستادیم و می‌گفتیم «قلعه شاه مال منه». حالا چه کار می‌کردیم؟ هر کس بالای تپه می‌رفت، بقیه را به طرف پایین تپه هل می‌داد و نمی‌گذاشت کسی بالا بیاید. خب حالا آن کسی که بالای تپه بود، یک انسداد ایجاد می‌کرد و کشمکش به وجود می‌آمد. در واقع هر کس به قله‌ای می‌رسد، سعی می‌کند دیگران را از بالا آمدن منع کند، مثل قله ثروت، مثلاً یک بنگاه اقتصادی که انحصار واردات موز را در دست دارد، طبعاً اجازه نمی‌دهد و تلاش می‌کند که به قول معروف، دست زیاد نشود، تا منفعت آن تنها در جیب خودش برود. این مقوله حتی در مورد علم هم مصدق دارد، مثلاً شما در کار علمی خود به شیوه‌ای دست پیدا کرده‌اید که می‌تواند خیلی کارساز باشد یا مثلاً پرگاری ساخته‌اید که به جای دایره، بیضی رسم می‌کند، طبیعی است که نمی‌گذارید کسی بر آن دست پیدا کند، مثلاً به یک نرم افزار خاص دست پیدا کرده‌اید، چندین قفل بر سر راه آن قرار می‌دهید تا کسی نتواند از روی آن کپی تهیه کند، و اگر نتوانست قفل را بشکند، یک مشت ویروس به داخل کامپیوتر او نفوذ کند!

● باز هم خوب است، چون آن قفلها برای جلوگیری از سرقت تعبیه شده و حق طبیعی اوست، اما این قفل در مورد مسائل اجتماعی حق دیگران را ضایع و مشکلاتی ایجاد می‌کند؟

– به هر حال، در قدرت، ثروت، علم، منزلت و کالاهای کمیاب که همه بشریت به دنبال آن هستند، افراد بعد از دستیابی به آن، به دنبال ایجاد انحصار و انسداد خواهند رفت. اما حالا چرا در بازار زرگرها فقط یک دکان نیست و در راسته زرگرها، هزار تا زرگری وجود دارد؟ چون یک نفر نمی‌توانست به همه پاسخ بدهد، از طرف دیگر همیشه دست بالای دست بسیار است لذا بعد از این که اولین زرگری باز شد، یکی دیگر در کنار او مغازه زرگری باز کرد، بعد نشستند با هم صحبت کردند که جلو آمدن سومی را بگیرند، و دو تایی یک «تراست» و یا «کارتلی» را به وجود بیاورند، سومی هم فشار می‌آورد و بالاخره او را هم وارد می‌کردند تا اینکه بازار گسترش پیدا کرد و آن دیگر محدودیت وجود ندارد و انسداد نیست. در قرون وسطی صنفهای اقتصادی اساسان بر انسداد بود، عقیده آنها براین بود که فوت و فن کوزه‌گری را فقط ممکن نمی‌دانستند و باید بله باشیم و به کسی یاد ندهیم، لذا از دو اجهای آنها فامیلی بود، مثلاً کوزه‌گرها، کیمیاگران، حکیمان و... دیگر صنوف فقط در میان خودشان، وصلت می‌کردند، در واقع به صورت صنفی ازدواج می‌کردند.

● در واقع به صورت «کاست» عمل می‌کردند؟

– بله، برای خود صنف بودند، کاست بودند برای اینکه اسرار حرفه‌ای آنها، به خارج از کاست نرود، این انسداد دسته جمعی است و تنها یک فرد به آن اقدام نمی‌کند. در قدرت هم همین است. چهار ژنرال با هم تصمیم به کوادتا می‌گیرند و می‌گویند قدرت را در میان خودمان تقسیم می‌کنیم، در واقع با هم کنار می‌آیند. پس انسداد و انحصار، ذات کار است، ذات کسانی است که

قدرت، ثروت، منزلت و معرفت دارند اما این یک روی سکه است، روی دیگر سکه به کسانی مربوط می‌شود که چالشگرند و آن کاست را challenge می‌کنند و می‌گویند ما هم باید به صحنه بیاییم. یک مقدار جمع‌تر بنشینید تا ما هم بنشینیم. یا خانه کوچک است، باید خانه بزرگتری درست کنیم تا ما هم جا بشویم. این چالش در دنیا بی که همه چیز آن جهانی شده و بازارها دیگر ملی نیست و بین‌المللی شده، مناسبات تحول بسیاری پیدا کرده است، بر سیاستها نیز تأثیر گذارد و چالش در عرصه سیاست، موجب شده است که احزاب سیاسی جدید به وجود می‌آیند.

● در واقع این چالشها مختص ایران نیست؟

– ببینید! زمانی بود که در عرصه سیاسی انگلستان، تنها شاه و مجلس لردها وجود داشت که اشرافیت زمیندار در آن بودند و در واقع در عرصه سیاست فقط دو بازیگر (Actor) وجود داشت. اما با برخاستن بورژوازی در انگلستان، این قشر جدید وارد صحنه شد و گفتند ما هم بازی اما هم شریک! علت این بود که آنها هم مطالبات داشتند. لردها و اشراف فتووال گفتند، لازم نیست یک مشت بورژوازی نو خاسته و بی‌سروپای شهری به مجلس لردها بیایند، آنها بروند برای خودشان یک مجلس تشکیل بدھند، که به «مجلس عوام» معروف شد. پس بازیگر بعدی نیز وارد شد. بعد هم کارگران خود را سازمان دادند، احزاب کارگری به وجود آمد، آنها هم فشار آوردند، اعتصاب کردند و با مبارزات تاریخی، اول ماه مه را به وجود آوردن تا حقوق سیاسی خود را گرفتند و حق رأی پیدا کردند و توانستند کاندیدا نیز بشونند، بالاخره این گروه هم وارد مجلس شد. بعد نوبت به زنان رسید.

● در واقع گروههای اجتماعی با جنبش‌های صنفی و اجتماعی توانستند به

### حقوق خود دست بیاپنده؟

- بله، این جنبشها، مطالبات را تجمعی کرده و به اهرم سیاسی تبدیل می‌کند و به میدان سیاسی Polity فشار وارد نماید و آن را فراخ می‌کند. سیاهها در اروپا و امریکا، حق رأی نداشتند اما اکنون برای ریاست جمهوری نیز کاندیدا می‌شوند، البته رأی نمی‌آورند، مثل «جسمی جکسون» اما می‌توانند کاندیدا بشوند، پس ببینید تجمع مطالبات از سوی مردم و فشار بر میدان سیاست، موجب افزایش ظرفیت سیاسی می‌شود و از انسداد می‌کاهد و قفلهای سیاست کم کم باز می‌شوند و گروههای جدید اجتماعی وارد صحنه می‌شوند و پروسه دمکراتیزه شدن به طور تدریجی اتفاق می‌افتد.

● در چنین فضایی که شما تصویر کردید، دو سناریو می‌تواند وجود داشته باشد. اول اینکه جنبش اجتماعی و گروهها و نهادهای این جنبش از قدرت حاکمه تمکین کرده و مناسبات قدرت را بپذیرند و به صورت ابزارهای قدرت عمل کنند و سناریوی دیگر این که گروهها و نهادهای دمکراتیک از قدرت سنتی تمکین نکنند و طبعاً چالش و درگیری میان دو طیف دمکراتیک و سنتی افزایش می‌یابد و طبعاً این چالشها جامعه را نیز در برخواهد گرفت که می‌تواند به یک بحران اجتماعی تبدیل شود. حالا ما می‌خواهیم از شما بپرسیم یک جنبش دمکراتیک چگونه می‌تواند از مزیتهای نسبی خود استفاده کرده تا هزینه جنبش اجتماعی کاهش یابد و انسداد سیاسی به استبداد سیاسی منجر نشود؟

- سؤال شما بحث در مورد تاکتیکهای دمکرانیزاسیون است، این تاکتیکها به حداقل شش واحد درس نوسازی و توسعه سیاسی نیاز دارد، زیرا آنقدر تاکتیک وجود دارد که از حوصله بحث خارج است. از سوی دیگر ما بحث کلان می‌کنیم، بحث کنونی ما حتی بحث استراتژی هم نیست چه رسد به بحث

تاکتیکها. استراتژیهای دمکرانیزاسیون هم زیاد است، که در این مورد، مقاله‌ای در نشریه اطلاعات سیاسی، اقتصادی، تحت عنوان «ساخت اقتدار سلطانی، آسیب‌پذیریها و بدیل‌ها» نوشته‌ام که می‌توانید به آن مراجعه و استراتژیهای آن را مطالعه کنید.

● به نظر من پاسخ به این سؤال خیلی مهم می‌تواند باشد، فرض کنید در جامعه‌ای یک جنبش اجتماعی وجود دارد که این که شرایط، جامعه را به طرف یک انسداد سیاسی سوق داده است زیرا از یک طرف در طی زمان، نقاط قوت جنبش از او گرفته می‌شود و از سوی دیگر به دیوارهایی برخورده می‌کند که دیگر نمی‌تواند پیش‌رفت کند، در چنین شرایطی چه استراتژی و یا سناریویی می‌تواند متصور باشد؟

- من می‌گویم بحث کلان و استراتژی بکنیم، شما باز هم صحبت از سناریو می‌کنید، من گفتم سناریوهای زیادی داریم، شاید ۸ تا ۱۰ سناریو وجود داشته باشد، آیا همه را برایتان بگویم، بروید مقاله مرا خلاصه کنید و ارایه دهید در این مقاله بدیل‌ها انتراتیووهای انسدادی را نوشته‌ام.

● پس یک سؤال دیگر را مطرح می‌کنم و بحث را تمام کنیم.

- سؤال شما در قالب بحث باشد و از مدار بحث خارج نشود.

● در سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۰ در فرانسه در زمان ژنرال دوگل پیراهن سیاه‌ها (پوزدالیست‌ها) و در دولت عثمانی «ینی چری‌ها» برای مقاصد سیاسی حاکمیت، از خشونت استفاده می‌کردند. این نیروها و به طور کلی جریانهای فشار چه نقشی در تبدیل انسداد سیاسی به استبداد سیاسی ایفا می‌کنند و از سوی دیگر، افکار عمومی و نیروهای جنبش اجتماعی، چه نقشی را می‌توانند

در مقابل آنها ایفا کنند؟

- اولاً هر دو مثالی که زدید، غلط است، در سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۰ در فرانسه جنبش پیراهن سیاه نداشتیم.

● پیراهن سیاه به صورت جنبش نبودند؟

- پس چی بودند؟

آنها در حمایت از احزاب حاکم راستگرای ژنرال دوگل عمل می‌کردند.  
خواسته آنها چه بود؟

برای استمرار جریان افراطی راستگرا در فرانسه حرکت می‌کردند.  
یا این ینی چری‌ها را چرا به عنوان مثال مطرح کردید؟

● ینی چری‌ها نیز در قالب گروههای فشار، در متصرفات عثمانی، در بوسنی و دیگر بخش‌ها، سعی می‌کردند با اقدامات خشونت‌آمیز در خیابانها به استمرار و تحکیم حکومت عثمانی در آن مناطق کمک کنند.

- نه، ینی چری‌ها این گونه نبودند، آنها بخشی از قشون نوشده سلطان عبدالحمید بودند، (خط شریف گلخانه) که ربطی به موضوع ماندارد و اگر بخواهید به مصادقهایی اشاره کنید، می‌توانید از پیراهن قهوه‌ای‌های زمان «موسولینی» قبل از استقرار «فاشیسم» در ایتالیا و پیراهن سیاه‌های «SS» قبل از آمدن هیتلر در زمان «هندنبورک» نام ببرید. مثالهایی بزرنید که مصدق داشته باشد.

● به هر حال آنها مصدق گروههای فشارند، که سعی می‌کنند با ایجاد خشونت، مناسبات قدرت را به نفع حاکمیت دست راستی تغییر دهند.

- البته میلیشیاهای دست چپی هم داریم. فقط پیراهن قهوه‌ای‌ها نیستند.

نیروهای چپ هم داریم که این طرفی کار می‌کنند اما نیرویی را که رژیمی مثل الجزایر به کار می‌برد و یا اسرائیل که از چنین نیروهایی استفاده می‌کند و اکنون به عنوان نمونه وجود دارد. آنها از ارتش رسمی خود برای این کار استفاده نمی‌کنند. اما گروههای غیررسمی اقداماتی صورت می‌دهند. این حرکات بدین معناست که آن رژیم، ظرفیت و مشروعیت به کار بودن رسمی نیروهای قدرت را ندارد و نمی‌تواند از دستگاههای رسمی قدرت استفاده کند. لذا می‌خواهد از طرق غیرقانونی مسائل خود را حل کند. در واقع این رژیمهای بحران مشروعیت دارند. رژیمی که پشت سر پیراهن قهودای‌ها و پیراهن سیاه‌ها و گروههای (S.S) و نئونازی عمل می‌کنند، داری چنین معضل و بحرانی هستند. البته ممکن است شماری از احزاب هم باشند که از طریق این نیروها به چنین شیوه‌هایی دست بزنند. چون به صورت رسمی نمی‌توانند، از قدرت خود استفاده کنند. دلایل زیادی هم دارد یا افکار عمومی اجازه نمی‌دهد و یا نظامهای بین‌المللی اجازه نمی‌دهند و یا هزینه سیاسی بالایی دارد و نمی‌خواهند مسئولیت آن را بپذیرند، لذا دست به بازار سیاه سیاست می‌زنند، همان طور که بازار سیاه اقتصاد داریم. در بازار زرگرها همه مغازه‌ها باز و چراغ آنها نیز روشن است، اما در گوش و کنار همین بازار زرگرها، عده‌ای را می‌بینید که سکه‌ها و گردنبندهایی را ردوبدل می‌کنند و می‌گویند از این دکان نخر، بیا برویم، پشت صحنه، جنس بهتر و ارزانتر به شما می‌دهم، بازار سیاست هم، بخش سیاه دارد، بازار سیاه سیاست شفاف نیست، و قصد هم ندارند که شفاف شود. مثلاً می‌گویند اگر دستگاه قضایی نمی‌تواند مسئله‌ای را حل کند، فلان کس، فلان کار را انجام دهد و مشکل را حل کند تا مسئله حل شود. در آمریکای لاتین، مسئله‌ای به نام «گمشدگان» وجود دارد که کلی آدم گم شده‌اند و معلوم نیست کجا هستند و خانواده‌های آنها سالهاست که به دنبال آنها هستند.

● مثل همین گمشدگان شیلی در دوران پنوشه؟

- بله، شیلی، آرژانتین و به طور کلی این روش، در آمریکای لاتین بیشتر است و گمشدگان فراوانی وجود دارد. حالا کار کیست معلوم نیست، کار دولت است؟ معلوم نیست، چون دولت که مسئولیت آن را نمی‌پذیرد. آیا کار احزاب است؟ آن هم معلوم نیست. به طور کلی سرخ آن گم است.

به دلایلی که گفتم بازار سیاه سیاست داریم نه تنها در مورد خشونت حتی در مورد خرید و فروش رأی هم این بازار سیاه وجود دارد. این اقدامات در سیستمهای دمکراتیک که در آن خشونت نیست، بازار سیاه سیاست وجود دارد. در همین جریان انتخابات آمریکا، در فلوریدا، صندوقهایی در فلان فروشگاه پیدا شد، یا مثلاً کارت‌های الکترونیک طوری بوده که ماشین، شماره آن را نمی‌خوانده است. تقلبات سیاسی، فساد سیاسی، بازار سیاه سیاست همه جا هست اما خشونت‌بارترین و بدترین وجه آن، همین گروههای پیراهن قهوه‌ای هستند که ابزار خشونت غیرمستقیم و غیررسمی دولتی‌اند.

## تاکتیک و استراتژی اصلاح طلبان

دکتر علیرضا علوی تبار

● ممیزهای و شاخصهای دوره هشتم ریاست جمهوری نسبت به دوره هفتم چیست؟

- از چند لحاظ می‌توان دوره هشتم ریاست جمهوری را از دوره هفتم آن متمایز ساخت:

الف - شعارهای آقای خاتمی و حامیانش در دوره هفتم از تازه‌گی و طراوت برخوردار بود و مردم تصور می‌کردند که تحقق این شعارها با هیچ مانع اساسی مواجه نخواهد شد. در حالی که شعارهای گام نخست اصلاحات (جامعه مدنی، حقوق مردم، مردم‌سالاری...) دیگر برای مردم آشنا و شناخته شده است و مردم کم و بیش از ظرفیتهای نظام و توانایی خاتمی و مجموعه همراهش در تحقق این شعارها مطلعند.

ب - در انتخابات هفتم آقای خاتمی نماد میل به دگرگونی و تغییر بود، در حالی که در انتخابات هشتم او نماد جلوگیری از تنش و تشنج و برخورد تلقی می‌گردد.

پ - در انتخابات هفتم جنبش اصلاحات فاقد نوع تشكل و سازماندهی فراگیر و عمومی بود و بیشتر حرکتی خودجوش محسوب می‌گردید، در حالی که در آستانه انتخابات هشتم، حداقل یک تشكل عمومی و چند تشكل

منطقه‌ای و صنفی فعال هستند.

ت - در انتخابات هفتم قوه مقننه در اختیار محافظه‌کاران و اقتدارگرایان بود ولی در انتخابات هشتم این قوه در مجموع در اختیار اصلاح طلبان قرار دارد.

ث - انتخابات هفتم با حضور نماد مشخص از جناح راست که نماد تمامی قدرت محافظه‌کاران بود، برگزار گردید در حالی که انتخابات هشتم قادر یک چهره شاخص که بتواند بخش قدرتمند جناح راست و (حداقل در ذهن مردم) نمایندگی کند، خواهد بود.

ج - از نگاه ناظران خارجی انتخابات هفتم می‌توانست به غلبه کامل یک جناح از حاکمیت جمهوری اسلامی بر جناح دیگر منجر گردد، در حالی که آنها در انتخابات هشتم بدبیر فته‌اند که هر تحدی که در انتخابات حاصل

<sup>۱</sup> در درجه اول این نظریه را می‌توان در کتاب «آغازینی اسلامی» از احمد مسعودی، انتشارات اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۵ مذکور کرد.

<sup>۲</sup> در درجه اول این نظریه را می‌توان در کتاب «آغازینی اسلامی» از احمد مسعودی، انتشارات اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۵ مذکور کرد.

<sup>۳</sup> در درجه اول این نظریه را می‌توان در کتاب «آغازینی اسلامی» از احمد مسعودی، انتشارات اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۵ مذکور کرد.

<sup>۴</sup> در درجه اول این نظریه را می‌توان در کتاب «آغازینی اسلامی» از احمد مسعودی، انتشارات اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۵ مذکور کرد.

<sup>۵</sup> در درجه اول این نظریه را می‌توان در کتاب «آغازینی اسلامی» از احمد مسعودی، انتشارات اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۵ مذکور کرد.

<sup>۶</sup> در درجه اول این نظریه را می‌توان در کتاب «آغازینی اسلامی» از احمد مسعودی، انتشارات اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۵ مذکور کرد.

<sup>۷</sup> در درجه اول این نظریه را می‌توان در کتاب «آغازینی اسلامی» از احمد مسعودی، انتشارات اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۵ مذکور کرد.

<sup>۸</sup> در درجه اول این نظریه را می‌توان در کتاب «آغازینی اسلامی» از احمد مسعودی، انتشارات اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۵ مذکور کرد.

<sup>۹</sup> در درجه اول این نظریه را می‌توان در کتاب «آغازینی اسلامی» از احمد مسعودی، انتشارات اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۵ مذکور کرد.

<sup>۱۰</sup> در درجه اول این نظریه را می‌توان در کتاب «آغازینی اسلامی» از احمد مسعودی، انتشارات اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۵ مذکور کرد.

<sup>۱۱</sup> در درجه اول این نظریه را می‌توان در کتاب «آغازینی اسلامی» از احمد مسعودی، انتشارات اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۵ مذکور کرد.

<sup>۱۲</sup> در درجه اول این نظریه را می‌توان در کتاب «آغازینی اسلامی» از احمد مسعودی، انتشارات اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۵ مذکور کرد.

<sup>۱۳</sup> در درجه اول این نظریه را می‌توان در کتاب «آغازینی اسلامی» از احمد مسعودی، انتشارات اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۵ مذکور کرد.

<sup>۱۴</sup> در درجه اول این نظریه را می‌توان در کتاب «آغازینی اسلامی» از احمد مسعودی، انتشارات اسلامی، تهران، سال ۱۳۷۵ مذکور کرد.

برنامه‌هایی بپردازند که فاصله زیادی از شعارها و عملکردهای آقای خاتمی در مدت چهار سال ریاست جمهوری اش نداشته باشد. این ارکان که بالگوی رفتاری آقای خاتمی نیز تناسب دارد، از طریق اتخاذ مجموعه‌ای از بیانیه‌ها و شعارها و ارائه تحلیلهایی از علل عدم موقعیتهای چهارساله ریاست جمهوری آقای خاتمی دنبال خواهد شد.

اما اقلیت اصلاح طلبان می‌کوشد تا انتخابات هشتم را به گام تازه‌ای متفاوت از مرحله قبل تبدیل نماید. از این رو می‌کوشد تا شعارهایی را طرح کند که محافظه‌کاران را به واکنش واداشته و محافظه‌کاران نتوانند حمایت خود را از این شعارها اعلام نمایند (استراتژی خندق). به علاوه می‌کوشد تا با تهدید به خروج از قدرت (پشت کردن به قدرت) محافظه‌کاران را وادار نماید تا محدوده‌ای را برای اصلاح طلبان به رسمیت بشناسند و بتوانند در این محدوده با اختیار و خیال راحت به برنامه‌ریزی و پیشبرد طرح‌هایش اقدام نماید. به علاوه اقلیت اصلاح طلبان می‌کوشد تا با برنامه و شعارهایی متمایز از دوره قبل در انتخابات حاضر شود. مثلاً طرح شعارهایی که بر نوعی «دولت رفاه» دلالت می‌کند و تا حدودی نشان دهنده گرایشهای چیگرایانه و در عین حال مردم‌سالارانه است، بیشتر از شعارهای دور قبل انتخابات برایش مطلوب خواهد بود.

تیغ تیز اقتدار گرایان متوجه جریان اقلیت در اصلاح طلبان خواهد بود. جناح اکثریت نیز اگرچه از اقلیت اصلاح طلب دفاع می‌کند، اما مانع تبعیت فضای عمومی از آنها خواهد شد.

محافظه‌کاران اقتدار گرانیز به دو گرایش اقلیت و اکثریت تقسیم خواهند شد. اکثریت محافظه‌کاران می‌کوشند تا با عدم مقابله ظاهری با خاتمی از زیر فشار خردکننده افکار عمومی خارج شوند. به علاوه می‌کوشند تا شعارهای اصلاح طلبان (مردم‌سالاری دینی، نقد قدرت، برابری، حقوق مردم،

نواندیشی دینی و...) را تکرار کرده و به بازسازی چهره‌خویش بپردازند. هدف آنها این است که در صورت امکان آقای خاتمی با رأی ضعیف در انتخابات پیروز شود و امکان مانور دادن در مورد پشتوانه خود را از دست بدهد. اما اقلیت محافظه‌کاران کماکان به تکرار شعارهای دوره هفتم عليه اصلاح طلبان خواهد پرداخت و آنها را متهم به لیبرالیسم و ابا حیگری خواهد کرد. در مجمع محافظه‌کاران تنها خواهند کوشید که تبعات ناشی از پیروزی مجدد خاتمی را برای خود کاهش دهند و سهمی از قدرت به دست آورده و برای مرحله تازه‌ای از رقابت فرصت به دست آورده و آمادگی یابند.

### ● پیش‌بینی تان نسبت به فرآیند انتخابات دوره هشتم و نتیجه آن چیست؟

- چند طرح متفاوت در مورد فرآیند این انتخابات قابل تصور است. ساریوی اول: رهبری می‌کوشد تا شروطی را برای داوطلبان ریاست جمهوری مطرح نماید. در صورتی که آقای خاتمی این شروط را بپذیرد، ایشان نیز به طور تلویحی حمایت خود را از آقای خاتمی ابراز خواهد نمود. جناح راست نیز با نوعی سکوت حضور آقای خاتمی را در انتخابات صحه خواهد گذاشت. انتخاباتی کم تنش و فاقد شور و هیجان برگزار خواهد گردید. آقای خاتمی با رأی حدود ۱۵ میلیون به ریاست جمهوری دست خواهد یافت.

ساریوی دوم: آقای خاتمی با تحلیلی از گذشته و با ارائه برنامه‌ای نو وارد انتخابات خواهد شد. برنامه و تحلیل آقای خاتمی جناح راست را به واکنش و اخواهد داشت. در آغاز کوشش می‌کند تا ایشان را از حضور در انتخابات منصرف کنند. اما پس از آن، تلاش برای کاهش رأی ایشان آغاز خواهد شد. جامعه از نظر سیاسی قطبی می‌شود. حضور در انتخابات فزونی می‌گیرد و رأی خاتمی در دوره هفتم تکرار شده یا افزایش می‌یابد. در

بخشهايی از جناح راست و اکتشهای تندی بروز خواهد کرد.

سناريوي سوم: آقاي خاتمي در انتخابات حضور نخواهد داشت و خود را از انتخابات کنار می کشد. در اين حالت نوعی تشتت در جبهه دوم خرداد رخ خواهد داد. بخشی از جبهه دوم خرداد می کوشد تا کاندیدایی معرفی نماید و در انتخابات شرکت کند و بخش دیگری خود را از امور سیاسی کنار می کشد. کشور با بحرانی خفیف در داخل و از نظر بینالمللی مواجه خواهد شد.

احتمال وقوع سناريوي دوم از همه کمتر است. سناريوي اول احتمال بیشتری دارد و پس از آن سناريوي سوم قرار دارد.

● پيشبييني تان نسبت به بحرانهاي احتمالي در آستانه انتخابات چيست و چرا؟

- جناح راست می کوشد تا امكان بسیج عمومی را کاهش دهد و تا آنجا که ممکن است از میزان آراء خاتمی بکاهد، از این رو مجموعهای از اقدامات انگیزه شکن را اتخاذ خواهد نمود. این اقدامات به طور طبیعی عکس العملهایی در میان مردم و اصلاح طلبان برخواهد انگیخت و مشکلاتی به بار خواهد آورد. از این رو می توان از آنها به عنوان بحران یاد کرد. برخی از این بحرانهاي احتمالي به شرح زيرند:

۱. ایجاد موج تازه‌ای از بستن و تعطیلی نشریات و روزنامه‌ها (شاید تعطیل کردن آغاز این موج باشد).
۲. تعداد جدیدی از نظریه‌پردازان و روزنامه‌نگاران به دادگاه فراخوانده شده و زندانی خواهند شد.
۳. تلاش برای برهم زدن رابطه ایران و اروپا و ایجاد تنش با آمریکا دنبال خواهد شد.

۴. مجموعه‌ای از افشاگریهای مطبوعاتی و رادیو و تلویزیونی در مورد سوءاستفاده مالی، ارتباط با بیگانگان علیه اصلاح طلبان تدارک دیده می‌شود. احتمالاً تلاش برای گرفتن اعتراف از اصلاح طلبان زندانی و ساختن برنامه‌هایی شبیه هویت در محور قرار خواهد گرفت.

۵. اگرچه اقدامات خشونت‌آمیز بعید به نظر می‌رسد، اما حمله به سخنرانان، تنبیه بدنی برخی از اصلاح طلبان!! و احياناً اقدامات خشونت‌آمیز محدود (بر علیه یک نفر یا یک ساختمان) را نباید منتفی دانست.

● چه استراتژیهای را باید در نظر بگیریم تا بتوانیم جنبش دوم خداداد را باز تولید کنیم؟

- به گمان اینجانب آنچه به عنوان ستاریوی دوم گفته شد، بهترین راه برای این باز تولید باشد.

● بعرانهای ناشی از فقدان خاتمی چیست؟ چه آشناتیوی را پیشنهاد می‌کنید؟

- فقدان خاتمی چند پیامد نامطلوب دارد:

۱. امکان بهره‌گیری انتخاباتی از محبوبیت مردمی خاتمی را از اصلاح طلبان خواهد گرفت.

۲. اتفاق نظری را که به دلیل حضور خاتمی در جبهه دوم خداداد به وجود آمده است، از میان خواهد برد.

۳. حفاظت ایمنی که به دلیل رفتار خاتمی در مقابل جناح راست افراطی برای اصلاح طلبان به وجود آمده است، به کلی از میان برداشته خواهد شد. راست افراطی آزادی بیشتری بر اعمال خشونت و قهر علیه اصلاح طلبان خواهد یافت.

۴. مشروعیت بین‌المللی نظام به شدت ضربه خواهد خورد و این امکان وجود دارد که کشورهای اروپایی روش برخورد با ایران را عوض کردد و دوباره به گفتگوهای انتقادی و حتی بدتر از آن باز گردند. زمینه‌های ذهنی برای برخورد تند آمریکا با ایران فراهم خواهد گشت.

۵. برای مدتی شکاف میان دولت - ملت افزایش خواهد یافت و ممکن است بسیاری امکان اصلاحات را از میان رفته تلقی نمایند.

● سخنان اخیر شما در خصوص لزوم تمايز میان اصلاح طلبان و محافظه کاران واکنشهای گسترده‌ای در جامعه ایجاد کرد. حتی برخی از آن به عنوان پیشنهاد استراتژی جدید برای اصلاح طلبان یاد کردند. از این رو، لازم دیدیم ابعاد مختلف بحث را با شما بشکافیم تا امکان گفتگوی انتقادی در مورد آن فراهم آید. برای شروع، لطفاً بحث خود را تفصیلی‌تر و مشخص‌تر مطرح نمایید.

- با تشکر از روزنامه دوران امروز که فرصت این گفتگو را فراهم کرده است. برای روشن‌تر شدن چند محور را به اختصار توضیح می‌دهم.

اولاً آنچه من طرح کردم در ارتباط با «تاکتیک» اصلاح طلبان بود نه «استراتژی» آنها. استراتژی «روش کلی برای رسیدن به هدف کلی است». به نظر من استراتژی اصلاحات باید در قیاس با دو استراتژی «محافظه کاری» و «انقلابیگری» تعریف شود و کم و بیش دارای ثبات و تداوم باشد. نمی‌توان استراتژی اصلاحات را دائماً و به محض کوچکترین برخورد با مانع تغییر داد. استراتژی اصلاحات چارچوب کلی دارد که حرکات و اقدامات اصلاح طلبان را مشخص و معین می‌کند. مهمترین این چارچوبها به گمان من به شرح زیر هستند:

۱. نفی خشونت و قهر و تأکید بر روش‌های مسالمت‌جویانه.
۲. اصلاحات یک جنبش اجتماعی است، نه یک شورش اجتماعی.

می‌دانید که شورش، اعتراض خشونت‌آمیز است نسبت به وضع موجود؛ شورشگر از روی استیصال به اشیا و افرادی که آنها را مسئول بدبختی خویش می‌داند، حمله می‌کند و به خشونت و انتقام‌جویی دست می‌زند.

شورشگران نارواپی‌های موجود را نه به نهادها و ساختارهای اجتماعی بلکه به افراد نسبت می‌دهند و هدف آنها تنها از میان برداشتن افراد است. اصلاحات ممکن است مانند هر جنبش اجتماعی گاه از طریق عمل جمعی خارج از حوزه نهادهای رسمی به اهداف خودش برسد اما هیچ‌گاه به یک شورش اجتماعی تبدیل نخواهد شد.

۳. نفی تقلیل گرایی سیاسی و حرکت در همه ابعاد اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی برای ایجاد اصلاحات.

۴. تکیه بر نهادهای مدنی به جای تکیه بر جنبش توده‌ای.

۵. انتقاد از حداکثر ظرفیتهای حاکمیت سیاسی برای پیشبرد اهداف اصلاحات.

از نظر اصلاح طلبان، درون حاکمیت بودن نه یک نقص بلکه یک امتیاز است و باید از حداکثر امکاناتی که حضور درون حاکمیت برای پیشبرد اصلاحات ایجاد می‌کند، بهره گرفت. تازمانی که یک نظام سیاسی اصلاح‌پذیر باشد، باید از حضور در حاکمیت آن استقبال کرد.

اما تاکتیک با استراتژی فرق می‌کند. برای رسیدن به هر هدف کلی باید از مراحلی گذشت. روش گذار از هر یک از مرحله‌ها و موانع‌ها را «تاکتیک» می‌گویند. برخلاف استراتژی اصلاحات به گمان من تاکتیک اصلاحات باید دانمایدگرگون شده و مناسب با شرایط و با توجه به موانع و موقعیت انتخاب گردد. عنوانی چون «آرامش فعال»، «نافرمانی مدنی»، «اقدام هماهنگ»، «ردگزینه استحاله» و... همگی تاکتیکهای اصلاحات هستند که هم می‌توانند و هم باید دانمای تغییر کنند.

● اگر درست متوجه شده باشم، در واقع شما در سخنان اخیر خود یک تاکتیک تازه را برای اصلاح طلبان پیشنهاد می‌کردید. چه تحلیلی شما را به ضرورت اتخاذ این تاکتیک رسانده است؟

- تعبیر شما درست است. به اعتقاد من به چند دلیل مانیازمند اتخاذ تاکتیک تازه‌ای در جنبش اصلاحات هستیم. اوّلاً تاکتیک ما به مقدار زیادی به راهکارهای جبهه مخالف اصلاحات (اقتدارگرایان) بستگی دارد. بعد از انتخابات مجلس شورای اسلامی و پیروزی قاطع اصلاح طلبان، در میان اقتدارگرایان دو راهکار برای مقابله با اصلاحات شکل گرفت. یکی «سرکوب قهرآمیز» و دیگری «استحاله آمرانه». اقلیتی از اقتدارگرایان به دنبال این بودند که با ایجاد بحران کشور را به سوی برخورد نهایی پیش ببرند و با تحریک عواطف و انجام اقدامات حاد، اکثریت اقتدارگرایان را ناگزیر از تبعیت از خود کرده و با سوءاستفاده از امکانات، سرکوب و زدن و گرفتن افراد، به قول خودشان مسئله اصلاحات را حل کنند. اما اکثریت اقتدارگرایان چون احساس می‌کردند که معلوم نیست عواقب چنین اقداماتی به کجا بینجامد، بعد از آنکه فشار سنگین و طاقت‌فرسایی را بر اصلاح طلبان وارد نمودند (از طریق فشار روانی و تبلیغاتی، دستگیری و زندانی کردن و تعطیل روزنامه‌ها و محدود کردن نهادهای قانونی)، به این نتیجه رسیدند که راهکار بهتری نیز وجود دارد. به این ترتیب که بهتر است اصلاح طلبان در درون حاکمیت باقی بماند اما قادر است عمل از آنها گرفته شود و با فشار آنها را وادار کنند تا همان کاری می‌کنند که محافظه کاران می‌خواهند. به این ترتیب هم از مشروعیت ایجاد شده توسط اصلاح طلبان استفاده می‌شود و هم اینکه مردم به تدریج به این نتیجه خواهند رسید که اصلاح طلبان هم «نمی‌خواهند» کاری برای اصلاح امور انجام دهند نه اینکه «نمی‌توانند». در واقع مردمی که ذهنشان به شدت به نظریه توظیه و تصمیم‌گیری پشت پرده عادت کرده است،

به این نتیجه می‌رسند که اصلاح طلبی هم نوعی فریب دادن بوده است و نتیجه آن چیزی نیست جز تداوم روابط و مناسبات قبل به علاوه جملات و کلمات زیبا. ثانیاً یورش چندین ماهه اقتدارگرایان، ضربه روحی - روانی جدی به مردم به ویژه جوانان وارد کرده است. جوانانی که دلخوش بودند که روزنامه‌هایی هستند که پیام آنها را به گوش همه می‌رسانند و اصلاح طلبانی هستند که از آینده‌ای روشن‌تر سخن می‌گویند، اینک با دادگاه‌های مکرر و تعطیلی‌های دائمی مواجه می‌شوند. این وضعیت یا آنها را به ازوای سیاسی خواهد راند یا شورشی خواهد کرد. لازم است با اتخاذ تاکتیک تازه، امید به اصلاحات و اصلاح‌پذیری اوضاع را حفظ کرد. همه برکاتی که از جنبش اصلاحات برای کل کشور حاصل شده بود، برکاتی چون افزایش اعتبار بین‌المللی، پیدایش خوش‌بینی اجتماعی و شور و نشاط جمعی، مورد هجوم قرار گرفته است. افزایش شدید مهاجرت اقشار تحصیلکرده را نیز در همین رابطه باید دید. محاکمه مظلومانه هر روز اصلاح طلبان و پایمال شدن حقوق اولیه آنها که از اعتبار و حمایت اجتماعی برخوردارند، همه را نسبت به آینده خویش نگران خواهد کرد و کسانی پیدا خواهند شد که بگویند قضیه حب وطن گرچه حدیثی است درست / نتوان مرد به سختی که در اینجا زادم به دلایل فوق بایستی اصلاح طلبان به اتخاذ تاکتیک‌های تازه‌ای بیندیشند.

### ● عناصر این تاکتیک تازه چه چیزهایی هستند؟

- من البته پاسخ خودم را می‌گویم، این مباحثت باید به صورت جمعی پخته شود و پس از نقد و ارزیابی آرائه گردد اما آنچه به نظرم می‌رسد، اتخاذ تاکتیکی است که عناصر زیر را در خود جمع کند:

۱. بهره‌گیری از حداکثر ظرفیت قوه مجریه و قوه مقننه در جهت

۱۳۷

اصلاحات. کاری که تاکنون اصلاح طلبان از انجام آن پرهیز کرده‌اند. ما به دولت فراجنایی احتیاج نداریم. نیاز ما دولت دارای برنامه و با جهتگیری مشخص است. رعایت اقلیت را کردن نباید به معنای بی‌توجهی به خواسته‌ها و تقاضاهای اکثریت باشد.

۲. گشودن برخی عرصه‌های جدید برای گفتگو و اصلاح است.  
عرصه‌هایی چون مسائل مربوط به زنان، سبکهای زندگی، برابری بیشتر در نظام شهرنشینی موجود، جوانان و موانع شادمانی و تنشاط آنها و... از جمله مباحثی هستند که باید مورد توجه قرار گیرند.

۳. گسترش فعالیتهای اصلاح طلبانه به همه عرصه‌های جامعه و محدود نشدن به عرصه سیاست در درون نهادهای رسمی. چرا نباید محله‌ها و محافل جوانان، مراکز گفتگو و تدبیر و اندیشه در مورد مسائل جامعه باشند؟

۴. شجاعت مدنی. پیشبرد اصلاحات مستلزم آن است که خود را برای مقابله مسالمت‌آمیز با استفاده ابزاری از قانون آماده کنیم. اگر اقتدارگرایان از قانون سوءاستفاده می‌کنند، باید به آنها نشان داد که این حریبه نمی‌تواند موجب شکست اصلاح طلبان در افکار عمومی و در میان مردم شود. هر اقدام (حتی به ظاهر قانونی) علیه اصلاح طلبان به محبوبیت بیشتر آنها و گسترش پایگاه اجتماعی آنها منجر خواهد شد. اصلاح طلبان وارثان اصلی رزمندگان قهرمان و انقلابیان اصیل هستند، شکل‌گیری و تداوم نظام حاصل زحمات آنهاست. بنابراین برای اصلاح آن از کسی اجازه نخواهند گرفت.

سوءاستفاده از نجابت اصلاح طلبان هم حدی دارد. آدم خجالت می‌کشد وقتی کودکی که زمان جنگ ده ساله بوده، می‌خواهد به هاشم آقاجری رزمnde بودن را یاد دهد! اقلأً از پای آقاجری خجالت پکشید. محسن کدیور که از اغلب آنها ملاتر است، باید توان تفسیر و اجتهاد آزاد خود را پردازد! جل الخالق! مقابله با این مدعیان احتیاج به شجاعت مدنی دارد. آنها

می‌توانند با استفاده از رسانه‌های عمومی به شما تهمت بزنند و شکایت شما بی‌اثر است. آنها می‌توانند بدون محاکمه مدت‌ها شما را زندانی کنند و شما راهی برای پیگیری قانونی ندارید. آنها می‌توانند به جان شما سوءقصد کنند و به دلیل نیت خیرشان ترویریست نامیده نشوند و... در چنین شرایطی حضور در صحنه سیاسی جز با شجاعت مدنی ممکن نیست.

۵. گفت‌وگو و چانه‌زنی صریح و آشکار. جنبش اصلاحات از آغاز شعار گفت‌وگو را داده است و به علاوه اعلام کرده که خواهان حذف هیچ جریان اجتماعی از عرصه سیاست نیست. اما گفت‌وگو زمانی مؤثر است که برخی شرایط فراهم شده باشد. اولاً گفت‌وگو به معنای نادیده گرفتن تفاوتها و تمایزها نیست. وقتی می‌توان گفت‌وگو کرد که شما بدانید آنچه طرف مقابل می‌خواهد، چه فرقی با خواسته‌های شما دارد. بنابراین تصریح موضع بهویژه با تأکید بر تمایزها، گام نخست هر گفت‌وگویی است. «گفت‌وگو در تاریکی» هیچ ثمرد و نتیجه‌ای برای مردم و اصلاحات ندارد. ثانیاً این گفت‌وگو باید با افرادی صورت گیرد که واقعاً در جناح مقابل گیرنده تصمیم هستند والا شما با افرادی که در جناح راست و محافظه‌کار دست چندم محسوب می‌شوند و کسی آنها را جدی نمی‌گیرد. اگر گفت‌وگو کنید مشکلی را حل نخواهید کرد. بنابراین باید با تصمیم گیرندگان نهایی جناح مقابل گفت‌وگو کرد.

### ● آیا بحث تفکیک و تمایز موضع خطر طرح مجدد بحث خودی و غیرخودی را پیش نمی‌آورد؟

- این دو بحث هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند. بحث خودی و غیرخودی یعنی محروم کردن بخشی از شهروندان از حقوق و امکاناتی که قانون برای آنها به رسمیت شناخته است، به دلیل موضع فکری-سیاسی آنها و توسط حکومت. این بحث با دعوت نیروهای سیاسی به داشتن اصول مشخص و داشتن

جادیه و دافعه کاملاً تفاوت دارد. اصلاحات که یک هوس زودگذر نیست. اصلاحات برای دستیابی به اهداف مشخص صورت می‌گیرد. این قاعده‌تاً برای برخی خوشآیند نخواهد بود. همه کسانی که موقعیت خود را از طریق فرآیندهای مردم سالارانه به دست نیاورده‌اند، از مردم سالارانه‌تر شدن امور در جمهوری اسلامی متضرر خواهند شد، حداقل در این مرحله از فعالیت سیاسی.

در ضمن شما باید در نظر بگیرید که اگرچه خودی و غیرخودی کردن توسط حکومت عملی است ناپسند اما برای یک نیروی فکری - سیاسی لازم است که میزان دوری و نزدیکی جریانهای دیگر را از نظر ایدئولوژی و استراتژی با خودش مشخص کند. لازمه کنار گذاشتن بحث خودی و غیرخودی این نیست که مثلاً نیروی طرفدار مردم سالاری مرزهای خود را از مخالفان مردم سالاری جدا نکند.

● شما برای تاکتیک پیشنهادی خود ابعاد مختلفی بر شمردید. اما چرا از میان این ابعاد گوناگون بیش از همه به ضرورت تمایز و تفکیک نیروهای اصلاح طلب و محافظه‌کار تأکید نمودید؟

- به دلیل موقعیت خاصی که در آنیم. به گمان من اصلاحات امروز بیش از هر چیز توسط راهکار «استحاله آمرانه» تهدید می‌شود. طرفداران استحاله آمرانه می‌خواهند به مردم القا کنند که هیچ تفاوتی میان آنها و اصلاح طلبان وجود ندارد و همگی از یک جنس هستند. متأسفانه برخی از اصلاح طلبان نیز برای آنکه فضای جامعه متشنج نشود، به گونه‌ای سخن می‌گویند که وجه تمایز نمادین اصلاحات از محافظه‌کاری و اقتدارگرایی را کم رنگ می‌کنند. با توجه به خطرات بسیاری که این گونه برخوردها به دنبال دارد، تلاش من این بود که به نوعی دفع خطر گردد. به نظر من آنچه از سرنوشت جنبش

اصلاح طلبی کنونی مهم‌تر است، بقای اصلاحات به عنوان یک روش است. نباید به گونه‌ای رفتار شود که برخی گمان کنند از طریق اصلاحات نمی‌توان بر مشکلات جامعه غلبه کرد و باید راهها و روش‌های دیگر را آزمود.

● برخی از محافظه‌کاران در واکنش به سخنان شما، اصلاح طلبان را به آرامش و گفت‌وگو دعوت کرده‌اند. نظر شما در مورد این سخنان چیست؟

- برخی از دوستان محافظه‌کار ما خیلی شوخ طبع هستند! در شرایطی که هر روز اصلاح طلبان بایستی متظر احضاریه باشند و به شکایاتی که به دلیل طرح دیدگاه‌هایشان از آنها شده است پاسخ دهند، دعوت به گفت‌وگو خیلی خوشمزه است. در شرایطی که حزب اکثریت در مجلس نشریه و ارگان ندارد، به سخنرانیهای افراد حمله می‌شود، با استفاده از رسانه‌های متعلق به عموم هر لحظه ممکن است شما را جاسوس و نوکر بیگانه بنامند و... واقعاً چقدر می‌توان به ثمر بخش بودن گفت‌وگو امیدوار بود؟ گفت‌وگو هنگامی ثمر بخش است که طرفین از موضع و امکان برابری در گفت‌وگو بروخوردار باشند. به علاوه مگر اصلاح طلب جز دعوت به آرامش می‌تواند روش دیگری هم پیش بگیرد؟ دعوت به روشهای غیر مسالمت‌آمیز جویانه و عصی خروج از دایره اصلاح طلبی است. البته برای من جالب است که در کشور ما، این اکثریت است که آن قدر تحت فشار قرار می‌گیرد که در ذهنش مسئله «نافرمانی مدنی» مطرح می‌شود. این البته به گمان من از وجود یک مشکل ساختاری در نظام حقوقی-سیاسی ما حکایت می‌کند. اینکه اقلیت می‌تواند از نهادهای قانونی تا این اندازه علیه اکثریت بهره بگیرد، از نیاز جامعه ما به اصلاح بنیادی حکایت می‌کند.

● گمان نمی‌کنم شما هم از حاد شدن بروخوردها و تند شدن مواضع دفاع کنید.

اما گاهی به نظر می‌رسد جامعه به این سو حرکت می‌کند. چگونه می‌توان جلو این حادثه شدن و تند شدن‌ها را گرفت؟

در همه جوامع، اخلاق و روابط عاطفی است که جلو برخوردهای طردکننده و دوری افزارا می‌گیرد. امام خمینی (ره) در زمان خودشان گاهی از مواضع یک معلم اخلاق همه جناحها را نصیحت می‌کردند و به کاهش تنشها دعوت می‌نمودند. یادم می‌آید که همیشه تا مدتی بعد از صحبت‌های ایشان ما به فکر فرو می‌رفتیم، که نکند آنچه می‌کنیم برای نفسان باشد و نه برای خدا و مردم. وجود این معلمان اخلاق که شائبه وابستگی و دلبستگی به هیچ یک از جناحها را نداشته باشند، در تغییل اقدامات سیاسی بسیار مؤثر است.

به علاوه همه ما انسانیم. برخوردهای محبت‌آمیز و حتی گاد یک لبخند می‌تواند بسیاری از کینه‌ها و دشمنی‌ها را در ما ختشی کند. بر عکس برخوردهای خصمانه و بی‌رحمانه می‌تواند تشدید کننده برخوردهای سیاسی باشد. با دستگیری هر فردی و یا برخورد با هر شخصیتی باید انتظار شعله‌ورتر شدن آتش کینه و نفرت را داشته باشیم. برخوردهای ما در گذشته جامعه را به انباری از کینه و دشمنی تبدیل کرده است. اگر این آتش را به آب محبت و یاری و شفقت خاموش نکنیم، باید نسبت به آینده در گیریها سخت نگران باشیم. دین و عرفان، هدف نبودن قدرت و ثروت را به ما می‌آموزند، ای کاش این قدر دین را هزینه دعواهای روزمره‌مان نکرده بودیم تا امروز آموزه‌هایش شهوت قدرت و ثروت را در ما کاهش می‌داد و در آتش غضب یکدیگر نمی‌سوختیم.

● بعنوان آخرین سؤال، آیا شما معتقدید که محافظه‌کاران نمی‌توانند هیچ‌گاه اصلاح طلب شوند؟

ـ اصلاحات از نظر من مضمون مشخصی دارد: «مردم سalarانه کردن

### تصمیم‌گیری و اداره امور کشور.»

البته جنبش اصلاحات در درون خود دارای گرایش‌های مختلفی است اما همه آنها در این محور اشتراک نظر دارند.

دیگران هم اگر می‌خواهند به قطار اصلاحات بپیوندند باید «مبانی نظری» و «الگوی رفتاری» خود را به گونه‌ای اصلاح کنند که با مردم‌سالاری و پیامدهای آن سنتیت و تناسب پیدا نماید. همهٔ حرف من این است که بدون این اصلاحات ضروری، ادعای اصلاح طلبی کردن یا به دلیل ضعف بیشی است و یا برای مخدوش کردن مرزها و فریب مردم را دنبال می‌کند.

انتخابات سال ۸۰ می‌تواند آزمونی واقعی برای سنجش میزان صداقت افراد و جریانها در مسئلهٔ اصلاح طلبی باشد. اگر شعارهای مشخصی که پیامد ضروری باور به مردم‌سالاری است استخراج شود و به عنوان شعارهای اصلاحات در معرض نظرخواهی عمومی قرار گیرد، همهٔ می‌توانند با رأی دادن به آنها و اعلام این رأی اصلاح طلبی خود را اثبات کنند.

به هر حال اصلاح طلب واقعی کسی است که هزینهٔ این اصلاح طلب بودن خود را پردازد نه اینکه فقط بخواهد در غنایم آن سهیم گردد. اگر واقعاً جناح محافظه‌کار قادر به بازسازی و نوسازی خود بر مبنای قرائتی مردم‌سالار از حکومت دینی است، با کمال خوشحالی می‌توان به آنها خوش آمد گفت.

## فهرست منابع

۱. انتخابات ۱۴۰۰ بهترین رفراندم اصلاحات / محسن آرمین .  
مجله جامعه مدنی، شماره ۱۱، ۷۹/۹/۱۹.
۲. انسداد سیاسی یا راهبندان سیاسی / دکتر سید هاشم آقامحری .  
مجله عصر ما، شماره ۱۹۲.
۳. پایان یک پژوهه / دکتر حسن بشیریه .  
مجله جامعه مدنی، شماره ۱۵، ۷۹/۱۰/۱۷.
۴. عبور از خاتمه / دکتر محمد رضا تاجیک .  
این مصاحبه توسط ناشر انجام شده است .
۵. آینده جنبش دوم خرداد / دکتر حمید رضا جلایی پور .  
روزنامه بیان، شماره ۱۳۷، ۷۹/۳/۱۰.
۶. بحران دوگانگی قدرت / دکتر سعید حجاریان .  
مجله جامعه مدنی، شماره ۱۷، ۷۹/۱۱/۲.
۷. تاکتیک و استراتژی اصلاح طلبان / دکتر علیرضا علوی نبار .  
مصطفی اخلاقی ناشر / روزنامه دوران امروز.

## آزادی و دمکراسی در اندیشه امام خمینی(س)

عاطفه پهلوان

با مقدمه سید محمد موسوی خوئینی‌ها

آزادی یکی از طبیعی‌ترین حقوق انسان است که خداوند هم‌زاد با وی آفریده است. رشد و کمال انسانها همواره در بستر آزادی تحقق یافته است. اندک محدودیت‌های رفتاری و کفتاری انسانها در جوامع نیز در چارچوب آزادی انسان قابلیت پذیرش دارد و از منطقی استوار بهره‌مند است. سلب آزادی انسان و جامعه‌های انسانی حرکتی قسری و غیرطبیعی است. انقلابها و حتی شورشها واکنشی در برابر همین حرکت قسری است که با تلاطم‌های شدید اجتماعی همراه می‌شود ... سلطه‌گران برای سلب آزادی انسانها و جامعه‌های انسانی شویلترین آزادیخواهان جهان حتی موسی(ع)، عیسی(ع) و محمد(ص) را به طرفداری از فساد متهم می‌کردند تا آنان را از مردم و از صحنۀ مبارزات آزادیخواهانه بیرون کنند!



## آزادی در قرآن

سید محمد علی ایازی

طرح مسئله آزادی در قرآن و اثبات آن، بویژه با خصلت کلی دین که نوعی الزام و تقدیم و تکلیف را برای پیروان خود به ارungan می‌آورد اندکی دشوار و نیازمند توضیح است. ... ما در باب آزادی نعمی‌خواهیم این اندیشه و گرایش را به عنوان حاصل سیر طبیعی مفاهیم اسلامی جنوه دهیم و بگوییم آنچه در باب آزادی اندیشه و آزادی اجتماعی و سیاسی مطرح شده دقیقاً همان چیزی است که در نصوص اسلامی آمده، بلکه نشان دهیم آزادی در ابعاد مختلف آن وجهه‌ای از پویندگی و عدالت اسلامی است. وجهه‌ای که مستلزم و متنضم احترام به حقوق اساسی و حق حیات معنوی مردم است که در جای جای تعالیم اسلامی به آن تأکید شده است.



TO LEAVE BEHIND  
**KHATAMI**  
THE ESSAYS

اکنون در میان مردم و محافل سیاسی، پرسش درباره آینده جنبش اصلاحی دوم خرداد پیدا شده است که پاسخ آن، هم برای مدافعان اصلاحات اهمیتی حیاتی دارد و هم برای جبهه ضد اصلاحات و مخالفان شعارهای دوم خرداد: نقش خاتمی در آینده این جنبش چه خواهد بود؟

نخستین واکنشها در برابر این پرسش، پیش از شیوع آن بروز کرد، چهره‌ها و گروههایی از مخالفان حرکت اصلاحی اخیر، به سید محمد خاتمی پیشنهاد کردند که همچون نلسون ماندلا، زمام اصلاحات را به دیگران سپارد و خود را از این عرصه کtar بکشد... اکنون تنوع دیدگاهها و اهمیت موضوع، مسئله «عبور از خاتمی» را به یکی از مهمترین و هر تفتشترین بحثهای روز همه محافل سیاسی و مطبوعاتی تبدیل کرده است.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

ISBN 964-307-139-1



9789643071394